

بسم الله الرحمن الرحيم

«مدد الأعلام الأوحدي في فقه الأحكام الجعفری علیہ السلام»

تقريرات خارج الفقه الجعفری
للأستاذ السيد محمود المددی الموسوی

كتاب الطهارة

سال ۹۴-۹۵

بتحرير الفقير مهدي بهرام بيگی

فصل فی النجاسات

(فیما یعفی عنه فی الصلاة)

۱. الخامس ثوب المربية للصبي

۲ گفتیم شرط عفو این است که در هر بیست و چهار ساعت یکبار این لباس را باید بشوید نه در هر شبانه روز و لو شبانه روز بیش از بیست و چهار ساعت باشد چرا که فهم عرفی این است که شرط عفو بیست و چهار ساعت می باشد.

بعد مرحوم سید فرمودند:

۳...و إن لم یغسل کل یوم مرة

فالصلوات الواقعة فيه مع النجاسة باطلة...

علت بطلان چیست؟ قبلاً ما روایاتی داشتیم که در نماز لازم است بدن و لباس طاهر باشد خوب از این ادله ثوب مربیه بخاطر روایات خاصه مستثنی شده و این عمومات تخصیص خورد اما مشروط به یک شرط بود و آن اینکه آن را در هر شبانه روز یکبار بشوید خوب اگر در شبانه روز این لباس را نشوید روایات خاص این را نمی گیرد و مشمول روایات عامه می شود لذا طهارت شرط می باشد.

۱ از اینجا تا تاریخ ۹۴/۷/۵ در کلاس استاد توفیق حضور نداشتم لذا مطالب را تقریر نکردم.

۲ 5/7/94

۳ الخامس ثوب المربية للصبي

أما كانت أو غيرها متبرعة أو مستأجرة ذكراً كانا الصبي وأنشوا إن كانا لأحوط لاقتصار علما الذكر فنجاستهم معفو بشرط غسله في كل يوم مرة مخيرة بين ساعتها وإن كانا ولغسلها آخر النهار لتصلب الظهري والعشائين مع الطهارة أو معخفة النجاسة...

۱...و یشرط انحصار ثوبها في واحد

أو احتياجها إلى لبس جميع ما عندها وإن كان متعددًا...

اما اگر چند لباس دارد که طاهر هم در بین آنها است و احتیاج به پوشیدن همه نداشته باشد باید طاهر را بپوشد و نماز بخواند این بخاطر این که در روایت آمده است «لیس لها الا قميص...^۲» یعنی یک قمیص بیشتر ندارد.

اما دلیل جایی که چند لباس دارد مثل اینکه همه لباسها با هم ساتر است یا هوا سرد است و نیاز به پوشیدن همه دارد، این است که متفاهم عرفی از آن روایت این است که تمکن از خواندن نماز در لباس طاهر نداشته باشد

۳...و لا فرق في العفو بين أن تكون متمكنة من تحصيل الثوب الطاهر

بشراء أو استيجار أو استعارة أم لا .

^۱الخامس ثوباً المربية للصبي

أما كانت أو غير هامة بركة أو مستأجرة ذكرنا كانا الصبي وأنشوا إن كانا لأحوط لا تقتصر على الذكر فنجاستهم معفو بشرط غسلهم في كل يوم مرة مخيرة بين ساعاته وإن كانا أو لغسلها آخر النهار لتصليا الظهر ينو العشاء ثمن الطهارة أو معخفة النجاسة وإن لم يغسل كل يوم مرة فالصلوات الواقعة فيهم مع النجاسة باطلة ...

۳۹۷۱- ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْمُعَاذِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي حَفْصٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنْ امْرَأَةٍ لَيْسَ لَهَا إِلَّا قَمِيصٌ وَلَهَا مَوْلُودٌ فَيَبُولُ عَلَيْهَا كَيْفَ تَصْنَعُ قَالَ تَغْسِلُ الْقَمِيصَ فِي الْيَوْمِ مَرَّةً. وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ مُرْسَلًا (وسائل الشيعة؛ ج ۳؛ ص ۳۹۹)

^۳الخامس ثوباً المربية للصبي

أما كانت أو غير هامة بركة أو مستأجرة ذكرنا كانا الصبي وأنشوا إن كانا لأحوط لا تقتصر على الذكر فنجاستهم معفو بشرط غسلهم في كل يوم مرة مخيرة بين ساعاته وإن كانا أو لغسلها آخر النهار لتصليا الظهر ينو العشاء ثمن الطهارة أو معخفة النجاسة وإن لم يغسل كل يوم مرة فالصلوات الواقعة فيهم مع النجاسة باطلة ويشرط انحصار ثوبها في واحد أو احتياجها إلى لبس جميع ما عندها وإن كان متعددًا ...

علت این امر هم این است که گرفتن عاریه در آن زمان متمکن و متعارف بوده است و امری نبوده است که مورد غفلت امام واقع شود از اینکه امام تفصیل نداده اند فهمیده می شود که این روایت اطلاق دارد و این مورد را هم می گیرد.

و إن كان الأحوط الإقتصار على صورة عدم التمكن.

علت استحباب این است که احتمال دارد - و لو این احتمال ضعیف باشد - که این روایت منصرف باشد به جایی که امکان عاریه نباشد

مسألة ۱: إلحاق بدنها بالثوب في العفو عن نجاسته محل إشكال...

نکته این توقف و احتیاط این است که روایت در مورد خصوص قمیص وارد شده است و در مورد بدن نمی باشد لذا به نظر می رسد که این تعدی بلا وجه است و اما نکته دیگر این است که در قدیم این لباسهایی که می پوشند لباسهای ضخیمی نبوده اند بخصوص در جاهایی که هوا گرم بوده است لذا نازک بوده است و عادتاً سرایت می کرده است به بدن لذا اینکه امام علیه السلام سکوت کرده اند و حکم بدن را نگفته اند این سکوت ظهور دار می شود و از طرفی هم حکم لباس را ایشان یک مرتبه در بیست و چهار ساعت بیان کردند مشخص می شود که حکم بدن هم همینطور می باشد.

سید به یکی از اطراف مجزوم نشده است اما جماعتی فتوا داده اند يلحق و جماعتی گفته اند لا يلحق اما عدم جزم و توقف جا دارد.

۱...و إن كان لا يخلو عن وجه.

یعنی إلحاق بدن به لباس خالی از وجه نمی باشد. اگر به تعلیقات عروه نگاه کنید معلقین از این کلام مختلف برداشت کرده اند. بعضی ها برداشت کرده اند که سید فتوا

۱مسألة ۱: إلحاق بدنها بالثوب في العفو عن نجاسته محل إشكال...

داده است به حقوق و بعضی گفته اند که هنوز سید فتوا نداده است و باز هم توقف کرده است. اما نمی توان فهمید که مقصود سید فتوا است یا خیر، مراد توقف می باشد.

مسألة ۲: في إلحاق المربي بالمربية إشكال...

اکثر فقها گفته اند که شامل نمی باشد چرا که این احتمال وجود دارد که روایت در مورد زن باشد بخصوص اینکه تمام بدن زن اگر شرعاً نگوییم علی الاقل عرفاً عورة می باشد یعنی در بین عرف همیشه زنان بدن خودشان را از محارم می پوشانند بخلاف مرد که به مقدار کمی لباس می تواند خودش را بپوشاند. لذا احتمال فرق است بین مربی و مربیه لذا اگر مربی لباس خود را در بیاورد و بعد از خشک شدن بپوشد، مشکلی نمی باشد اما زن نمی تواند مدتی بدون لباس باشد.

۱...و كذا من تواتر بوله.

کسی که نمی تواند جلوی بولش را بگیرد و از او ادرار می آید گفته اند که ملحق به مربیه است که سید فرموده اند که این هم مشکل دارد که ملحق شود.

انظار فی المسئلة:

اللاحق الى المربية للرواية خاصة.

علت این است که کسانی که گفته اند که ملحق می شود به روایتی استدلال کرده اند که روایت عبارت است از: « ۷۵۱- ۸- ۲ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع فِي الْحَصِيِّ يُبُولُ فَيَلْقَى مِنْ ذَلِكَ شِدَّةً وَ يَرَى الْبَلَلَ بَعْدَ الْبَلَلِ قَالَ يَتَوَضَّأُ وَ يَنْتَضِحُ فِي النَّهَارِ مَرَّةً وَاحِدَةً. ۳ »

۱ مسألة ۲: في إلحاق المربي بالمربية إشكال...

۲ (۱) - التهذيب ۱ - ۳۵۳ - ۱۰۵۱.

۳ وسائل الشريعة؛ ج ۱؛ ص ۲۸۵، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشريعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

عدم اللاحق للمناقشه فی الرواية:

این روایت هم اشکال سندی دارد و هم اشکال دلالی.

سندا:

اشکال سندی:

در روایت دو نفر می باشند که توثیق ندارند: سَعْدَانُ بْنُ مُسْلِمٍ و عَبْدُ الرَّحِيمِ.

دلالتا:

اشکال دلالی: ظاهر این روایت اینطور نمی باشد که دائماً بلل از او می آمده است خیر بلکه در مورد کسی است که رطوبتی در خودش می دیده است و شک می کرده ست که امام فرموده اند که آب بیاش که یقین برای تو حاصل نشود و با رطوبت پاشیده شده مشتبّه شود.

ضمن اینکه امام فرموده اند: «يَتَوَضَّأُ وَيَتَضَحَّ»^۱ که نضح مطهر نمی باشد لذا مخالف با مسلمات در فقه می باشد که نضح از مطهرات می باشد.

لذا ملحق نمی شود چرا که وقتی این روایت خاغصه این مورد را نگیرد روایات عامی که گفته اند که در نماز لازم است که بدن و لباس طاهر باشد این مورد را هم می گیرد.

بله اگر حرجی باشد تطهیر برداشته می شود و باید به مقداری که حرجی نمی باشد تطهیر کند.

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ:

كَتَبْتُ لِيَا لِبْنِ الْحَسَنِ عَفِيَ الْخَصِيْبِيُّ لِفَيْلَقَسْمَنْدَلِكْشِدَّةٍ وَيَرَّ بِالْبَلِّ بَعْدَ الْبَلِّ فَالْيَتَوَضَّأُ وَيَتَضَحُّ فَيَالنَّهَارَ مَرَّةً وَاحِدَةً. وسائل الشريعة؛ ج ۱: ص ۲۸۵

السادس [يعفى عن كل نجاسة في البدن أو الثوب في حال الاضطرار]

يعفى عن كل نجاسة في البدن أو الثوب في حال الاضطرار.

این بحث اضطرار در مسائل فصل قبل گذشت سید فصلی داشت به نام «فصل فی الصلاة فی النجس» در آن فصل چندین مسئله در مورد اضطرار ذکر کرد و گفتیم که در موارد اضطرار می تواند با لباس و بدن نجس نماز بخواند که موکول می کنیم به همان بحثهایی که در آنجا کردیم.

هذا تمام الكلام في «ما يعفى في الصلاة».

افصل في المطهرات

وهي أمور...

فقها قائلند که دو حکم نجاست و طهارت از احکام وضعیه می باشند که معروض آن دائماً اجسام می باشند. جسم یا طاهر است یا نجس و حالت سومی هم نمی باشد که نه طاهر باشد و نه نجس.

اقسام النجس:

فقها نجس را تقسیم کرده اند به دو قسم :

النجس بالذات: الذي اعتبر له النجاسة بعنوانه.

نجس بالذات اشیائی که شارع به عنوانه برای آنها اعتبار نجاست کرده است مثل دم، خمر، کلب، خنزیر و ...

النجس بالعرض او المتنفس: الذي اعتبر له النجاسة بالملاقاة لا بعنوانه.

نجس بالعرض یعنی شارع به عنوانه برای این اشیاء اعتبار نجاست نکرده است، اما در برخورد با نجاسات، برای آنها اعتبار نجاست کرده است. که فقها اسم آن را

گذاشته اند متنجس. مثل این فلز، سنگ و ... که اگر بر خورد با اعیان داشته باشند متنجس می شوند.

اقسام المتنجس:

متنجس دو قسم دارد:

المتنجس بلا واسطة الملاقى بالعين.

متنجس بلا واسطه که با عین نجس برخورد می کند.

المتنجس بالواسطة الملاقى بالمتنجس.

متنجس با واسطه که با عین نجس برخورد نمی کند بلکه با متنجس برخورد می کند.

تقسيم آخر للمتنجس باعتبار الوسائط:

تقسیم دیگری هم برای متنجس گفته شده است:

این متنجس هم یا اول است یا دوم است.

المتنجس الاول: الملاقى بالعين.

متنجس اول ملاقی با عین نجس است.

المتنجس الثانى: الملاقى بالمتنجس الاول.

متنجس دوم عبارت است از جسم ملاقی با متنجس اول

المتنجس الثالث: الملاقى بالمتنجس الثانى و هكذا.

و متنجس سوم هم به ملاقی با متنجس دوم گویند و به همین ترتیب.

بعضی از فقها نجاست متنجس اول را قبول کرده اند اما دوم را قبول نکرده اند و

بعضی نجاست متنجس اول و دوم را قبول کرده اند اما سوم را قبول نکرده اند و بعضی

متنجس چهارم را قبول نکرده اند و گفته اند که طاهر است و بعضی هم تمام ملاقی ها را الی بینهایت گفته اند نجس است.

ما در بحث نجاست بحث می کنیم از نجاسات به معنی الاعم چه عین نجس باشد چه متنجس باشد و چه متنجس اول باشد و چه متنجس غیر اول.

لذا بحث فقط در مورد متنجسات نمی باشد و حتی اعیان نجسه را در بر می گیرد. خوب برای تطهیر آن ها باید چه کرد و چه اشیائی متنجسات را به اجسام طاهر بر می گرداند؟

سید رحمته الله می فرمایند:

۱' أحدها الماء...

اینکه گفته شده است ماء خالی از تسامح نیست چرا که خود ماء مطهر نمی باشد بلکه غسل به ماء مطهر می باشد.

۲' و هو عمدتها

لأن سائر المطهرات مخصوصة بأشياء خاصة بخلافه فإنه مطهر لكل

متنجس...

ما در فصلی گفتیم که الماء طاهر و مطهر در آنجا دلیل را گفتیم.

در بحث طاهر بودن ماء اگر دلیلی هم نداشته باشیم مشکلی نمی باشد چرا که قاعده طهارت را داریم ما دو قاعده طهارت داریم یکی در مورد سایر اشیاء است و دیگری هم در مورد خصوص طهارت ماء.

^۱ فصل فیالمطهرات وهیأمر...

^۲ فصل فیالمطهرات وهیأمر أحدها الماء...

اما در مطهریت ما قاعده ای به عنوان مطهریه آب نداریم.

اما دلیل مطهریه این است که مطهریت آن فی الجمله از واضحات و بدیهیات است به حدی که هر دلیل دیگری که بیاورید به این روشنی نمی باشد. اما مشکلی است که واضحات از دلائل لبی است و در دلیل لبی اگر در مورد شیئی که شک کردیم که آیا آب مطهر این شیئی است یا خیر؟ دیگر دلیل لبی نمی آید لذا باید به دنبال یک دلیل لفظی باشیم که به عموم یا اطلاقش بگوید که مطهر هر متنجسی است.

مثلا آبقلیلی را ریختیم در آب کثیر خوب دلیل طهارت آن آبقلیل چه می باشد؟
ما در اینجا دو نکته داریم:

نکته اول: بعضی گفته اند که ما چنین اطلاقات و عموماتی نداریم.

بعضی به اطلاقاتی تمسک کرده اند مثل «[وانزلنا من السماء ماء اطهورا](#)^۱» که ما گفتیم که اینها اطلاقی ندارند و قبلا به بعضی از دلائل اشاره کردیم و به بعضی هم بعدها اشاره خواهیم کرد.

نکته دوم:

و اگر هم اطلاقی داشته باشیم باز به درد ما نمی خورد چرا که آب مطهر نمی باشد بلکه غسل به ماء مطهر می باشد فرض کنیم «[وانزلنا من السماء ماء اطهورا](#)^۲» مطلق باشد، باز به درد ما نمی خورد چرا که روایات می گوید غسل به ماء مطهر می باشد. لذا مطهریت در جایی محقق می شود که غسل محقق بشود و در مثال ریختن آبقلیل در آب کثیر، غسلی صورت نگرفته است. لذا قیر و روغن قابل غسل نمی باشد چرا که آب به همه جای آن دو نمی رسد.

^۱ فرقان (۲۵)/ ۴۸.

^۲ فرقان (۲۵)/ ۴۸.

احتی الماء المضاف بالاستهلاك...

مثلا آب هندوانه متنجس را در درون آب کر می ریزیم و مستهلک می شود، لذا آن آب می شود طاهر.

این بیان سید را دیگران هم اشکال کرده اند که تعبیر درستی نمی باشد چرا که استهلاك انعدام یک شیء است عرفا لا عقلا.

شما مثلا یک قاشق شکر را می ریزید داخل استکان و حل می کنید. دیگر داخل این لیوان عرفا شکر موجود نمی باشد اما عقلا موجود است چرا که شکر تبدیل به آب که نمی شود بلکه مولوکولهای شکر در بین مولوکولهای آب پراکنده شده است و عرف به این خاطر می گوید که از بین رفت. لذا بعضی از فقها در مورد تخم مرغ گفته اند که خون داخل آن را مستهلک کنید که اگر آن تخم مرغ را خوردید دیگر شما عرفا خون نخوردید.

در اینجا وقتی آب مضاف را داخل آب ریختید سید می گوید که آب پرتقال پاک می شود بلکه نه طاهر می شود و نه نجس چرا که عرفا آب پرتقال معدوم شد و شیء معدوم نه طاهر است و نه نجس.^۲

ما در بحث استهلاك خواهیم گفت که ما عقلا هم می گوییم که منعدم شده است اگر چه که انعدام عرفی برای ما کفایت می کند.

مرحوم استاد ما تبریزی می گفته اند که استهلاك عقلی باید باشد نه استهلاك عرفی لذا اگر در مثال تخم مرغ باز مستهلک شود، نمی تواند تخم مرغ را بخورد مگر جایی که شارع این دید عرفی را امضاء کرده باشد. اما با توضیح ما حتی طبق نظر ایشان هم خوردن تخم مرغ هم اشکالی ندارد.

^۱ فصل فیالمطهرات وهیأماورأحدها الماءوهوعمدتها لأنسائرالمطهراتمخصوصةبأشياءخاصةبخلافهفإنهمطهرولكلمتنجس...

^۲ اگر کسی اشکال کرد که اگر با وسیله ای این مولوکول پرتقال را جدا کردیم همه قبول دارند که طاهر است. پس استهلاك مطهر است جواب اینکه در اینجا استهلاك مطهر نبوده است بلکه غسل به ماء مطهر این آب پرتقال می باشد.

لذا در نظر فقها استهلاك مسامحتا مطهر است بلکه منعدم نجاست است.

۱...بل يطهر بعض الأعيان النجسة

کمیت الإنسان فإنه يطهر بتمام غسله ...

میت تا می میرد نجس می شود و گرما و سرمای بدن ربطی به نجاست ندارد بلکه مربوط به وجوب و عدم وجوب غسل مس میت است. آن اتمام غسل سوم، آن طهارت بدن میت است.

پس بدن میت که از اعیان نجسه است بدنش با آب قابل تطهیر است اما میت و بدن میت با غسل پاک نمی شود بلکه با غسل طاهر می شود. کسانی که قائلند بدن جنب از حرام نجس است - اگر کسی قائل باشد - آنجا هم با غسل، بدن طاهر می شود.

۲و يشترط في التطهير به أمور

بعضها شرط في كل من القليل و الكثير و بعضها مختص بالتطهير

بالقليل أما الأول فمنها زوال العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار منها لا

بمعنى اللون و الطعم و نحوهما

۳ بعضی از دوستان در نظرشان است که معنای عرفی دم به اجزاء کوچک هم که به چشم دیده نمی شود، اطلاق می شود.

أحدها

وهي أمور

۱ فصل في المظهورات

الماء وهو عمدتها لأن سائر المظهورات مخصصة بأشياء خاصة بخلافها فإنهم يطهرون لکلمته نجسحت الماء المضاف بالاستهلاك ...

۲ سه شنبه ۹۴/۷/۷.

۳ یکشنبه ۹۴/۷/۱۲.

اینکه ما گفتیم دم دو معنا دارد اصطلاحی و عرفی این مال اواخر است چرا که در علم پیشرفت حاصل شده است و الان می توانند این اجزاء ریز را ببینند در حالیکه قبلاً اینطور نبوده است مثل اتم که تا الان کسی نتوانسته است آن را ببیند که ممکن است که در آینده هم بتوان بادستگاهی آن را دید. علم جدید سابقه چندانی ندارد لذا قطعاً در هزار سال پیش ما دو معنا نداشتیم و فقط معنای عرفی آن بوده و آن دمی بوده است که با چشم عادی قابل رویت بوده است. و یک قاعده ای بین علماء است که هر کلمه ای را باید بر معنای عرفی زمان و مکان خطاب و صدور این کلام و روایت و آیه حمل کرد. ما سه خون داریم:

خونی که با چشم معمولی و مسلح قابل رویت نمی باشد مانند یک مولوکول خون که قطعاً معنای عرفی شامل آن نمی شود و خونی که با چشم معمولی قابل رویت می باشد که معنای عرفی قطعاً شامل آن می شود و ذره خونی که با چشم عادی دیده نمی شود ولی با چشم مسلح دیده می شود. بلکه ظاهراً بخاطر تأثیری که کشفیات علمی در اموری که فراگیر است، بر عرف می گذارد، ظاهراً در زمان ما معنای عرفی دم بر این ذراتی که با چشم مسلح فقط قابل رؤیت است، اطلاق شود یعنی در زمان ما معنای دم وسعت پیدا کرده است و ما قائلیم که معانی دائماً توسع و تضیق پیدا می کنند اما این به درد ما نمی خورد چرا که قاعده ای است که ملاک در تمام عناوین وارده در روایت و قرآن، معنای عرفی زمان و مکان خطاب و صدور می باشد و لا شک که معنای عرفی در آن زمان وسعت نداشت که آن دم مشاهد به چشم مسلح را شامل شود چرا که سلاحی برای رویت آنها نبود که باعث وسعت معنای عرفی آن زمان شود. لذا حتی اگر در زمان الان هم اثبات شود که معنای عرفی زمان ما شامل دمی که با چشم مسلح دیده می شود، هم است، باز فایده ای ندارد چرا که این معنای عرفی در آن زمان قطعاً شامل دم به این معنا نمی شده است. چرا که اگر دقت کرده باشید در نامگذاری هایی که برای یک نوع می شود، بر اساس شکل ظاهری بوده است لذا اگر ببینید، مشاهده می کنید که تمام افراد یک نوع از نظر ظاهری مثل هم می باشند مثل تمام افراد انسان، طلا و ... خوب

شکی نمی باشد که از نظر شکل ظاهری هیچ شباهتی بین دمی که با چشم مسلح دیده می شود با دمی که با چشم عادی قابل رؤیت می باشد، نمی باشد.

لذا هیچ تردیدی نمی باشد که در زمان نزول و صدور این آیات و روایات معنای عرفی، شامل این دم مشاهده شده با چشم مسلح نمی شود.

وقتی دستمان از معنا کوتاه شد می رویم سراغ اینکه ببینیم که آیا اطلاق عرفی می یابیم یا خیر یعنی ببینیم عرفاً الغاء خصوصیت می توانیم کنیم یا خیر؟ مشابه این مطلب را هم در مورد طهارة ماء داریم مثل اینکه ما با دستگاه آبی بسازیم و ببینیم که آیا اطلاقاتی که در مورد آب می باشد شامل اینها می شود یا خیر؟

بعضی گفته اند که شامل این می شود که ما قبول نکردیم یعنی روایات اطلاق لفظی ندارند که شامل این ماء هم بشود اما بعضی دیگر رفته اند سراغ اطلاق عرفی به این معنا که عرف احتمال فرق نمی دهد که این آب با آب دیگر در مطهریت فرق کند که اگر مصنوعی بود مطهر نباشد و اگر طبیعی بود مطهر باشد. یعنی عرف احتمال نمی دهد که فرقی بین این دو باشد.

این اطلاق عرفی در اینجا نمی آید چرا که دم در زمان خطاب خون مشاهد بدون چشم مسلح بود، چرا که عرفاً و عقلاً بین این دو دم تکویناً فرقی نمی باشد اما آنچه که مهم است باید در نظر عرف در آن حکم با هم فرقی نداشت باشند که در نظر عرف احتمال فرق بین این دو در مطهریت می باشد. لذا از اطلاق عرفی هم نمی توانیم استفاده کنیم.

این را در مورد دیگر اعیان نجسه هم می گوییم مثل میته، منی، می باشد.

و منها عدم تغير الماء في أثناء الاستعمال...

سید می فرمایند که در أثناء استعمال ماء این آب نباید متغیر شود نه در طعم و نه در بو نه در رنگ آن نباید تغییر حاصل شود.

این را دقت کنید این تغیر آب در أثناء استعمال صور عدیده ای را دارد:

تارة در اثر ملاقات با عین نجس متغیر می شود

و تارة در اثر ملاقات با متنجس متغیر می شود

و این تغیر تارة قبل از تحقق غسل است

و تارة بعد از تحقق و اتمام غسل است و اگر تغیر بعد از تحقق غسل باشد این

هم دو صورت است

تارة قبل از انفصال از متنجس است و

تارة بعد از انفصال از متنجس می باشد.

این شرط در کدام یک از صور گفته شده معتبر است؟ در همه یا در بعضی؟ ضابط

کلی این است که این عدم تغیر که شرط است در دو مورد شرط می باشد :

مورد اول:

این در جایی است که تغیر به عین نجس حاصل شود. اگر تغیر در ملاقات با

متنجس باشد، این تغیر فایده ای ندارد و موجب نجاست نمی شود و اثری ندارد.

حتی اگر به اوصاف نجس باشد مثلاً لباسی که در آن بول بوده و بوی بول را گرفته

است و وقتی این لباس را در آب می گذاری آب هم بوی بول در لباس را می گیرد، اما

این آب نجس نمی شود و طاهر است. گفته نشود که به مجرد ملاقات و لو اوصاف تغیر

پیدا نکند نجس می شود؟ چرا که حیث بحث در مورد تغیر و عدم تغیر است که از این

نظر این شرط تاثیری در نجاست ماء چه کر و قلیل ندارند در کر که مشخص است و در قلیل هم با برخورد نجس شده است و اصلاً تغیر دیگر تاثیری ندارد. لذا این بحث حتی طبق نظر مشهور که قائلند که ماء قلیل در برخورد با متنجس، نجس می شود فایده دارد.

مورد دوم:

این تغیر ناشی از ملاقات، باید قبل از انفصال ماء از محل و متنجس حاصل شود، اما بعد از انفصال باشد ولو در اثر ملاقات با عین نجس هم بوده باشد، مشکلی ندارد.

و منها طهارة الماء...

سید می فرمایند که باید آب طاهر باشد تا بتوان مطهر باشد.

علت چیست؟

در ما نحن فیه ما دلائلی داریم که امر به غسل شده است که اینها اطلاق دارد و اشاره نکرده است به این که باید ماء طاهر باشد. و هیچ محذور عقلی ندارد که با آب نجس شیئی طاهر شود چرا که نجاست و طهارت اموری هستند اعتباری کما اینکه مشهور قائل می باشند که وقتی آبی قلیل را روی دست نجس می ریزیم با برخورد ماء قلیل با دست دست طاهر می شود اما آب در آن ملاقات متنجس می شود.

یا بعضی گفته اند که اگر دست نجس را داخل آب کردی، انگشت طاهر شده است اما آب نجس است. یعنی آن ملاقات، آن نجاست است اما با این حال دست طاهر است.

لذا هیچ محذور عقلی وجود ندارد که ملاقی نجس و ملاقی طاهر باشد.

اما در نظر عرف نمی تواند نجس، مطهر باشد یعنی در نظر عرف شیء فاقد، نمی تواند معطی باشد مثلاً پدر گفته که برو پیش کسی ریاضی بخوان دائماً در نظر انسانها این است که باید برو پیش کسی که ریاضی بلد باشد با اینکه اصلاً قیدی نزدیکیم که برو پیش کسی که ریاضی بلد است. خیر فقط گفتیم برو پیش کسی ریاضی یاد بگیر.

لذا این ادله منصرف می شود به «ماء طاهر».

این نکته مهمی است که بعضی از فقهای ما آن را گفته اند و عبور کرده اند. نباید عبور کنند.

خوب اغسله این را نگرفت خوب حالا این دست نجس است یا خیر؟

در اینجا استصحاب نجاست آب را داریم در نظر کسانی که استصحاب را در شبهات حکمیه جاری می دانند مثل مرحوم آخوند و صدر اما در نظر ما و مرحوم خوئی و تبریزی جاری نمی باشد. خوب دلیل نجاست این دست چه می باشد؟

&&&& سوال مویدی

ما دلیل داریم که آب متنجس منجس است. این را در بحث میاه گفتیم آب فقط متنجس می شود با ملاقات با عین نجس و آب متنجس می شود متنجس اول و ماء متنجس دوم و به بعد نداریم و در بحث گفتیم که متنجس اول منجس می باشد لذا بر فرض اینکه نجاست دست بعد از ملاقات با نجس دو دلیل شد:

یکی استصحاب که ما قبول نکردیم.

دو: دلیل منجسیت متنجس اول. شیء در برخورد با متنجس اول، نجس می شود و این آب نجس دائما متنجس اول است چرا که آب قلیل در برخورد با عین نجس، متنجس می شود نه در برخورد با متنجس.

این وجه به درد کسانی می خورد که می گویند که آب قلیل در برخورد با متنجس نجس نمی شود.

^۱سه: اطلاق مقامی در شریعت که می گوید که مطهرات همین چیزی است که در شریعت ذکر شده است و درین مطهرات غسل به ماء طاهر می باشد که مطهر است و غسل به ماء متنجس نیامده است.

و لو في ظاهر الشرع

یعنی آبی که مطهر است اعم از این است که طهارت آن ظاهری باشد . واقعی مثل این که م امی دانیم طاهر است و ظاهریه مثل ثبوت طهارت به قاعده طهارت .
فقها قائل به دو طهارت ظاهری و واقعی می باشد .
منافاتی ندارد که یک شیء هم طهارت ظاهری داشته باشد و طهارت واقعی عنی فی علم الله طاهر باشد و هم قاعده طهارت داشته باشد .
ما ها معتقدیم که احکام ظاهری دو تا بیشتر نمی باشد یکی ترخیص و یکی هم ایجاب احتیاط .

مثلا شارع در بعضی از مواقع که ما احتمال تکلیف می دهیم شارع به ما ترخیص داده است لذا ما قاعده طهارت نداریم بلکه این در حد لسان است و اصل آن ترخیص است یعنی شارع ترخیص داده است در استعمال این ماء در جایی که طهارت شرط است .

و منها إطلاقه بمعنى عدم خروجه عن الإطلاق في أثناء الاستعمال.

یکی از شرائط از آب این است که باید مطلق باشد و مضاف نباشد این شرط را اکگه ایشان گفته اند این شرط نمی باشد چرا که مطلق باشد یعنی باید آب باشد و این معلوم است که باید ماء باشد چرا که ادله اعتبار ماء در مطهریت، در آنها ماء آمده است .
و ماء هم معلوم است که به ماء مضاف نمی گویند .

در روایاتی که امر به غسل شده است و لفظ ماء نیامده است از آنجا که قیدی نزده شده حمل بر متعارف می شود که متعارف غسل به ماء بوده است .

باقی می ماند یک مسئله دیگر و آن اینکه چرا نمی توان با ماء مضاف تطهیر کرد و مقصود از ماء مضاف این است که عنایتا و تجوزا به آن ماء گفت می شود مثل شربت و آب خربزه و هندوانه و آب گل آلود اما مثل شیر و ... را اصلا عنایتا هم ماء نمی گویند. این بحث قبل گذشت . فصلی بود بنام فصل فی المیاه در اول فصل در مسئله یک این فرع را مطرح کرده بود که المضاف لا یكون مطهرا ذیل آن مسئله بحثش گذشته است .

این تمام بحث در شروطی که هم در ماء قلیل و هم در کثیر لازم است.

۱...و أما الثاني فالتعدد في بعض المتنجسات

کالمتنجس بالبول و کالظروف و التعفیر کما فی المتنجس بولوغ
الکلب و العصر فی مثل الثیاب و الفرش و نحوها مما یقبله و الورد أي
ورود الماء علی المتنجس دون العکس علی الأحوط...

«الثانی» یعنی قسم دوم یعنی شرائطی که در تطهیر به آب قلیل شرط می باشد.
بعضی از متنجسات را در تطهیر باید دو بار شست مثل متنجس به بول و ظروف.
بعضی از متنجسات نیاز به تعفیر است مثل ظرفی که کلب به آن زبان زده است.
شرط سوم عصر است که در بعضی از متنجسات عصر نیاز است مثلا اگر لباس یا فرش یا اشیائی که مثل لباس و فرش می باشد در تطهیر اینا نیاز به عصر هم می باشد .
تا اینجا مرحوم سید سه شرط از شرائطی که در تطهیر با ماء قلیل شرط است را فرمودند.

مرحوم سید در آینده که وارد مسائل می شود این سه شرط را مبسوطا بحث می کند که ما در مکانش مفصلا بحث می کنیم که آیا این شرائط معتبر است یا خیر و اگر معتبر است در مورد کر هم است یا فقط مخصوص آب قلیل است. لذا این سه شرط را فعلا بحث نمی کنیم.

اما شرط چهارم که سید بعد متعرض نشده است که عبارت است ورود باشد، ما بحث آن را می کنیم.

سید می فرماید که اگر متنجس را با آب قلیل می خواستیم که تطهیر کنیم احتیاط این است که آب بر متنجس وارد شود نه شیء بر آب.

دقت کنید در تطهیر با ماء دو فرض است:

یک قسم این است که آب را روی متنجس می ریزیم که اینجا می گویند ماء بر متنجس وارد شده است.

فرض دوم این است که من متنجس را داخل آب می کنم که قطعا غسل حاصل شد اما تطهیر حاصل شده است.

این بحثی بوده است که مورد اختلاف علماء بوده است که در تطهیر با ماء قلیل نیاز است که ماء وارد شود یا خیر ورود ماء شرط نمی باشد و مطلقا طهارت حاصل می شود؟

بعضی گفته اند که شرط ورود ماء قلیل است و بعضی گفته اند شرط است و بعضی گفته اند شرط نمی باشد و بعضی مانند سید شرطیت را علی الاحوطی شدند و بعضی هم تفصیلی شده اند که ما هم تفصیلی هستیم.

حتی در تعیین مشهور بین فقها اختلاف شده است بعضی گفته اند که ورود مشهور است و بعضی گفته اند که مشهور ورودی نمی باشند و اطلاقی می باشند.

ابتداء دلیل شرطیت این ورود چه می باشد؟

اگر دلیل آن تمام باشد که اخذ می شود و اگر تمام نبود باید ببینیم که در مسئله چ هباید گفت.

عمدتاً سه دلیل ذکر شده است یعنی برای

شرطیت ورود ماء قلیل در تطهیر متنجس:

دلیل اول: رایج و متداول در قذارت‌های عرفیه مثل اینکه دست آنها کثیف است، چیست؟ ماء را وارد می کنند یا قدر را؟ خوب معلوم است معروف و رایج ورود ماء است. لذا دست و پای کثیف را داخل کاسه نمی بریم. خوب شارع گفته است بشور. غسل دو فر دارد: ورود ماء و ورود متنجس. چون شارع خودش تهدید نکرده است لذا کلام شارع منصرف به آن غالب و رایج است. و ما باید غالب و رایج را ایجاد کنیم که ورود ماء بر متنجس می باشد.

این دلیل اول. لذا دلیل ظهور پیدا می کند در غسل رایج.

مناقشه:

دو اشکال در آن است:

اشکال اول:

در علم اصول گفته شده است که رواج و غلبه خارجی موجب انصراف نمی شود مثلاً در مورد ماشین صحبت می کنیم و می گوییم که وسیله ای خوب است و اتومبیل زیاد است بنزینی و دیزلی و برقی که بنزینی خیلی زیاد است و این غلبه خارجی موجب ظهور نمی شود و معنای این عبارت که ماشین وسیله ی مفیدی است همه در بر می گیرد نه اینکه از کلام ما بفهمند که ماشین بنزینی خوب است. بله غلبه **وجودی گاهی منتهی به انصراف می شود اما صرف غلبه وجود موجب انصراف نمی شود.

اشکال دوم:

اصل غلبه مشخص نمی باشد. مثلاً در وانهای حمام وان را آب می کنند و می روند داخل آن و خود را می شویند و این نوع شستشو هم که غلبه دارد. بلکه بعضی مواقع خصوصیتی آب را می ریزند و وارد می کنند اما آنطرف هم غلبه دارد.

در بلاد غرب که عرف عام بر آنها صادق است که مراد مستشکل می باشد، قمس در آب غلبه دارد.

دلیل دوم:

در روایات عدیده ای وارد شده است در باب تطهیر بدن صب یعنی اب را بریز روی بدن غیر از این است که بدن را داخل آب ببریم. امام امر به صب کرده اند.

صب عبارت اخری ورود ماء علی الشیء است.

روایات آنرا در ب***عضی شروح ذکر کرده اند.

بعد چون روایات در مورد صب داریم این روایات که اغسل آمده است و اعم است مقید می شود به روایات صب. هر دو مثبتین است اما وحدت مطلوب است.

مناقشه:

صبی که امام فرمودند ظهوری ندارد که در مقابل قمس است بلکه متعارف این بوده است که صب کنند بخصوص در مورد بدن و در عصر ائمه کلا آب قلیل بوده است لذا امر به صب بخاطر رواج آن بوده است نه اینکه صب در مقابل غمس مد نظر امام باشد ضمن اینکه عمده این روایات در مورد بدن است.

حتی ما روایتی داریم که از این روایات استفاده می شود که فرو بردن متنجس امر متعارفی بوده است.

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۳۹۷

۳۹۶۶-۱-۱. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ اغْسِلْهُ فِي الْمَرْكَزِ مَرَّتَيْنِ
فَإِنْ غَسَلْتَهُ فِي مَاءٍ جَارٍ فَمَرَّةً وَاحِدَةً.^۲

مرکن یعنی تشت که غسل در تشت دو صورت دارد یکی ورود ماء بر آن و یکی
ورود متنجس بر ماء و حضرت مطلق فرمودند.

حتی در تشت این ورود بر ماء نمی باشد چرا که ورود ماء در صورتی است که آب
برود و جمع نشود در حالیکه در تشت این ماء جمع می شود .

این روایت یا ظهور در غمس دارد یا اگر هم اطلاق داشته باشد، ظهورش در غمس
بیشتر از صب است مثلاً در اکرم العالم ظهور در اکرام عالم عادل بیشتر از عالم فاسق
است.

روایات صب هم که نمی توانست این ها را قید بزند چرا که در مقابل غمس نبوده
اند.

دلیل سوم:

استصحاب به این صورت که ما وقتی دست را بردیم داخل آب شک می کنیم که
دست طاهر است یا خیر؟ استصحاب می گویند که نجاست باقی است بخلاف جایی
که ماء وارد باشد.

مناقشه:

روایات اغسل حاکم بر این اصل است.

این استصحاب در شبهات حکمیه است. که ما قبول نداریم.

۱ (۲) - التهذيب ۱ - ۲۵۰ - ۷۱۷.

۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

خوب پس سه دلیل مناقشه شد خوب حکم چه می شود؟ ابطال دلیل، ابطال مدعا نمی کند.

^۱ در ما نحن فیه دلائل باطل شد اما ممکن است که مدعی درست باشد پس در مسئله چه باید گفت؟

کسانی که در این مسئله نظر دادند و اقوال در مسئله تفصیل را اگر کنار بگذاریم سه قول در مسئله است:

قول اول: حتما باید آب وارد شود لذا اگر انگشت را داخل آب کردم هم آب نجس می شود و هم انگشت طاهر نمی شود

قول دوم: اگر من انگشت را داخل آب وارد کردن آب قلیل متنجس می شود اما انگشت طاهر می شود.

قول سوم: فرقی نمی کند اگر انگشت را فروبردیم انگشت پاک می شود و آب هم نجس نمی شود و بر طهارت خود باقی می ماند.

این اقوال در مسئله و تفصیلاتی هم داریم اگر مختار خود را ذکر کنیم مناقشات دیگر مشخص خواهد شد.

ما قائلیم متنجس دو گونه است:

تارة همراه عین نجس است

تارة خالی از عین نجس اس

مثلا تارة در انگشت من خون هم است و گاها از خون خالی می باشد اما متنجس به خون است.

اگر خالی از خون باشد ما می توانیم انگشت را فرو ببریم که انگشت طاهر می شود و آب هم نجس نمی شود.

حتی در جایی که تعدد شرط است اگر عین نجس نباشد یعنی خون بول نباشد دو بار فرو ببرد انگشت طاهر شده و آب هم نجس نمی شود.

اما اگر عین نجس در متنجس هم باشد اگر متنجس را در آب فرو بردیم آب نجس می شود انگشت هم طاهر نمی شود و تنها راه آن این است که آب را روی متنجس بریزیم که اگر خون زائل شد انگشت هم طاهر می شود. و آب باقی مانده هم طاهر است.

خوب دلیل ما چیست؟

مقدمه ای را قبل از دلیل ذکر می کنیم:

در بحث ماء قليل گذشت که مشهور فقهای ما قائلند که آب قليل منفعل است یعنی اگر ماء قليل با عین نجس ملاقات کند یا متنجس ملاقات کند نجس می شود . ما ها قائلیم که ماء قليل در مقابل عین نجس منفعل است اما در مقابل متنجس معتصم می باشد.

لذا اگر دست متنجس را داخل ماء قليل کردیم آب نجس نمی شود. دلیل ما اصل است که در قبل گفتیم که انفعال دلیل می خواهد که دلیلی نداریم و دلیل هم داریم که معتصم است که شعر خنزیر داخل ماء دلو بود که سوال کرد می توان وضو گرفت و امام فرمود لا بأس و به طور متعارف آب در طناب داخل دلو می ریزد و خود قطرات نجس است اما ماء را نجس نمی کند . روایت مرکن هم دال است. و اصل هم داریم که قاعده طهارت باشد.

مرحوم آخوند و محقق اصفهانی و مرحوم صدر هم قائل بودند. و این مهم است که اگر قائل نشویم نظام طهارت بهم می خورد اما اگر قائل به اعتصام آن باشیم نظام طهارت و تطهیر معنا دار می شود.

دلیل ما:

ماء قليل در ملاقات با متنجس نجس نمی شود دلایل قاعده اعتصام ماء قليل بود که همان روایات و قاعده طهارت بود. و دستم طاهر می شود اطلاق ادله غسل به ماء.

این فرع اول که از عین نجس خالی باشد.

اما فرع دوم که نجاست ماء قليل و عدم طهارت متنجس در ملاقات با عین نجس می باشد.

در صورتی که به صورت غمس باشد ، این آب می شود متنجس چرا که ملاقات با عین نجس کرد و انگشت من طاهر نمی شود، چرا که درست است که غسل محقق شد اما شرط مطهریت ماء، غسل به ماء طاهر می باشد . و فرض این است که آن ملاقات نجس شد.

اما در صورت صب الماء اینجا می گوئیم دست طاهر می شود .

در اینجا ما سه ماء داریم:

یکی آب داخل لیوان.

دو آبی که در عمود آبی که در حال آمدن به پایین است.

سه آبی که روی دست من قرار دارد.

این سه آب به هم متصل می باشد.

آب در سطح دست نجس است چرا که با عین نجس برخورد کرد اما دو آب دیگر طاهر است و دلیلش هم قبلاً گذشت مثل اینکه ما با آفتابه آب به روی میته می ریزیم آب روی میت نجس است اما دو آب دیگر طاهر است.

خوب وقتی خون زائل شد، آب بعدی روی دست دیگر با خون ملاقات ندارد و فقط با دست متنجس برخورد دارد که دیگر آب در دست نجس نمی شود و بعد در ادامه دست هم طاهر می شود چرا که غسل به ماء طاهر انجام شد.

این قاعده کلی است که ماء قليل در مقابل متنجس معتصم است و در مقابل عین نجس منفعل است و غسل به ماء طاهر، مطهر است بخلاف غسل به ماء متنجس.

ما قائلیم که غسل نجس در صورت عدم ملاقات با عین نجس، معتصم است.

حتی اگر ما دو ماء داشته باشیم استکان و پارچ که ماء داخل استکان متنجس است اگر ماء استکان را داخل پارچ بریزیم به محض استهلاك ماء داخل استکان هم طاهر می شود.

لذا در تمام مواردی که می گوئیم که غسله و ... طاهر است همه علی القاعده می شود.

پس ورود در یک جا شرط است و آن جایی است که عین نجس موجود باشد.

^۱ سید در این مسئله احتیاط کرده اند و بعضی تعلیقه زده اند که لا یتربک یعنی احتیاط ترک نشود که مشخص است که احتیاط مستحبی برداشت کرده اند در حالیکه در اینجا احتیاط واجب است ظاهراً.

اگر ما قائل به انفعال ماء قلیل شویم، باید تابع مرحوم خوئی شویم که فرموده اند که اگر غسله طاهر است ورود معتبر نمی باشد اما اگر غسله نجس باشد باید ماء وارد باشد. مثل جائیکه دست ما به دم نجس شده باشد اگر ازاله کردیم، می توانیم که دست را داخل لیوان کرده که دست تطهیر می شود و ماء لیوان هم طاهر است اما اگر متنجس به بول باشد در اینجا غسله اول نجس است اگر فرو در لیوان کنید ماء لیوان می شود غسله و نجس می باشد لذا باید اول بعد از ازاله عین، یکبار با کر شسته شده یا ماء قلیل بر آن وارد شود و بعد در بار دوم که غسله طاهر است می توان در آب لیوان فرو برد.

البته مرحوم خوئی اشاره ای به این نکرده اند که آیا باید زوال عین شود یا خیر اما به نظر می رسد که تفصیل ایشان در جایی است که زوال عین شده باشد.

***امکان هم دارد که عین نجس هم باشد، باز این نظر ایشان باشد چرا که ایشان به طور کلی فرموده اند که در جایی که غسله طاهر است الا اینکه ایشان در جایی که عین باشد قائل به طهارت غسله نباشند.

نکته احتیاط سید: ممکن است که وجه احتیاط هم در نظر سید هم مشخص نباشد و یا واقعا در اینجا نظر نداشته است یا خیر نظر داشته است اما از باب عدم مخالفت با مشهور بوده است، که احتیاط کرده است.

مسألة ۱: المدار في التطهير زوال عين النجاسة دون أوصافها

فلو بقيت الريح أو اللون مع العلم بزوال العين كفى إلا أن يستكشف من

بقائهما بقاء الأجزاء الصغار أو يشك في بقائها فلا يحكم حينئذ بالطهارة

بقاء ریح مانند ریح میت که به راحتی نمی رود.

قوله «الا ان يستكشف» یعنی الا اینکه فهمیده شود که این اوصاف بخاطر بقاء اجزاء صغار نجس می باشد.

قبلا این مسئله را سید فرمودند در ابتدا و ورود اما نه در غالب مسئله.

فرمودند که یکی از شرائط تطهیر زوال عین و اثر می باشد.

(أما الأول فمنها زوال العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار منها لا بمعنى

اللون و الطعم و نحوهما

(

این را ما وجهش را گفتیم چرا زوال عین لازم است.

یک از وجوه آن بود که مرحوم خوئی فرموده بودند که در مفهوم غسل زوال عین

خواهیسته است.

این فرمایش درست نمی باشد چرا که اگر امام بفرمایند که اغسل الدم در اینجا درست است اما در جایی که ***متنجس باشد اگر بشورم و عین نجس هم بر طرف نشود باز صدق می کند که من غسل انجام داده ام.

الا اینکه فرمایش ایشان همان فرمایش مرحوم حکیم باشد که قیدی آورده است و ایشان گفته اند که غسل مطهر قوامش به زوال عین است که این درست است.

اما مرحوم خوئی مطلق فرمودند و قید مطهر را اضافه نکرده اند. شاید از قلم مقرر افتاده است و منتقل نشده است و الا این قید در کلام مرحوم خوئی هم بوده است.

غسل به وصف مطهریت نیاز به زوال عین دارد. اما غسل بدون این قید، بدون زوالعین هم در نظر عرف محقق می شود.

بیان دومی هم است که از مرحوم حکیم است. که اگر عین نجس زایل نشود و غسل مطهر زائل نشود فرض شود که غسل اول مطهر بود اما دوباره با تمام شدن غسل دوباره در برخورد با عین متنجس می شود.

چرا اوصاف اثر ندارد بخاطر اطلاق روایات اغسل و فرمودند که باید اوصاف از بین برود. غسل دو گونه است: غسل مزیل اوصاف و غسل غیر مزیل اطلاق لفظی می رساند که غسل غیر مزیل را هم در بر می گیرد.

سیره خیلی مشخص نمی باشد، که در آن زمان چه می کردند که اصلاً رنگ روی لباسهای آن زمان می مانده است یا خیر؟

مسألة ۲: إنما يشترط في التطهير طهارة الماء قبل الاستعمال

فلا يضر تنجسه بالوصول إلى المحل النجس

غساله نام آبی است قلیل که بعد از برخورد با متنجس از او جدا شود که آیا این طاهر است یا خیر؟

بعضی گفته اند که طاهر است و بعضی گفته اند نجس است و بعضی تفصیل داده اند.

یعنی حتی اگر به خود خون هم برخورد کند و زائل شود، هم دست طاهر است و هم غسله. این قول اطلاق **طهارت نادر است.

بعضی که گفته اند که نجس است گفته اند که بعد از جدا شدن دست را طاهر می کند اما در برخورد با متنجس نجس می شود و موقع جدا شدن هم نجس است.

این که گفته ایم طهارت معتبر است قبل از غسل باید طاهر باشد نه حین استعمال.

علت این است که اگر بخواهیم بگوییم که حین الاستعمال باید طاهر باشد دیگر تطهیر با آب قلیل می شود محال در حالیکه ما سیره قطعیه متشرعه داریم که تطهیر با آب قلیل متعارف بوده است و آب کر در غایت ندرت بوده است در آن زمان.

پس رطوبت روی دست طاهر است و غسله نجس است با اینکه این دو آب یکی بودند و لو عرفی نباشد، اما تعبدی است.

این بنا بر قول به انفعال ماء قلیل است.

ما قائلیم که باید ماء حین الاستعمال باید طاهر باشد و قبل آن هم اهمیتی ندارد.

این امر مرکوزی است که متنجس نمی تواند مطهر باشد و این غیر عرفی است.

خوب اگر در دست عین نجس نباشد به محض ریختن آب غسل حاصل شده است و دست طاهر می شود اما اگر عین نجس باشد ماء قلیل در برخورد با عین نجس می شود و بعد از زوال عین اگر ریختن آب را ادامه دهیم عادتاً مقداری از آب می آید و به متنجس برخورد می کند بدون اینکه عینی در متنجس باشد، و همین باعث طهارت دست می شود. لذا به غسل مزیل نمی توان اکتفا کرد بلکه باید و لو یک لحظه و ولو این که استمرار غسل قبلی باشد، باید غسل غیر مزیل باید باشد و این مختار ما ارتکازی هم می باشد.

و أما الإطلاق فاعتباره إنما هو قبل الاستعمال و حينه...

سید در طهارت فرمودند که باید قبل از استعمال طاهر باشد اما حین الاستعمال مهم نمی باشد اما در اطلاق می فرمایند که باید هم قبل و هم حین الاستعمال مطلق باشد یعنی هنگام برخورد با متنجس نباید مضاف شود.

لذا اگر به مجرد برخورد مضاف شد دیگر مطهر نمی باشد.

این کلام سید درست نمی باشد فارق از دلیل: چرا که در اطلاق باید حین الاستعمال مطلق باشد و قبل از استعمال لازم نمی باشد که مطلق باشد لذا اگر ماء مضافی داشته باشیم که آن اتصال مطلق شد یعنی آن وصول آن اطلاق بود، و در داخل متنجس نفوذ کرد، این مطهر می باشد.

این را در مورد طهارت نگفتیم چرا که فرض ندارد، اما اگر فرض داشت همین اشکال در آنجا هم می آمد.

اشکال نشود که این فرض خیلی کم و غیر عرفی است می گوییم که آنچه را هم که سید فرموده است، فرض کم غیر عرفی دارد که به آن وصول مضاف شود.

*اشکال نشود که در این صورت که شما گفتید که کافی است حین الاستعمال مطلق باشد با فرضی که شما فرمودید درست نمی باشد، این اشکال وارد نمی باشد چرا که در همان آن که مطلق شد هما آن هم آن وصول مضاف به متنجس می باشد لذا همان آن هم متنجس می شود و آب متنجس مضاف با اطلاق طاهر نمی شود.

جواب:

***جایی را فرض می کنیم که تا مطلق شد می شود معتصم یعنی آن اطلاق، آن اعتصام است مثل اینکه قسمتی از آب کر مضاف است که آن برخورد با این مضاف، آن

وصول هم آن اطلاق است و هم آن اعتصام می باشد. با توجه به این که خود سید در کر شدن مزجی نمی باشند.

...فلو صار بعد الوصول إلى المحل مضافا

لم يكف كما في الثوب المصبوغ فإنه يشترط في طهارته بالماء القليل
بقاؤه على الإطلاق...

وجه بیان سید:

وجه بیان روشن است چرا که در مطهریت گفتیم شرط غسل به ماء است و به ماء مضاف، بالحقیقة ماء نمی گویند و بالتجوز ماء می گویند.

...حتى حال العصر

یعنی هنگام برخورد و غسل مطلق بود اما در هنگام عصر، مضاف بود، باز لباس متنجس است و لباس طاهر نمی باشد.

چرا که غسل به ماء شرط تطهیر است و این شرط را در اینجا ندارد.

آیا عصر در مفهوم غسل افتاده است یا خیر؟

آیا مقوم غسل عصر می باشد یا خیر؟

سه نظریه است :

نظریه اول:

عصر در غسل مطلقا معتبر است یعنی اگر لباسی شسته بشود و هنوز عصر صورت نگرفته است هنوز غسل محقق نشده است.

نظریه دوم:

گفت است اصلا غسل مقوم به عصر نمی باشد مطلقا. یعنی فرا گرفتن آب غسل است و عصر در حقیقت غسل دخیل نمی باشد.

نظریه سوم:

تفصیل است بین آب قلیل و آب کثیر.

در ماء کثیر عصر مقوم غسل نمی باشد اما در ماء قلیل مقوم غسل، عصر می باشد.

سید تفصیلی می باشند. یعنی قائل به قول سوم می باشند.

خوب در ما نحن فیه وقتی آب متنجس را فرا گرفت و در آن نفوذ کرد اما عصری هنوز صورت نگرفته است هنوز غسل صورت نگرفته است اگر بعد از عصر مضاف بود، غسل به ماء صورت نگرفته است.

لذا این شرط حتی در عصر در مبنای خودش است اما در بیان کسانی که عصر مقوم غسل نمی باشد اگر قبل از عصر مطلق بود، این غسل محقق شده است و لباس طاهر است.

لذا در عبارت خود سید: «...یشترط فی طهارته بالماء القلیل...» که این

بالماء القلیل بخاطر این است که در ادامه این عصر را آورده اند و این عصر در ماء قلیل شرط می باشد نه در ماء کثیر.

...فما دام یخرج منه الماء الملون لا یطهر...

چرا که در این صورت غسل به ماء مضاف می باشد نه مطلق.

...إلا إذا كان اللون قليلا لم یصر إلى حد الإضافة...

چرا که غسل به ماء مطلق محقق شد و مقداری قرمزی که در آب است، ضرری نمی‌رساند و او را از اطلاق خارج نمی‌کند.

رنگ هم اگر خیلی زیاد شود، عرف هم دیگر به آن ماء نمی‌گویند.

^۱ ایشان می‌فرمایند که بحث عصر که در قبل توضیح دادیم در مورد ماء قليل است اما در ماء كثير اینطور نمی‌باشد:

...و أما إذا غسل في الكثير

فيكفي فيه نفوذ الماء في جميع أجزائه بوصف الإطلاق وإن صار

بالعصر مضافا ...

فرق این است که مرحوم سید در ماء كثير قائل می‌باشند که در ماء قليل مفهوم غسل در صورتی محقق می‌شود، که عصر صورت گیرد اما در مورد ماء كثير مفهوم غسل به فراگرفتن اجزاء متنجس است نه به عصر.

**** کسانی هم که می‌گویند عصر نیاز نمی‌باشد و غسل به فراگیری آب محقق می‌شود این در صورتی است که در اثر عصر، آب داخل مضاف نشود بلکه فقط غساله مضاف می‌باشد اما اگر ماء داخل لباس با عصر مضاف شود، اینجا غسل محقق نشده است. چرا که دو باره با ماء مضاف متنجس برخورد کرده است که کسانی که دلیل طهارتشان سیره بود، چون ماء مضاف خیلی کم است لذا سیره در مضاف نداریم لذا نمی‌توان به سیره تمسک کرد برای اینکه در اینجا طاهر است.**

و فقها هم متعرض این صورت نشده‌اند بلکه بحث در مورد این است که که در هنگام عصر آب داخل مضاف نشود.

لذا بین نظر مرحوم خویی و سید در آب کر تفاوت حاصل شد چراکه مرحوم خوئی مطلقاً عصری هستند بخلاف سید که در قلیل عصری می باشند بخلاف کر.

... بل الماء المعصور المضاف أيضاً محكوم بالطهارة ...

اگر در غسله ما احتیاطی شدیم در ماء قلیل بود نه در ماء کثیر. اصلاً اصطلاح غسله در ماء قلیل می آید و در ماء کثیر نمی آید.

اما در نظر مرحوم خوئی این غسله در ماء کثیر و قلیل فرقی نمی کند.

... و أما إذا كان بحيث يوجب إضافة الماء بمجرد وصوله إليه ولا ينفذ

فيه إلا مضافاً فلا يطهر ما دام كذلك ...

چراکه غسل به ماء صورت نگرفته است بلکه غسل به مضاف است.

... والظاهر أن اشتراط عدم التغير أيضاً كذلك فلو تغير بالاستعمال لم

يكف ما دام كذلك ولا يحسب غسله من الغسلات فيما يعتبر فيه التعدد

یکی از شرائط تطهیر به ماء کثیر این بود که اوصاف ثلاثة آن تغییر پیدا نکند. اگر به محض ورود به ماء کثیر، آب، داخل پارچه نشد الا به تغییر یکی از اوصاف لذا در اینجا هم می گوئیم که متنجس طاهر نشده است.

نه تنها مطهر نمی باشد بلکه این فراگرفتن را یک بار غسل هم حساب نمی کنند.

«مادام که مضافی که ماء داخل نمی شود الا به تغییر اوصاف.

یعنی اگر متنجس به بول را دزیر آب گرفتن و به محض بر خورد با ماء اوصاف آن تغییر پیدا کرد و بعد دو باره زیر آب گرفتم و وصف آن تغییر پیدا نکرد، این غسل دوم، غسل دوم نمی باشد بلکه غسل اول است.

مسألة ۳: يجوز استعمال غسالة الاستنجاء في التطهير على الأقوى

ماء الاستنجاء: در مرحله قضاء حاجت به بول و غیر بول وقتی که موضع نجاست را وقتی تطهیر می کنیم این ماء قليل جدا شده را ماء الاستنجاء می گویند.

مشهور علماء قائل به طهارت می باشند که سید می فرمایند که با ماء الاستنجاء می توانی تطهیر کنی و علت آن هم اطلاق ادله ای است که می فرمایند که اغسله که اطلاق دارد و گفته است که با ماء طاهر بشوی و قید به غیر استنجاء نزده است.

لذا فرق نمی کند که این ماء طاهر ماء الاستنجاء باشد یا خیر ماء الاستنجاء نباشد لذا جواز تطهیر علی القاعدة است که اطلاق ادله امر به غسل با ماء طاهر می باشد.

به ماء کثیر در اصطلاح ماء الاستنجاء نمی گویند.

شرط آن در ماء مستعمل گفته شده است.

در ماء الاستنجاء سه قول می باشد:

قول اول که قول مشهور است: می گویند که طاهر است.

قول دوم: نجس است اما منجس نمی باشد.

قول سوم: ماء الاستنجاء نجس است و منجس است اما آن متنجس در نماز معفو

در نماز است که اگر روی لباس و بدن ریخته شد دست و بدن و لباس نجس می شود اما می توانید با این لباس و بدن متنجس به این ماء الاستنجاء می توانید نماز بخوانید.

ما تابع مشهور می باشیم و دلیل ما هم روایات در این باب است که البته در ماء مستعمل روایات گفته شد ولی ما مهمترین روایت عبد الکريم بن عتبة است را بیان می کنیم:

وسائل الشيعة؛ ج ۱؛ ص ۲۲۳

۵۶۹-هـ^۱ وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ لَيْثِ الْمُرَادِيِّ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُثْبَةَ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَقَعُ نَوْبُهُ عَلَى الْمَاءِ الَّذِي اسْتَنْجَى بِهِ أَيْنَجُسُ ذَلِكَ نَوْبُهُ قَالَ لَا^۲.

مدلول مطابقی روایت این است که آب منجس نمی باشد نفرمودند که آن ماء طاهر است. اما مدلول التزامی عرفی آن نه عقلی آن، که آن آب طاهر است.

پس به صراحت دلالت بر عدم منجسیت ماء دارد و به دلالت التزامیه عرفیه دال بر این است که این ماء طاهر است.

فهم عرفی این است که این ماء طاهر است. ما دو التزام داریم: عقلی و عرفی. عقلی این است که عقلاً بسین این دو التزام است مثلاً می گوییم که زید در مسجد است که ملازمه عقلی دارا با عدم وجود زید در مدرسه.

اما ملازمه عرفی عرف ملازمه می بیند در همین مثلاً ما نحن فيه عقلاً بین عد متنجیس و طهارتن ملازمه است؟ خیر می تواند نجس باشد و منجس نباشد اما فهم عرفی این است که وقتی می گوییم نجس نمی کند یعنی خودش طاهر است. دو قول دیگر غافل از این التزام بوده اند.

ذهنیت سائل در نزد عرف این است ه شک در طهارت داشته است درست که احتمال دیگری هم است که شک در منجسیت داشته است اما این غیر عرفی می باشد.

و كذا غسالة سائر النجاسات على القول بطهارتها

و أما على المختار من وجوب الاجتناب عنها احتياطاً فلا

^۱ (۱) - التهذيب ۱ - ۸۶ - ۲۲۸، و يأتي ما يدلّ على ذلك في الحديث ۱ من الباب ۶۰ من أبواب النجاسات.

^۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

سید از کسانی هستند که در طهارت غسله احتیاطی شده اند، لذا باید در اینجا احتیاط کنم و نمی توانم در اینجا بگویم که جایز است یا خیر، جایز نمی باشد.

خوب کسی که قائل به طهارت است، با اطلاق ادله غسل می تواند بگوید که مطهر است اما ما که طهارت ماء الغسله را علی القاعده می دانیم البته در صورتی که با عین نجس برخورد نکرده باشد. چرا که قائلیم ماء قليل در ملاقات با متنجس معتصم است. لذا می گوییم که غسله مزیه نجس و غیر مطهر است و غیر مزیه طاهر و مطهر می باشد.

سه قول بوده است :

طاهر و مطهر مطلقا.

نجس و غیر مطهر مطلقا.

تفصیلی مثل ما.

البته کسانی می توانستند بگویند که طاهر است اما در عینی حال مطهر نمی باشد اما کسی قائل نشده است.

مسألة ۴: يجب في تطهير الثوب أو البدن بالماء القليل من بول غير الرضيع الغسل مرتين...

سید از کسانی هستند که باید لباس و بدن باشد که با بول غیر رضيع متنجس شده باشد که تعدد لازم باشد و دیگر اینکه حتما باید ماء قليل باشد که نیاز به تعدد باشد. لذا اگر لباس یا بدن انسان به بول نجس شد دیگر با ماء كثير نیاز به عدد نمی باشد.

لذا اگر لباس و بدن به بول غیر رضيع نجس شد با ماء قليل تعدد نیاز است.

وقتی به تعلیقه های عروه نگاه کنید می بینید که کسی با سید مخالفت نکرده اند الا اینکه تعمیم داده اند یعنی مصلاً گفته اند که در ماء کثیر هم حکم این است. فقط یک نفر آن هم در یک شق آن مخالفت کرده است آن هم از معاریف نمی باشد.

این مسئله ای است که تقریباً بین متأخرین مورد اتفاق است که در تطهی رمتنجس به بول تعدد نیاز است.

&&&&

مرحوم صاحب حدائق و &&& گفته اند که این مسئله مشهور است معلوم می شود که عده ای فقها چنین نظری نداشته اند.

اما صاحب حدائق قید اضافه کرده اند که المشهور عند المتأخرین یعنی قبل از متأخرین شهرتش در نزد صاحب جواهر ثابت نشده است.

مرحوم محقق در معتبر مفرموده است مذهب عمای ما این است که اشعار به اتفاق دارد.

مرحوم شهید اول در کتاب بیان فرموده اند یک مرتبه کفایت می کند. و تعدد معتبر نمی باشد.

خود شهید اول در کتاب ذکری تعدد را اختیار کرده است. اما در کتاب ذکری فرموده اند شیخ طوسی در کتاب مبسوطش گفته است که تعدد معتبر نمی باشد.

مرحوم خوئی در کتاب فقه الشیعه اشاره ای به اقوال کرده اند:

«فقه الشیعة - کتاب الطهارة؛ ج ۵، ص: ۴۸»

نسب في الحدائق (۲) - و المدارك الى المشهور: القول بوجوب الغسل

مرتين في إزالة نجاسة البول عن الثوب و البدن في بول غير الرضيع - كما

في المتن - بل استظهر دعوى الإجماع على ذلك عن المحقق في المعتبر حيث يقول فيه: «و هذا مذهب علمائنا».

و في الجواهر (۳) تقييد الشهرة بالمتأخرين.

و هناك أقوال آخر.

أحدها: القول: بكفاية المرة مطلقا.

نسب ذلك الى الشيخ في المبسوط (۴) - نسبه اليه الشهيد في الذكرى -

بعد ان اختار هو التثنية، الا انه تبع الشيخ في عدم اعتبار التعدد في

(۱) كما يأتي في (المسألة ۵).

(۲) ج ۵ ص ۳۵۶.

(۳) ج ۶ ص ۱۸۵.

(۴) ج ۱ ص ۳۷.

فقه الشيعة - كتاب الطهارة، ج ۵، ص: ۴۹

.....

البيان (۱) و استظهر ذلك عن العلامة أيضا في جملة من كتبه (۲).

ثانيها، التفصيل بين جفاف البول (اي زوال عينه) فتكفي المرة، و الا فالتعدد، كما ذهب إليه العلامة في القواعد «٣».

ثالثها: التفصيل بين الثوب و البدن فيجب التعدد في الأول دون الثاني كما عن صاحبي المدارك و المعالم «٤» فمجموع الأقوال أربعة.

خويي، سيد ابو القاسم موسوي، فقه الشيعة - كتاب الطهارة، ٦ جلد، مؤسسه آفاق، قم - ايران، سوم، ١٤١٨ هـ

«موسوعة الإمام الخوئي؛ ج ٤، ص: ٢٣»

أسنده في الحدائق «١» و محكي المدارك «٢» و غيرهما إلى الشهرة مطلقاً. و قيدها في الجواهر بـ «بين المتأخرين» «٣» و عن المعتبر أنه مذهب علمائنا «٤». و عن الشهيد في البيان عدم وجوب التعدد إلا في إناء الولوغ «٥» و عنه (قدس سره) في ذكره اختيار التعدد «٦» ناسباً إلى الشيخ في مبسوطه عدم وجوب التعدد في غير الولوغ «٧». و قد استظهر القول بذلك عن العلامة في جملة من كتبه «٨» و لكنه في المنتهى ذهب إلى التفصيل بين صورتين جفاف البول و عدمه بالاكْتفاء بالمرة في الصورة الأولى دون الثانية «٩». و

عن صاحبی المدارك «۱۰» و المعالم «۱۱» الاكتفاء بالمرّة في البدن دون الثوب هذه هي المهم من أقوال المسألة و قد يوجد فيها غير ذلك من الوجوه.

خویی، سيد ابو القاسم موسوی، موسوعة الإمام الخوئي، ۳۳ جلد، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي ره، قم - ايران، اول ۱۴۱۸ هـ ق

(۱) الحدائق ۵: ۳۵۶.

(۲) المدارك ۲: ۳۳۶.

(۳) الجواهر ۶: ۱۸۵.

(۴) المعتبر ۱: ۴۳۵.

(۵) البيان: ۹۳.

(۶) الذكرى: ۱۵ السطر ۴.

(۷) المبسوط ۱: ۳۷.

(۸) كالقواعد ۱: ۱۹۳.

(۹) المنتهي ۳: ۲۶۴.

(۱۰) المدارك ۲: ۳۳۷.

(۱۱) المعالم (فقه): ۳۲۱.

«

مشخص می شود که خیلی این مسئله خیلی شسته و رفته نبوده است با اینکه روایات خوبی هم بوده است سندا انما الکلام در دلالت این روایات می باشد.

لذا می خواستیم که بگوییم که این اختلافات نشان می دهد که از مسلمات دین ما نمی باشد. اگر چه در تعلیقه با سید موافق می باشند.

اما روایات:

روایات در این باب زیاد است اما اکتفا می کنیم به چهار روایت که سند همه اینها معتبر است.

روایت اول:

وسائل الشیعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۳۹۵

۳۹۵۹- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَوْلِ يُصِيبُ الثَّوْبَ فَقَالَ اغْسِلْهُ مَرَّتَيْنِ.^۲

این روایت در خصوص ثوب آمده است لذا بدن را شامل نمی شود و همه ملبوسات را هم شامل نمی شود کلاه و جوراب و دستکش و عمامه و شال گردن و کمر بند و ... چرا که گفته شده است به اینها لباس گفته می شود اما ثياب گفته نمی شود.

الرواية الثانية:

معتبر حسين بن علاء:

^۱ (۲) - التهذيب ۱ - ۲۵۱ - ۷۲۱.

^۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

قبلاً بحث کرده ایم لذا در اینجا وجه اعتبار را گفته ایم اما الان نمی دانیم اشکال در کدام راوی بوده است که ما آن اشکال را نپذیرفتیم گاهی بخاطر مذهب هم تعبیر به معتبره می شود:

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۳۹۵

۳۹۶۲-۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْبَوْلِ يُصِيبُ الْجَسَدَ قَالَ صَبَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ مَرَّتَيْنِ فَإِنَّمَا هُوَ مَاءٌ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ التَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ اغْسِلْهُ مَرَّتَيْنِ الْحَدِيثَ.^۲

صدر روایت در مورد جسد است و ذیل روایت در مورد ثوب است.

جسد شامل مو نمی شود اما در اینجا به مناسبت حکم و موضوع می توان گفت که مراد بدن می باشد لذا مو را هم شامل می شود. یعنی به مناسبت اینکه شستن آمده است و وقتی گفته می شود که جسد را شست در ذهن طرف سوال پیش نمی آید که آیا مو را هم شست یا خیر؟

لذا در غسل گفته اند که شستن مو در غسل شرط نمی باشد چرا که در روایت آن «جسد» آمده است جسد یعنی هیکلی که پوست آن را احاطه کرده است.

این شبهه در بدن است که با جسد فرق کند که ظاهراً در مقابل روح است یعنی بدنی که روح نمی باشد.

امام فرمودند: انما هو ماء یعنی بول خودش ماء است این را امام فرمودند بخاطر این که بگویند که شستن و غسل نیاز ندارد همینکه ماء ریخته شود کفایت می کند و نیاز به غیر صب نمی باشد. نیاز به دست مالیدن و غسل نمی باشد.

^۱ (۵) - الکافی ۳ - ۵۵ - ۱، تقدم صدره أيضا في الحديث ۱ من الباب ۲۶ من أبواب الخلوة و يأتي ذيله في الحديث ۱ من الباب ۳ من هذه الأبواب.

^۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

از این جواب امام فهمیده می شود که جایی را جواب می دهد که بول در بدن است نه اینکه بول از بین رفته باشد. تا دو مرتبه آب بریزی این کفایت می کند.

^۱ البته مشهور در مخرج بول این حکم را قائل نمی باشند و گفته اند که یکبار کفایت می کند. البته سید در مورد مخرج هم تعددی هستند.

البته امروزه دیگر ماء قليل در غایت ندرت استفاده می شود و دائما آب شیر است که ماء قليل نمی باشد.

روایت سوم:

صحیح بزنی است.

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۳۹۶

۳۹۶۵- ۷-۲ مُحَمَّدٌ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْجَامِعِ لِأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَنْطِيٍّ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَوْلِ يُصِيبُ الْجَسَدَ قَالَ صَبَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ مَرَّتَيْنِ فَإِنَّمَا هُوَ مَاءٌ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ اغْسِلْهُ مَرَّتَيْنِ.^۳

روایت چهارم:

صحیح محمد بن مسلم:

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۳۹۷

^۱ دوشنبه ۹۴/۸/۲۵.

^۲ (۴) - مستطرفات السرائر - ۳۰ - ۲۱، آورد صدره أيضا في الحديث ۹ من الباب ۲۶ من أبواب الخلوة.

^۳ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳۹۶۶-۱-۱. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ اغْسِلْهُ فِي الْمَرْكَنِ مَرَّتَيْنِ
فَإِنْ غَسَلْتَهُ فِي مَاءٍ جَارٍ فَمَرَّةً وَاحِدَةً.^۲

مرکن یعنی تشت و آب تشت قلیل است و فکر نمیک نم که تشتی باشد که به آن
تشت بگویند و درعین حال آب آن کثیر باشد.

بعضی از علماء گفته اند که این حک مخصوص بدن و ملبوسات است که این
دقیق نمی باشد چرا که در هیچ روایتی لفظ لباس نیامده است و ثوب آمده است و این
دقیق است لذا هر چه را لباس بگویند را شامل می شود و ملبوسات را شامل نمی شود.
بعضی فقها در این مسئله احتیاطی شده اند که افراد خیلی کم می باشند لذا این
حکم تقریباً اتفاقی است.

جماعتی از علماء گفته اند که این روایات شامل مخرج بول هم می شود لذا فتوا
داده اند که در آنجا دوبار معتبر است و کسانی که گفته اند مخرج بول را شامل مشو
خودشان دو طائفه شده اند که گروهی گفته اند که روایات مخصص نداریم و گروهی
گفته اند که مخصص داریم که اطلاق اینها قید می زند و بعضی هم گفته اند که اصلاً
این روایات شامل مخرج بول نمی شود.
روایات سنداً صحیح است.

ما ها قائلیم که یکبار کفایت می کند: این مسئله روشن می شود با سه امر:

امر اول بررسی روایات:

عمده روایات این چهار روایات است.

۱ (۲) - التهذيب ۱ - ۲۵۰ - ۷۱۷.

۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

دو تا از این روایات که در آن لفظ «انما هو ماء» آمده است که خود امام فرض وجود بول کرده اند نه اینکه سائل در سوالش فرض وجود بول را کرده باشند. این دو روایت، روایت حسین بن ابی العلاء و صحیح بزنطی باشد.

ظاهر تعلیل این است که اما ناظر به جایی است که در متنجس عین نجس باقی است اما فرمودند که صب کفایت می کند و نیاز به غسل ندارد.

این تعلیل برای کفایت صب است و غسل نیاز نمی باشد.

خوب دو روایت دیگر نسبت به وجود و عدم وجود ساکت بوده اند، که البته روایت اول هم امکان دارد که روایت آخر باشد که در آینده می آید می ماند یک روایت که آن روایت هم مجمل می شود و قدر متیقن جایی می شود که بول در لباس می باشد.

ما اگر بخواهیم متنجس به بول را تطهیر کنیم و این روایات نباشد گفته ایم که ماء قلیل به مجرد با عین نجس نجس می شود و غسل مزیل مطهر نمی باشد لذا راهش این است که آب اول را بریزم تا عین زائل شود و بعد ماء دوم را بریزم تا تطهیر شود. این روش متعارف است. خصوصاً اینکه در بعضی روایات داریم که برای بول اند آب بریز که این نشان می دهد که آب اول نوعاً مزیل است و مطهر نمی تواند بقاء باشد چون اندک است لذا ماء دوم می شود مطهر. حتی اگر «انما هو الماء» ظهور در این مطلب هم نداشته باشد روایت اجمال پیدا می کند و اثبات تعدد نمی کند.

اما نسبت به صحیح محمد مسلم که روایت آخری باشد که فرمودند اعسله فی المرن مرتین باشد فقها ادعا کرده‌اند که یک مرتبه لباس را بگذارید داخل تشت و آب روی آن بریزید و غسل را انجام دهید و آب را خالی کنید و دوباره آب دیگر بریزید و متعارف اینطور بوده است و فقها فتوایشان هم اینطور بوده است که باید یک بار خالی شود و دوباره پر شود.

این فتوا و روایت علی القاعده است چرا که وقتی که ثوب متنجس به بول که در آن بول باشد و با توجه به اینکه امام در دو روایت فرض بول کرد خوب معلوم اس که در

مرتبه اول هم تشت و هم لباس و هم دست من متنجس می شود چراکه آب اول آب مزیل بوده است و در برخورد با عین متنجس شد. درمرتبه دوم که ماء مزیل نمی باشد دست و لباس و تشت تطهیر می شود.

روایت اولی صحیح بن مسلم احتمال دارد که همان صحیح دومی محمد بن مسلم باشد، زیاد است.

با توجه به اینکه در عصر ائمه ماء متعارف ماء مرکن بوده است.

الامر الثاني:

اصلا این چهار روایت اطلاق دارد آن روایاتی که تعلیل آورده اند این ناظر نیست به جایی که بول موجود است بلکه ناظر به این است که این بولی که به لباس خورد آب است و آب که نمی چسبد که تر باشد چه خشک باشد. لذا صب کفایت می کند و غسل نیاز نمی باشد.

این احتمالی است که دور از ذهن نمی باشد و به راحتی نمی توان این احتمال را رد کرد. لذا چهار روایت اطلاق دارد و هر دو صورت را می گیرد صورتی که بول موجود باشد یا خیر موجود نباشد.

اگر اطلاق داشته باشد معارض دارد یک روایت دیگری داریم که اطلاق دارد و می گوید که یکبار کفایت می کند. ضمیر در «صب علیه» هاء به بدن و لباس بر می گردد نه بول.

آن روایت معارض، صحیح حلی است:

وسائل الشیعة: ج ۳: ص ۳۹۷

۳۹۶۸-۲-۱ وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ بَوْلِ الصَّبِيِّ قَالَ: **تَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءُ فَإِنْ كَانَ قَدْ أَكَلَ** فَأَغْسِلُهُ بِالْمَاءِ غَسْلًا وَ الْغَلَامُ وَ الْجَارِيَةُ (فِي ذَلِكَ) ^۲ شَرَعَ سَوَاءً.^۳

در اینجا در «غسلا» دو احتمال است:

یک مفعول مطلق مرّة باشد که دلالت بر مره می کند این روایت صریح است در اینکه یکبار کفایت می کند.

اگر مفعوم مطلق تأکیدی باشد این «اغسله بالماء غسلا» اطلاق دارد و شامل می شود هم جایی را که دوبار بشویم و هم جایی را که یکبار بشویم.

لذا این روایت یا صریح در یکبار است یا اطلاق دارد.

حداقل این روایت اطلاق دارد.

بعد می فرمایند: و الغلام و الصبیه فی شرع سواء. غلام هم شامل می شود جوان و نوجوان مذکر را. اما به بچه رضیع غلام نمی گویند اما به قرینه اینکه قبلش صبی آمده است و آن را دو قسم کرده است این غلام شامل رضیع و صبی هم می شود.

یا ناظر به صدر (صب علیه الماء) و ذیل (فأن كان قد أكل فأغسله بالماء غسلا) است یعنی صبی قبل از اکل و بعد از اکل سواء می باشند.

یک احتمال دار که ناظر به ذیل باشد «فان اكل» و ناظر به صدر نمی باشد.

اما احتمال اینکه فقط منحصر به صدر باشد و ذیل را شامل نشود، این احتمال

نمی باشد.

لذا دو احتمال است.

^۱ (۸) - الکافی ۳ - ۵۶ - ۶.

^۲ (۱) - لیس فی التهذیب و الاستبصار (هامش المخطوط).

^۳ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

اگر گفتیم که این روایت نص در یکبار شستن می باشد بین این روایت و روایات بالا تعارض است. بعد از تعارض رجوع می کنیم به اطلاقاتی که در روایات غسل است.

اگر هم اطلاقی باشد نه نصریحی آن روایات بالا می شود مقید این روایت.

قبلا در اصول گفته شده است که این اطلاق و تقیید یک امر و جمع عرفی است که در اینجا این جمع عرفی نمی باشد چرا که امام تمام احکام را فرمودند و تفصیلا وارد مسئله شده اند و بین غلام و صبی فرق گذاشتند در عین حال به لزوم مرتین اشاره نکرده باشند این غیر عرفی می باشد. لذا این نشان دهنده است که دو مرتبه لازم نمی باشد.

در اینجا از موارد تعارض بین این روایت و روایات مرتین است که در اینجا رجوع می شود به اطلاقات روایات اغسله و اگر نشد به اصول عملیه رجوع می شود که برائت از مرة دوم است.

ما اطلاق و تقیید را یک جمع عرفی می دانیم و باید جمع را عرف قائل شده باشد. امر سوم:

اگر امر دوم را قبول نکردیم و گفتیم که اطلاق دارد.

اگر سراغ روایات استنحاء برویم ما در یک روایت دو بار شستن را نداریم و روایتی داریم که اگر می خواهد موضع بول را طهارت کند این اطلاق دارد.

موثق یونس بن یعقوب است:

وسائل الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۳۱۶

۸۳۳- ۵-^۱ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ الْوُضُوءُ الَّذِي افْتَرَضَهُ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ لِمَنْ جَاءَ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ بَالَ قَالَ يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَ يَذْهَبُ الْغَائِطُ ثُمَّ يَتَوَضَّأُ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ.^۳

این مرتین مرتین یعنی مستحب است که دوبار صورت و دو بار دست شسته شود. امام فرمودند که یغسل ذکره و این اطلاق دارد و یکبار و دو بار را می گیرد. اشکال شده است. این روایت در مقام بیان در عدد نمی باشد بلکه مصب سوال وضو است لذا اطلاق ندارد.

گفته شده است که درست است که مصب سوال وضو است چرا که امام به مناسب سوال وارد بیان شد و در عین حال مطلق فرمودند. لذا اطلاق دارد و در اطلاق تردیدی نمی باشد.

قائلین به مرتین گفته اند:

اغسله مرتین اطلاق دارد هم شامل می شود جایی که به بدن اصابت کند و هم مخرج بول را .

این روایت موثق مختص به مخرج بول است لذا از آن اطلاق دست بر می داریم به این روایت و می گوئیم که در مخرج یکبار کفایت می کند.

کما اینکه جماعتی از فقهاء این قید را زده اند.

این تقیید را قبول نکرده ایم

^۱ (۶) - التهذيب ۱ - ۴۷ - ۱۳۴ .

^۲ (۷) - في نسخة "افتراض". (منه قده).

^۳ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

چرا که تقیید یک جمع عرفی است یعنی اگر به دست عرف بدهند استظهار عرف هم تقیید باشد می دانید که در ارتکاز عرف فرقی نمی باشد که محل اصابت مخرج بول باشد یا عضو دیگری از بدن. وقتی گفتیم که تقیید جمع عرفی است و در بین عرف فرقی بین مخرج بول و دیگر اعضاء نمی باشد در اینجا عرف چه می کند؟ آن روایات را مرتین را حمل بر نزاهت می کند.

لازمه فرمایش این است که در مورد غائط هم در مورد برخورد با دیگر اعضاء بدن هم این را بگوییم در حالیکه نگفتیم.

بله اگر دلیل ما در آنجا اطلاق و تقییدی باشیم، این فرمایش در مورد غائط هم می آید و می گوییم که طهارت در غائط در جای دیگر به ازاله است اما ما بخاطر روایاتی که در مورد خصوص عذره آمده است قائل به غسل شده ایم نه ازاله.

اگر هم ندانیم که مقتضای جمع عرفی چه می باشد، این روایت مجمل می شود که رجوع به اطلاقات غسل می شویم یا به اصل عملی رجوع می کنیم و بعضی از فقهاء هم که احتیاط کرده اند شاید بخاطر عدم مخالفت با مشهور بوده است.

^۱ بعضی تعمیم داده اند و گفته اند که هر چه متنجس به بول شود باید دو بار شسته شود و این روایات مرتین درست است که در مورد لباس و بدن است اما الغاء خصوصیت به دیگر اشیاء می شود.

ما گفتیم ه تعدد شرط نمی باشد و حمل کردیم بر نزاهت و استحباب اما اگر در مورد لباس و بدن تعددی می شدیم دیگر الغاء خصوصیت نمی کردیم به سایر اشیاء. برای الغاء خصوصیت نیاز است که اطمینان به عدم نکته عرفی بین آن دو باشد و احتمال نکته جلوی الغاء خصوصیت را می گیرد.

چرا که طهارت لباس و بدن در نماز شرط است لذا دیگر اشیاء ربطی به نماز ندارند لذا امکان وجود نکته ای در لباس و بدن است که الغاء خصوصیت نمی شود.

اما اگر در بدن تعددی می شدیم در استنجاء با ماء قليل هم تعددی می شدیم.
اما در ماء غير قليل.

آب معتصم عبات است از: کر و جاری و باران و چاه که یک آب معتصم دیگری داریم که متصل به معتصم می باشد.

ما به سه آب معتصم قائلیم: یکی مطر که قطران حین النزول است .

و یکی هم ماء المطر که به ماء مطر متصل است که خودش دو نوع است: ماء جمع شده از مطر و دیگر آبی که در ظرفی که آب بوده است باران در آن می بارد و حین بارش است. این هم در مقابل عین نجس، معتصم است
و دیگر هم ماء کر.

ماء الجاری را هم ملحق به کر می کنیم لذا اگر ماء جاری مقدارش کمتر از کر باشد دیگر معتصم نمی باشد.

ماء متصل به مطر با ماء مطر نمی دانیم لذا نوع دومی شد بخلاف ماء متصل به کر که خودش کر می باشد.

در ماء جاری اتفاق است که یکبار شستن با آب جاری در متنجس به بول کفایت می کند چرا که در روایت آمده است.

اما در مائهای دیگر در نظر مشهور بئر و کر و مطر و متصل به مطر. منظور از بئر ماء نابع است که چشمه را هم در بر می گیرید.

مشهور دو دسته شده اند:

عده ای که شاید مشهور باشند گفته اند در مائها معتصم غیر جاری دوبار نیاز است که شسته شود در ماء جاری هم روایت آمده است.

در مائهای دیگر که معتصم می باشند دلیل اینها روایتی که آمده است و گفته است مرتین باید شسته شود

وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۳۹۷

۳۹۶- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
الْغَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ اغْسِلْهُ فِي الْمَرْكَنِ مَرَّتَيْنِ
فَإِنْ غَسَلْتَهُ فِي مَاءٍ جَارٍ فَمَرَّةً وَاحِدَةً.^۲

و در ماء مطر هم بعضی گفته اند یکبار کفایت می کند آن هم به خاطر روایتی
است که ما سند آن روایت را قبول نکردیم. که روایت این می باشد:

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۱۴۶

۳۶۲- ۵-^۳ وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْكَاهِلِيِّ عَنْ رَجُلٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ يَسِيلُ عَلَيَّ مِنْ مَاءِ الْمَطَرِ أَرَى فِيهِ التَّغَيَّرَ وَ أَرَى فِيهِ آثَارَ الْقَدَرِ

^۱ (۲) - التهذيب ۱ - ۲۵۰ - ۷۱۷.

^۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۳ (۳) - الكافي ۳ - ۱۳ - ۳ آورد صدره في الحديث ۳ الباب ۱۳ من أبواب الماء المضاف.

فَتَقَطَّرَ الْقَطْرَاتُ عَلَيَّ وَ يَنْتَضِحُ^۱ عَلَيَّ مِنْهُ وَ الْبَيْتُ يُتَوَضَّأُ عَلَيَّ سَطْحِهِ فَيَكِفُّ عَلَيَّ ثِيَابَنَا قَالَ مَا بِذَا بَأْسٍ لَا تَغْسِلُهُ كُلَّ شَيْءٍ يَرَاهُ مَاءُ الْمَطَرِ فَقَدْ ظَهَرَ^۲.

تمام نزاع معروف این است که سر این اغسله مرتین است که این اطلاق دارد که این تقییدی که خورده است فقط ماء جاری تخصیص خورده است؟ یا خیر عرفاً فرقی نیست و جاری از باب متعارف بوده است؟ و در زمان قدیم آب کُری نبوده است و آب چاه که شسته و شو نمی کردند که وقتی ماء بئر خارج می شد قلیل و کسی داخل چاه نمی رفت که لباس بشوید و فقط ماء قلیل و جاری بوده است. این مثال جاری از باب غلبه است. بعضی گفته اند که لذا روایت اطلاق دارد و بعضی این اطلاق را قبول نکرده اند و اطلاقی ها گفته اند دیگر معتصم ها هم یکبار کفایت می کند و دیگران گفته اند که در دیگر معتصم ها دو بار لازم است و ما هم گفتی که اگر ما هم در ماء قلیل تعددی می شدیم در تمام معتصمها تعددی نمی شدیم.

۱ (۴) - ينتضح - يرش (لسان العرب ۲ - ۶۱۸).

۲ (۵) - ورد في كتاب مستدرک الوسائل تعلیقة حول هذا الحديث في نفس الباب إليك نصها- " و اعلم أن ممّا يجب التنبيه عليه و إن كان خارجاً عن وضع الكتاب إن مرسلة الكاهليّ و هي عمدة أدلة عنوان الباب المروي عن الكافي، مشتملة على أسئلة ثلاثة

\iDi\ أسقط الشيخ في الأصل أولها و نقل متن ثانيها هكذا\E قال قلت يسيل علي من ماء المطر أرى فيه التغير و أرى فيه آثار القدر فتقطر القطرات علي و ينتضح علي منه ... الخ\E

و صدر هذا السؤال لا يلائم ذيله فان السيالان غير القطر و النضح. فلا يمكن جعله بيانا له، كقولهم توضع فغسل و رؤية التغير و آثار القذارة في الماء المنزل بعيد، إلا أن يكون المراد السائل من الميزاب و شبهه، و هو خلاف الظاهر فلا بد من ارتكاب بعض التكلفات، و متن الخبر في بعض نسخ الكافي و

\iDi\ نسخة صاحب الوافي هكذا\E قلت و يسيل على الماء المطر\E

بحذف من و خفض الماء و رفع المطر .. الخ و عليه فلا يحتاج توضيح السؤال على تكلف خصوصاً على ما رأيت بخط المجلسي (ره) إن في نسخة المزيدي فيطفر القطرات .. الخ، و ما ذكره الشيخ في الأصل في توجيه الخبر يناسب النسخة المذكورة لا نسخته. و الله ولي التوفيق" مستدرک الوسائل ۱ - ۱۹۳ ج ۱ ص ۱۹۳ فتأمل.

۳ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۱... و أما من بول الرضيع الغير المتغذي بالطعام

فیکفی صب الماء مرة...

مراد از رضیع کسی است که غذا خور نشده است که بگویند متغذی است.
دلیل ما بر بول رضیع که از بول انسان استثناء شده است روایت است که ما به دو روایت اشاره می کنیم.

وسائل الشيعة؛ ج ۳؛ ص ۳۹۷

۳۹۶۷- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصَّبِيِّ يَبُولُ عَلَى الثَّوْبِ قَالَ
تَصُبُّ^۳ عَلَيْهِ الْمَاءَ قَلِيلًا ثُمَّ تَعَصِرُهُ^۴.

این روایت مطلق آمده است و بین رضیع و متغذی فرقی نگذاشته است که بعدا خواهیم گفت که این روایت مقید دارد.

در این روایت است که «ثم تعصره» گفته شده است این «ثم» که آمده است قرینه بر این است که این از باب غالب و متعارف است نه از باب این است حتما عصر لازم است چرا که اگر مراد عصری بود که محقق غسل است لازم نبود که در آخر باشد درحالیکه امام فرمودند: «ثم» این نشان دهنده این است که که غالبا عصر را انجام می دادند نه اینکه عصر در تطهیر لازم است.

روایت دوم:

^۱ دوشنبه ۹۴/۹/۲.

^۲ (۴) - الکافی ۳ - ۵۵ - ۱، و التهذيب ۱ - ۲۴۹ - ۷۱۴، و تقدم صدره في الحديث ۴ من الباب ۱ من هذه الأبواب.

^۳ (۵) - في المصدر - يصب.

^۴ (۶) - وفيه - يعصره.

^۵ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

صحیحہ حلبی:

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۳۹۷

۳۹۶۸-۲-۱ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ بَوْلِ الصَّبِيِّ قَالَ تَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَإِنْ كَانَ قَدْ أَكَلَ فَأَغْسِلْهُ بِالْمَاءِ غَسْلًا وَ الْعُلَامُ وَ الْجَارِيَةُ (فِي ذَلِكَ) ۲ شَرَعَ سَوَاءً. ۳

این روایت مختص به صبی غیر متغذی است که به این روایت، روایت اول را قید می زنیم.

اما این حکم آیا مختص به صبی است که پسر بچه باشد یا شامل صبیّه هم می شود؟

دو وجه گفته اند برای اینکه شامل صبیّه هم می شود:

الوجه الاول:

صبیّه در لغت عرب به معنای بچه نمی باشد همانطور که در فارسی به دختر و پسر، بچه می گوئیم بلکه صبیّه یعنی دختر بچه.

مراد در این روایت جنس بچه مراد است نه خصوص پسر بچه. یعنی بچه کوچک.

مناقشه:

ظهور پسر بچه، در پسر است الا به قرینه مثلاً گفته اند که اگر پسر بچه ای رفت بالای دیورا جلویش را بگیر زمین نیفتد مشخص می شود که مراد در اینجا جنس بچه است. چون مشخص است که منظور این نمی باشد که دختر بچه بیافتد مشکلی نمی باشد.

۱ (۸) - الکافی ۳ - ۵۶ - ۶.

۲ (۱) - لیس فی التهذیب و الاستبصار (هامش المخطوط).

۳ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

ثانیا:

اگر احتمال بدهیم که جنس مراد است روایت می شود، مجمل رجوع می شود به قدر متیقن که پسر بچه باشد.

لذا این روایت تخصیص می زند روایاتی که تعدد را در متنجنس به بول شرط می دانست و در مورد مشکوک که صبیّه باشد به عام فوقانی رجوع می کنیم که تعدد در صبیّه می شود.

ثالثا: &&&

ذیل این روایت آخر است که فرمودند شرع سواء

مشار الیه در ذلک چه می باشد. نسبت به صبی فرمودند صب و نسبت به آکل غسل فرمودند. خوب احتمال دارد که اشاره به هر دو داشته باشد یا فقط در غسل باشد اما اینکه اولی باشد و دومی نباشد این احتمال وجود ندارد.

به غلام و جاریه صبی نمی گویند اما به قرینه اینکه صبی را به دو قسم آکل و غیر آکل تقسیم کرده است، مشخص می شود مراد جنس این دو است مراد از غلام صبی است و مراد از جاریه صبیّه است.

در نظر کسانی که قائل به عدم تفاوت بین صبی و صبیّه شده اند گفته اند که مشار الیه ذلک هر دو صب و غسل می باشد.

اما در نظر ما روایت مجمل می شود، در قدر متیقن دومی می شود و در مشکوک رجوع می شود عام فوقانی.

قواعد عربی ظهور ساز نمی باشند.

...و إن كان المرتان أحوط

این احتیاط نسبت به صبی رضیع می باشد.

وجه احتیاط سید:

در روایت که نگفته است که یکبار صب کنید خیر گفته اند که غسل نیاز نمی باشد بلکه صب کافی است بحث است که آیا این روایت و صب اطلاق دارد یا خیر؟ که مراد این باشد که صب کفایت می کند آنهم یکبار یا خیر از جهت دفعات اطلاق ندارد. کسانی که می گویند اطلاق دارد، می گویند که یکبار صلب کفایت می کند اما کسانی که می گویند اطلاق ندارد، اگر قائل به جریان استصحاب در شبهات حکمیه باشند استصحاب حکم به تعدد می کند یعنی بعد از یکبار صب شک می کنیم که آیا طاهر شده است یا خیر که استصحاب حالت سابقه می گوید که نجس است لذا نیاز به تعدد است اما کسانی که استصحاب در شبهات حکمیه را قبول ندارند مرجع می شو قاعده طهارت و اصل برائت از نجاست لذا یکبار کفایت کرده و متنجس طاهر می شود.

این یکی از اثرات اختلاف در جریان استصحاب در شبهات حکمیه و عدم آن می باشد.

و أما المتنجس بسائر النجاسات

عدا الولوغ فالأقوى كفاية الغسل مرة بعد زوال العين

البته بعدها سید اناء را هم استثناء می کند

انما الکلام در دلیل این مطلب است یا خیر؟ دلیلی داریم که بگویند که کل متنجسات با یکبار غسل طاهر می شود.

دو دلیل ذکر شده است:

دلیل عام: دلیل که به طور عام گفته باشد که هر متنجسی با یکبار شستن طاهر می شود.

روایاتی که از آن اثبات کرده اند که هر متنجسی با شستن طاهر می شود. بعضی از فقها گفته اند که هر متنجسی با یکبار شستن طاهر می شود.

عمده در دلیل عام دو روایت است:

روایت اول:

صحیح زراره است که یکی از صحاحی است که در استصحاب به آن استدلال شده است:

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۶۶

۴۱۹۲- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصَابَ نَوْبِي دَمَ رُعَافٍ أَوْ غَيْرِهِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ مَنِيٍّ إِلَى أَنْ قَالَ فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَتَيِّقُنْ ذَلِكَ فَانْظُرْتُ فَلَمْ أَرَ شَيْئاً ثُمَّ صَلَّيْتُ فَرَأَيْتُ فِيهِ قَالَ تَغَسَّلَهُ وَ لَا تُعِيدُ الصَّلَاةَ قُلْتُ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ ثُمَّ شَكَّكَتَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ أَبَداً قُلْتُ فَهَلْ عَلَيَّ إِنْ شَكَّكَتُ فِي أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْءٌ أَنْ أَنْظُرَ فِيهِ قَالَ لَا وَ لَكِنَّكَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تُذْهَبَ الشَّكُّ الَّذِي وَقَعَ فِي نَفْسِكَ الْحَدِيثُ.^۲

غیره عطف بر رعاف است نه دم چراکه در بعد آمده است شیء من منی که اگر عطف بر دم بود، دیگر نیاز به گفتن شیء من منی نبوده است. گفته نشود که شاید عطف خاص بر عام باشد این هم خلاف ظاهر است.

در این روایت دو نجاست بیشتر نیامده است اما چطور عموم استفاده کرده اند؟ گفته اند که این دو مورد نجاست از باب مثال است چراکه این روایت ادامه ای دارد که

^۱ (۲) - التهذيب ۱ - ۴۲۱ - ۱۳۳۵، والاستبصار ۱ - ۱۸۳ - ۶۴۱.

^۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

عبارت است از «علی یقین من طهارتک» یعنی امام در مقام نجاست و طهارت بوده اند و خود نجاست خصوصیتی ندارد.

مناقشه:

این کلام امام ناظر به این است که با شستن، لباس طاهر می باشد اما برای طهارت نیاز به یکبار شستن است یا دو بار این را در مقام بیان نمی باشند بلکه در مقام شک و یقین و استصحاب می باشد. بله در مورد تمام نجاسات فرمودند که با شستن طاهر می شود اما یکبار نیاز است یا دو بار، در مقام بیان نمی باشد.

روایت دوم:

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۳۹۲

۳۹۵۷-۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ لَيْسَ عَلَيْهِ إِلَّا ثَوْبٌ وَلَا تَحِلُّ الصَّلَاةُ فِيهِ وَلَا يَجِدُ مَاءً يَغْسِلُهُ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي فَإِذَا أَصَابَ مَاءً غَسَلَهُ وَ أَعَادَ الصَّلَاةَ.^۲

در این روایت نجاستی ذکر نشده است و کلام امام عام است لذا همه نجاسات را می گیرد و ضمن اینکه کلام امام اطلاق دارد فرمودند غسله لذا یکبار کفایت می کند.

مناقشه:

امام وظیفه شخص را نسبت به نماز می گوید که نماز را با تیمم تمام کند و بعد اگر آبی پیدا کرد تطهیر کرده و اعاده کند. اما اینکه در طهارتش یکبار شستن لازم است یا خیر، در مقام بیان نمی باشد.

^۱ (۶) - التهذيب ۱ - ۴۰۷ - ۱۲۷۹ و ۲ - ۲۲۴ - ۸۸۶، والاستبصار ۱ - ۱۶۹ - ۵۸۷ آورده في الحديث ۳۸ من الباب ۴۵ من النجاسات.

^۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

پس این دو روایت دلیل ما نمی تواند باشد، پس دلیل ما چیست که یکبار شستن در همه نجاسات چه می باشد؟ باید رفت سراغ دلیل خاص.

ما روایات عدیده ای داریم که در موارد خاص امام فرموده اند که یکبار شستن کفایت می کند که چون عدیده بوده و در مورد تعداد زیادی از نجاسات است از اینها می فهمیم که اینها خصوصیتی ندارند و از باب مثال می باشد لذا شامل همه نجاسات می شود. این الغاء خصوصیت ضابطه ای ندارد، یک استظهار عرفی می باشد.

اما روایات خاصه:

روایت اول: در مورد بول ما لا یوکل لحمه است که در صحیحه عبد الرحمن وارد شده است.

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۰۵

۳۹۸۹-۳-۱ وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اغْسِلْ ثَوْبَكَ مِنْ بَوْلٍ كُلِّ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ.^۲

این روایت اطلاق دارد و شامل یکبار هم می شود و همین مقدار کفایت می کند. این روایت در مقام بیان صرف اینکه این نجس است نمی باشد. روایت دوم: در مورد کلب وارد شده است.

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۱۴

۴۰۲۵-۱-۳ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ

۱ (۴) - الکافی ۳ - ۴۰۶ - ۱۲.

۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳ (۸) - التهذیب ۱ - ۲۶۱ - ۷۵۹، آورد صدره أيضًا فی الحدیث ۱ من الباب ۱ من أبواب الأسار و فی الحدیث ۲ من الباب ۲۶ من هذه الأبواب.

وسائل الشيعة، ج ۳، ص: ۴۱۵

أَصَابَ ثَوْبَكَ مِنَ الْكَلْبِ رُطُوبَةً فَأَغْسِلْهُ^۱ وَإِنْ مَسَّهُ جَافًا فَاصْبُبْ عَلَيْهِ الْمَاءَ قُلْتُ لِمَ صَارَ بِهِذِهِ الْمَنْزِلَةُ قَالَ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى صَ أَمَرَ بِقَتْلِهَا^۲.

روایت سوم: در مورد خنزیر می باشد.

وسائل الشيعة؛ ج ۳؛ ص ۴۱۷

۴۰۳۶- ۱-^۳ مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعُمَرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُ ثَوْبُهُ خِنْزِيرٌ فَلَمْ يَغْسِلْهُ فَذَكَرَ وَهُوَ فِي صَلَاتِهِ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ قَالَ إِنْ كَانَ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَمُضْ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَنْضَحْ مَا أَصَابَ مِنْ ثَوْبِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِ أَثَرٌ^۴ فَيَغْسِلْهُ^۵ - قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ خِنْزِيرٍ يَشْرَبُ مِنْ إِنَاءٍ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ قَالَ يُغْسَلُ سَبْعَ مَرَّاتٍ^۵.

این روایت هم اطلاق دارد. امام فرمودند: « الا ان يكون فيه اثر فيغسله » که «فيغسله» اطلاق دارد.

البته در نظر ما اگر روایتی هم نداشته باشیم اصالة الطهارة را داریم چون استصحاب نجاست، در اینجا در شبهه حکمیه است که ما قائل به عدم جریان می باشیم اما در مسلک مشهور بعد از یکبار شستن شک در طهارت می کنید که در اینجا استصحاب نجاست جاری می شود.

^۱ (۱) - في نسخة - بغسلها. (هامش المخطوط).

^۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۳ (۶) - الكافي ۳ - ۶۱ - ۶.

^۴ (۷) - الحديث إلى هنا في الكافي، وأما الزيادة فقد وردت في التهذيب راجع هامش الحديث ۲ من الباب ۱ من أبواب الأسرار.

^۵ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

اشتغال یقینی برائت یقینی می خواهد، یک قاعده عقلی است که قاعده عقلی زمانی اجرا می شود که اصل شرعی و قاعده شرعی مخالف^۱ نباشد. چرا اصل شرعی وارد بر اصل عقلی است.

^۲روایت چهارم:

کافر. در موثقه ابو بصیر:

وسائل الشيعة؛ ج ۳؛ ص ۴۲۰

۴۰۴۴-۵-۳ وَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ

أَحَدِهِمَا ع فِي مُصَافَحَةِ الْمُسْلِمِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ - قَالَ مِنْ وَرَاءِ الثَّوْبِ فَإِنْ صَافَحَكَ بِيَدِهِ فَأَغْسِلْ يَدَكَ.^۴

در اینجا امام نفرمودند که فاغسل یدک مرتین و مطلق فرمودند فاغسل یدک که اطلاق دارد.

&&&&

روایت پنجم در مورد عرق ابل جلاله در صحیح حفص بن بختری.

بختری در السنه معروف به بُختری است اما بختری به فتح درست است . دقت شود ما یک ابو البختری حفص بن حفص است که از ضعاف است اما یکی داریم که حفص بن بختری از ثقات است. لذا این روایت، روایت معتبری می باشد.

ابن ابی عمیر از ۴۰۰ نفر نقل حدیث می کند که ۵ نفر آ» از ضعاف میب باشد که یکی از آن ها همین ابو البختری از ضعاف می باشد.

وسائل الشيعة؛ ج ۳؛ ص ۴۲۳

^۱ اما موافق جاری می شود و علت آن این است که بعد از تأمین شرعی، دیگر عقل نمی گوید که احتیاط کند.

^۲ دوشنبه ۹۴/۹/۳۰.

^۳ (۳) - الکافی ۲ - ۶۵۰ - ۱۰.

^۴ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۴۰۵۲- ۱- مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: (لَا تَأْكُلِ اللَّحُومَ الْجَلَّالَةَ)^۳ وَ إِنِ أَصَابَكَ مِنْ عَرَفِهَا فَاغْسِلْهُ.^۴

روایت ششم درمورد منی است:

صحیحہ:

وسائل الشيعة؛ ج ۳؛ ص ۴۰۳

۳۹۸۳- ۷- ۵- وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَنِيِّ يُصِيبُ الثَّوْبَ قَالَ: إِنِ عَرَفْتَ مَكَانَهُ فَاغْسِلْهُ وَ إِنِ خَفِيَ عَلَيْكَ مَكَانُهُ فَاغْسِلْهُ كُلَّهُ.

۷۶

که امام مطلق فرمودند بشور که شامل یکبار هم می باشد.

روایت هفتم: درمورد میت.

ما یک میت داریم که در مورد مرده انسان است و میت مرده حیوان است.

صحیح حلبی:

وسائل الشيعة؛ ج ۳؛ ص ۴۶۲

۱ (۲) - الکافی ۶ - ۲۵۰ - ۱، و التهذيب ۱ - ۲۶۳ - ۷۶۸ و ۹ - ۴۵ - ۱۸۸ و الاستبصار ۴ - ۷۶ - ۲۸۱، آورده في الحديث ۱ من الباب ۶ من أبواب الأسار و آورده و ما بعده في الحديثين ۱، ۲ من الباب ۲۷ من أبواب الأطعمة المحرمة.

۲ (۳) - في المصدر زيادة - عن أبي حمزة.

۳ (۴) - في المصدر - لا تأكلوا لحوم الجلالات.

۴ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۵ (۵) - الکافی ۳ - ۵۳ - ۱، و التهذيب ۱ - ۲۵۱ - ۷۲۵.

۶ (۶) - الظاهر أن ذكر الثوب في هذه الأحاديث على وجه المثال و أن الحكم غير مختص به (منه قده).

۷ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۴۱۷۹-۲-۱ وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُ ثَوْبُهُ جَسَدَ الْمَيِّتِ فَقَالَ يَغْسِلُ مَا أَصَابَ الثَّوْبَ.^۲

روایت هشتم: در مورد خمر است.

وسائل الشيعة: ج ۳؛ ص ۴۶۹

۴۱۹۹-۳-۳ وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا أَصَابَ ثَوْبَكَ خَمْرٌ أَوْ نَبِيذٌ مُسَكَّرٌ فَاغْسِلْهُ إِنْ عَرَفْتَ مَوْضِعَهُ وَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ مَوْضِعَهُ فَاغْسِلْهُ كُلَّهُ وَإِنْ صَلَّيْتَ فِيهِ فَأَعِدْ صَلَاتَكَ.^۴

روایت نهم: دم

وسائل الشيعة: ج ۳؛ ص ۴۳۰

۴۰۷۵-۵-۵ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ مُثَنَّى بْنِ عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنِّي حَكَمْتُ جِلْدِي فَخَرَجَ مِنْهُ دَمٌ فَقَالَ إِنْ اجْتَمَعَ قَدَرٌ حِمَصَةٍ فَاغْسِلْهُ وَإِلَّا فَلَا.^۶

خوب سید ۱۲ مورد از نجاسات را شمرده اند که ما نه مورد آن را گفتیم و در مورد بول که دلیل خاص داریم آن هم در مورد لباس و بدن است لذا از مجموع این روایات می توان این نکته را فهمید که هر متنجسی با یکبار شستن طاهر می شود مگر اینکه

۱ (۲) - الکافی ۳ - ۱۶۱ - ۴، و آورد صدره فی الحدیث ۴ من الباب ۶ من أبواب غسل المس.

۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳ (۲) - الکافی ۳ - ۴۰۵ - ۴، و التهذيب ۱ - ۲۷۸ - ۸۱۸، والاستبصار ۱ - ۱۸۹ - ۶۶۱.

۴ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۵ (۴) - التهذيب ۱ - ۲۵۵ - ۷۴۱، والاستبصار ۱ - ۱۷۶ - ۶۱۳.

۶ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

دلیلی باشد که در متنجس بول به لباس و بدن بود که قبول نکردیم و در اناء هم خواهیم گفت.

این در جایی بود که شیء به عین نجس، نجس شده باشد اما ما یک متنجس به متنجس داشتیم مثلاً دست تر من طاهر بود و به شیء زدم که عین نجس در آن نمی باشد اما متنجس می باشد.

این بحث مبسوطاً می آید که متنجس اول و دوم و سوم کدام متنجس می باشند ما فقط متنجس اول را منجس می دانیم اما بقیه را منجس نمی دانیم.

متنجس اول، متنجسی است که با خود عین نجس، متنجس شده باشد مثلاً دستگیره در به خون برخورد کرد و به غیر تطهیر خون آن زائل شد. دست خیس من به آن برخورد کرد و متنجس شد اما دست من دیگر منجس نمی باشد و می توانم با آن غذا بخورم چرا که غذا را نجس نمی کند اما نماز نمی توانم بخوانم چرا که شرط نماز این است که بدن و لباس من طاهر باشد.

ادله منجسیت بیش از متنجس اول نمی باشد و تمام دلیلهای در مورد اعیان نجسه و متنجس اول می باشد و در مورد متنجس دوم و سوم ما روایتی نداریم و اصل هم حاکم به طهارت است.

البته این قول که هر متنجسی منجس است این قول در مورد متأخرین رو به ضعف است.

در مورد متنجس به متنجس به اولیت قطعیه همین ادله کفایت می کند برای کفایت مره که وقتی متنجس به عین یکبار کفایت بکند متنجس به متنجس، به طریق اولی دال بر طهارت است.

ضمن اینکه روایتی عیص بن قاسم است که این روایت البته سندی ندارد. عیص بن قاسم توثیق ندارد اما اجلاء و مشایخ و اصحاب اجماع از او روایت نقل کرده اند اما این نقل مشایخ را توثیق نمی دانیم لذا روایت را قبول نداریم^۱:

وسائل الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۲۱۵

۵۵۲-۱۴-^۲ وَ رَوَى الشَّهِيدُ فِي الذِّكْرِ وَ غَيْرِهِ عَنِ الْعِصِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَصَابَهُ قَطْرَةٌ مِنْ طَشْتٍ فِيهِ وَضُوءٌ فَقَالَ: إِنْ كَانَ مِنْ بَوْلٍ أَوْ قَذَرٍ فَيَغْسِلُ مَا أَصَابَهُ.^۳

قطره از طشت متنجس اول است و ما اصاب متنجس به متنجس است که ایشان می فرمایند یک غسل کفایت می کند البته به اطلاق این دلالت را دارد.

۴... فلا تكفي الغسلة المزيله لها

إلا أن يصب الماء مستمرا بعد زوالها

غسل مزيله غسلی است که با عین نجس ملاقات می کند و عین نجس را از بین می برد و غسل غیر مزیل که بعد از زوال عین نجس متنجس را غسل می کن حال خواهد ادامه غسل مزیل اشد یا خیر مستقل باشد مثلاً یک دقیقه روی دستم آب میریزم که در ثانیه های اول عین نجس از بین می رود و بعد از آن می شود غیر مزیل.

مستقل هم به این صورت است که بعد از زوال عین، آب را قطع می کنم و دوباره آب می ریزم که این می شود غیر مزیل مستقل.

^۱ البته یکی از دوستان گفتند که نجاشی ایشان را توثیق کرده اند و قرار شد که استاد آن را بررسی کنند.

^۲ (۷) - ذکر الشیعة ۹.

^۳ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۴ شنبه ۹۴/۱۰/۵.

این را دقت کنید که مشهر بین فقهای ما این است که غسل مطهر است و فرقی نمی‌کند که غسل مزیل باشد یا غیر مزیل. منتها در غسل متنجس تعدد شرط نمی‌باشد مثل متنجس به دم که در اینجا اگر آب روی دست ریختید و دم از بین رفت و دیگر آب نریزید این دست طاهر می‌شود. یا در بول که تعدد لازم است که غسل مزیل می‌شود دفعه اول. فرض این است که غسل فقط مزیل باشد.

بله اگر دو غسل انجام دهید که هر دو مزیل باشد در جایی که تعدد لازم باشد این کفایت نمی‌کند مثلاً اب بریزی و بول زائل نمی‌شود و پایین بیاید این کفایت نمی‌کند چرا که تا زمانی که ادرار باشد، ملاقی با بول است و تعدد برای طهارتش لازم است اما اگر غسل اول مزیل باشد و غسل دوم غیر مزیل این کفایت می‌کند.

در نظر مشهور غسل مزیل کفایت می‌کند در نزد سید کافی نمی‌باشد.

البته سید در تعددی اشکال نمی‌کند اما در غیر تعدد می‌فرماید که غسل مزیل کافی نمی‌باشد. ما تابع سید هستیم. ببینیم که دلیل سید و مشهور چه می‌باشد.
دلیل مشهور:

ادله که آمده بود کلمه غسل آمده بود و اطلاق داشت و نفرموده بودند که فاعسله بغسل منقی یا مزیل.
مناقشه:

ما می‌گوییم که غسل مزیله کافی نمی‌باشد. سید دلیلی نفرموده اند که احتمالاً دلیل سید غیر دلیل ماست چرا که دلیل ما مبنائی دارد که سید آن مبناء را قبول ندارد.
در دلیل نیامده است که باید غسل به ماء طاهر باشد اما به مناسبت حکم و موضوع باید ماء طاهر باشد. اختلاف ما با مشهور این است که ایشان گفته اند که غسل با ماء متنجس به متنجس مشکلی ندارد چرا که سیره قطعیه داریم که با ماء قلیل تطهیر می‌کرده اند و قطعاً تطهیر می‌شده است و مشکلی نداشته است. ما گفتیم که آب در هر غسلی که می‌خواهد تطهیر کند، باید طاهر باشد با این تفاوت که ما در ملاقات با عین نجس

ماء قليل را معتصم نمی دانیم بخلاف ملاقات با متنجس. و آنجا هم که سیره است جایی بوده است که برخورد با عین نجس نبوده است و با متنجس بوده است و آنجا هم که عین نجس بوده است، نوعاً آب ریختن مستمر بوده است. خوب در جایی که عین نجس است و ماء قليل برخورد کرد، متنجس می شود لذا تطهیر نمی کند اما در صورت استمرار بعد از برطرف شدن عین نجس حدوثاً با آب نجس تطهیر شد و بقاء با ماء طاهر باشد. لذا ما قائلیم که باید تطهیر با آب طاهر باشد در جایی که عین نجس باشد برای تحقق این شرط باید غسل مزیل مطهر نباشد.

اما در جایی که دو غسل نیاز باشد باز طبق مختار ما باید طاهر باشد لذا غسل مزيله کفایت از غسل واحده نمی کند. اما لازم نمی باشد که غسل مزیل حدوثی باشد بلکه کفایت می کند یعنی حدوثاً مزیل بود و بقاء غیر مزیل بود این کفایت می کند. امر عرفی و مرتکز است این است که فاقد نمی تواند، معطی باشد. این ارتکاز باعث می شود که اطلاقی برای آن روایات نبیند.

گفته نشود که قبل از غسل که طاهر باشد می شود غسل با ماء طاهر لذا عرف هم منافاتی نمی بیند چرا که طاهر قبل از غسل که اثری ندارد و عرف هم چنین حکمی نمی کند.

لذا در غیر متعدد با سید همراهیم اما در متعدد اختلاف داریم. مشهور هم باید این قول را بگوید چرا که علی ای حال ماء قليل متنجس می شود اما در نظر ما است که در برخورد با عین نجس منفعل است اما در ملاقات با متنجس معتصم است.

...و الأحوط التعدد في سائر النجاسات أيضا

تا اینجا سید در غیر بول و ولوغ فرمودند که یکبار کفایت می کند.

این احتیاطی که سید فرمودند می شود مستحبی. علت این احتیاط بخاطر این بوده است که می خواسته است که با محقق حلی و شهید ثانی و محقق کرکی مخالفت نکرده باشد که این ها قائلند که دو بار لازم است.

و اگر دو بار بشویم با مشهور مخالفت نکرده ام چرا که آنها گفته اند لازم نمی باشد اما نگفته اند که ممنوع است. از این اغسله فی الممرن مرتین الغاء خصوصیت کرده اند و گفته اند بول خصوصیتی ندارد.

....بل کونهما غیر الغسله المزيلة.

سید احتیاط کرده است که هر دو غسله مزيله باشد دومی که فتوای سید است و عمده اولی می باشد. این هم استحبابی است.

که می تواند آن غسله غیر مزيله ابقاء غسله مزيله باشد و ممکن است که وجه سید فرار از مخالفت مشهور باشد. یعنی ایشان گفته اند که در مسئله بالا که گفته شد که احتیاط در این است که تعدد باشد احتیاط دیگر این است که آن تعدد هم هر دوی آن غیر مزيله باشد. لذا در متنجس به دم فتوای سید این است که به غسله اول مزيله، این طاهر می شود اما در احتیاط این است که اولاً دوبار بشوید متنجس به دم را و دیگر این که هر دو غیر مزيله باشد.

در متنجس به بول، چیزی فرمودند اما قاعدتاً باید در آنجا هم بگویند که غسل اول هم غیر مزيله باشد و لو به ابقاء مزيله.

مشهور در غیر تعدد مزيله را کافی می دانند اما در متعدد باید غیر مزيله باشد. چرا که در واقع غسل دوم در صورتی که اولی مزيل باشد، غسل اول می شود چرا که فرض این است که با بار اول عین زایل نشد.

'مسألة ۵: يجب في الأواني إذا تنجست بغير الولوغ الغسل ثلاث مرات في الماء القليل

نکته اول:

این مسئله در زمان ما مورد ابتلاء نمی باشد چرا که نوعاً زیر آب کر می گیرند یا آب شیر لذا اگر اثبات شود که در قلیل سه بار شستن نیاز است در آب لوله نیاز نمی باشد.

نکته دوم:

این مسئله در بین متأخرین مشهور است. در عروه که ۴۱ حاشیه دارد ۳۹ نفر تعلیقه بر خلافتی زده اند. آن چند نفر که تعلیقه زده اند از مشاهیر نمی باشند. در بین متقدمین و واسطین هم این فتوا ظاهراً مشهور است.

دلیل این مسئله:

یک دلیل بیشتر ندارد و آن روایت عمار ساباطی می باشد که مرحوم صاحب وسائل آن را کامل نیاورده است و این روایت طولانی می باشد لذا شما هم دقت کنید در روایاتی که صاحب وسائل به صروت کامل نیاورده است را همه را نگاه کنید که گاهی نکاتی در ادامه محذوف است که به ما کمک می کند.

همان روایتی که &&&&

تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)؛ ج ۱؛ ص ۲۸۴

۱- ۱۱۹- مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَصَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَارِ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْكُوزِ أَوْ الْإِنَاءِ يَكُونُ قَدْرًا كَيْفَ يُغْسَلُ وَ كَمْ مَرَّةً يُغْسَلُ قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يُصَبُّ فِيهِ الْمَاءُ فَيَحْرَكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ مِنْهُ ذَلِكَ الْمَاءُ ثُمَّ يُصَبُّ فِيهِ مَاءٌ آخَرُ فَيَحْرَكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ مِنْهُ ذَلِكَ الْمَاءُ ثُمَّ يُصَبُّ فِيهِ مَاءٌ آخَرُ فَيَحْرَكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ مِنْهُ وَقَدْ طَهَّرَ وَ عَنْ مَاءٍ شَرِبَتْ مِنْهُ الدَّجَاجَةُ قَالَ إِنْ كَانَ فِي مِنْقَارِهَا قَدْرٌ لَمْ تَتَوَضَّأْ مِنْهُ وَ لَمْ تَشْرَبْ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ فِي مِنْقَارِهَا قَدْرًا تَوَضَّأْ وَ اشْرَبْ وَ قَالَ كُلُّ مَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَلْيَتَوَضَّأْ مِنْهُ وَ اشْرَبْهُ وَ عَنْ مَاءٍ يَشْرَبُ مِنْهُ بَازٌ أَوْ صَفَرٌ أَوْ عُقَابٌ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الطَّيْرِ يَتَوَضَّأُ مِمَّا يَشْرَبُ مِنْهُ إِلَّا أَنْ تَرَى فِي مِنْقَارِهِ دَمًا فَإِنْ رَأَيْتَ فِي مِنْقَارِهِ دَمًا فَلَا تَتَوَضَّأْ مِنْهُ وَ لَا تَشْرَبْ وَ قَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ الَّذِي تُصِيبُ فِيهِ الْجُرَدَ مِائَتًا

۱ (۸۳۲) - الاستبصار ج ۱ ص ۲۵ الكافي ج ۱ ص ۴ الفقيه ج ۱ ص ۱۰ و في الجميع جزء منه.

سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ سُئِلَ عَنْ بَثْرٍ يَقَعُ فِيهَا كَلْبٌ أَوْ فَأْرَةٌ أَوْ خَنْزِيرٌ قَالَ تُنَزَفُ كُلُّهَا فَإِنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْمَاءُ فَلْتُنَزَفَ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ ثُمَّ يَقَامُ عَلَيْهَا قَوْمٌ يَتَرَاوَحُونَ اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ فَيَنْزِفُونَ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ وَ قَدْ طَهَّرْتُ وَ سُئِلَ عَنِ الْكَلْبِ وَ الْفَأْرَةِ إِذَا أَكَلَا مِنَ الْخُبْزِ وَ شَبْهِهِ قَالَ يُطْرَحُ مِنْهُ وَ يُؤْكَلُ الْبَاقِي وَ سُئِلَ عَنْ بَوْلِ الْبَقْرِ يَشْرَبُهُ الرَّجُلُ قَالَ إِنْ كَانَ مُحْتَاجًا إِلَيْهِ يَتَدَاوَى بِهِ شَرِبَهُ وَ كَذَلِكَ بَوْلُ الْإِبِلِ وَ الْغَنَمِ وَ عَنِ الدَّقِيقِ يُصِيبُ فِيهِ خُرءُ الْفَأْرَةِ هَلْ يَجُوزُ أَكْلُهُ قَالَ إِذَا بَقِيَ مِنْهُ شَيْءٌ فَلَا بَأْسَ يُؤْخَذُ أَعْلَاهُ فَيُرْمَى بِهِ وَ سُئِلَ عَنِ الْخُنْفَسَاءِ وَ الذُّبَابِ وَ الْجَرَادِ وَ التَّمَلَّةِ وَ مَا أَشَبَّهُ ذَلِكَ تَمُوتُ فِي الْبَثْرِ وَ الزَّيْتِ وَ السَّمَنِ وَ شَبْهِهِ فَقَالَ **كُلُّ مَا لَيْسَ لَهُ دَمٌ فَلَا بَأْسَ وَ عَنِ الْعِظَايَةِ تَقَعُ فِي اللَّبَنِ قَالَ يَحْرُمُ اللَّبَنُ وَ قَالَ إِنْ فِيهَا السَّمُّ وَ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ فَإِذَا عِلِمَتْ فَقَدْ قَذِرَ وَ مَا لَمْ تَعْلَمْ فَلَيْسَ عَلَيْكَ**^۱.

ذکر کوزه قبل از اناء ذکر خاص قبل از عام است.

این روایت دلیل غسله &&&& است

این دلیلی است که سنداً تمام است و موثقه است و تمام دلیلی است که به ا» استدلال شده است به اعتبار تعدد در تطهیر اناء.

این روایت در مورد آب را بریزد می شود. خوب لذا در غیر اناء تعدد را شرط ندانسته اند چرا که تعدد معتبر نمی باشد بنا بر اطلاق روایات و تنها این روایت در مورد اناء آمده است لذا اناء از این قاعده کلی استثناء می شود.

مناقشه:

استدلال بر این روایت را قبول نکرده ایم و گفتیم که در اناء در آب قلیل و کثیر فرق نمی کند و یکبار شستن در مقام تطهیر فرق نمی کند.

چرا این روایات را قبلو نکردیم:

اولاً:

^۱ طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

این روایت موثقه معارضی دارد و معارض آن صحیح محمد بن مسلم است که در مورد اناء وارد شده است:

وسائل الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۲۲۷

۵۸۱-۳-۱ وَ عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي

عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْكَلْبِ يَشْرَبُ مِنَ الْإِنَاءِ قَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ وَ عَنِ السِّنُّورِ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ تَتَوَضَّأَ مِنْ فَضْلِهَا إِنَّمَا هِيَ مِنَ السَّبَاعِ^۲.

مناقشه مشهور:

فقهائ قبول کرده اند که این روایت اطلاق دارد و امام فرمودند که تعدد شرط است و فرمودند اغسل الاناء و برای تحقق این اغسل امام یکبار هم کفایت می کند. نگفته اند که در آب کثیر این طور نمی باشد. موثق گفته است که با قلیل سه بار لذا این روایت را با موثقه قید می زنیم یعنی منظور امام در این روایت اغسل الاناء بماء الكثير.

نتیجه این می شود که با آب کثیر یکبار و با آب قلیل با تعدد تطهیر می شود.

رد این جمع عرفی:

دو نکته گفته می شود که یکی را تا الان نگفته ایم:

نکته اول:

این جمع عرفی را قبول نکردیم متداول در عصر ائمه غسل به ماء قلیل است و آبی که در اختیای مردم بوده آب چاه بوده است که دائماً قلیل است که بالا می کشند و داخل جایی می ریزند نهر خارج از شهر بوده است و حوض هم نبوده است.

^۱ (۸) - التهذيب ۱ - ۲۲۵ - ۶۴۴، والاستبصار ۱ - ۱۸ - ۳۹.

^۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

آب معتصم در مکه و مدینه در غایت ندرت بوده است لذا این جمع عرفی نمی باشد که صحیحه را حمل کنیم بر امر نادر و غیر متعارف.

بله اگر بخواهیم جمع عرفی کنیم آن سه بار را حمل کنیم بر استحباب.

نکته دوم:

فقها وقت به کلمه اغسله رسیدند گفته اند که اطلاق دراد که هم غسل مرة و هم غسل ثلاث مرات را شامل می شود این را دقت کنید این کلام علماء ظاهرا درست نمی باشد مقدمه ار تاوضح دهیم:

اطلاق لفظی و اطلاق مقامی . بعد ها در لسان متأخیری اطلاق سومی را درست شده است به نام اطلاق عرف یکه دو تای اولی در مصطلح معروف و مشهور است.

مراد از اطلاق لفظی این اسکه یک لفظی در خطاب آمده باشد که این لفظ به لحاظ مقدمات حکمت مطلق باشد و شامل افراد کثیر شود. مثل اکرم العالم که اطلاق لفظی دارد و شامل تمام علماء می شود سیاه و سفید و کوتاه و بلند و فقهی و نحوی.

در مقابل اطلاقی داریم که اطلاق مقامی اس که ربطیب ه لفظ ندار و سکوت است از الین سکوت ما می فهمی که مثلا این فرد مراد است یا این فرد مرا نمی باشد مثل اینکه شما می خوهید موسسه علمی از این مسئل سوال می کنید شرائط چه می باشد پنج شرط را می گورد خوب شک می نیم که آیا یکی از شرائط این کمه است که انسان معمم باشد یا خیر تعمم شرط نمی باشد.

به عبارت اخری این مسئله شامل فرد غیر معمم می شود یا خیر اینجا به اطلاق تمسک می کنیم که وقتی شرائط را ذکر کرد شرط تعمم را ذکر نکمرد که از ین عدم ذکر و سکوت او در مورد شرط تعمم می فهمیم که این موسسه فر غیر معمم را هم می گیرد. به عبارت دیگر ذکر لفظ بدون قید، اطلاق لفظی است و عدم الذکر اطلاق مقامی است.

در ما نحن فیه:

وقتی امام می فرمایند که اغسله شامل مره و مرتین به اطلاق می شود کدام اطلاق مراد می باشد.

اطلاق لفظی که نمی باشد چرا که معنایش این اس که غسل مطهر است و امر تکلیفی که نمی باشد و این مشخص است که در نظر اینها غسل دوم یا سوم دیگر مطهر نمی باشد که ظاهرا مراد اینها اطلاق لفظی بوده است.

اطلاق مقامی اگر مراد باشد یعنی امام وقتی فرمود اغسله نفروند ثلاث مرات ذکر نکرد این لفظ مرتین یا مرات را. این را اصطلاحا اطلاق مقامی می گوئیم. این اطلاق مقامی درست است اما یک فرق مهمی بین اطلاق مقامی و لفظی است و آن اطلاق مقامی از اطلاقات لفظی اظهر و اقوای است و ظهور بسیار قوی دارد و وقتی اظهر باشد جمع عرفی به این است ه مرة یا مرات و هر قیدی را اضافه کنیم ه نیاز به این قید مرة نباشد. بلکه باید به این اطلاق مقامی اخذ شود و آن ثلاث مرة را حمل بر استحباب کنیم.

نکته ی اظهریت و اقوایت اطلاق مقامی این است که سکوت ناشی از غفلی می شود چرا که شما که در ماقم بیان هستید باید تمام شرائط را ذکر کنید اما در اطلاقات لفظی امر متداولی است که بعضی از افراد را فراموش کنیم. کلام راوی مطلق است و کلام امام به ما نرسیده است و غفلت در او متداول است. در اطلاقات مقامی غفلت کمتر از اطلاقات لفظی است.

اگر مره معتبر بود می بایست این لفظ را بیاورد. این نشان دهنده این است که مرة معتبر نمی باشد.

اطلاق مقامی خطاب این است که کلامی بیاید در شریعت اما سکوت شود و اطلاق مقامی شریعت که دومی جایی است که از اول تا آخر شریعت آن امر مسکوت عنه واقع شود که زمان تشریع از زمان بعثت تا آخر عمر شریف پیامبر گرامی اسلام است و زمان

تبلیغ هم از زمان بعثت تا شهادت امام عسکری علیه السلام یا آغاز غیبت کبری تمام شده است. یکی از حصص غسل مرة و غسل مرات نمی باشد.

لذا جمع عرفی بین این دو بخاطر اطلاق مقامی و نکته اول به این صورت است که صحیحه موثقه حمل بر استحباب می شود.

۱ اشکال دوم:

این روایت یک روایت طولانی است که در ذیل این روایت راجع نجاست بئر سخن گفته است که اگر در بئر حرّه ای افتاد امام فرمودند که کل ماء بئر نزع شود و در جای دیگر فرموده اند که یکروز نزع شود و باید دو به بدو باشند که دو نفر نزع کنند و بعد دو نفر دیگر می روند و دو نفر دیگر مشغول می شوند لذا نزع باید علی الاتصال باشد. خلاص نباید کار تعطیل نشود.

فقها این روایت را حمل بر استحباب کرده اند و مشهور فقها قائل شده اند که ماء البئر معتصم است و نجس نمی شود.

وقتی این روایت که نزع دارد این روایت می شود مجمل چرا که ممکن است که صدر روایت هم بیانگر حکم استحبابی باشد و ضمن اینکه امام هم خیلی تفصیلی بیان کرده اند آداب نزع را و این عرفی نمی شود و این ظهور دارد که فرد اکمل را بیان کرده اند با فرض اینکه این نزع را فقهاء درین روایت و روایات دیگر نزع، حمل بر استحباب کرده اند.

چرا که لسان امام یک سبق و سیاق دارد و نمی شود که در این سیاق چند مطلب متفاوت را بیان کرده باشند و ممکن است که سوال سائل تفاوت داشته باشد اما جواب امام یکسان است لذا مجمل می شود.

اشکال سوم:

در روایت دارد الاناء القذر طاهر در زمان ائمه وقتی کلمه قذر بکار برده می شد مقصود متنجس نبوده است بلکه متلوث به نجاست است که عین نجاست باقی است. مثل اینکه خون در دست من می باشد. این را با بررسی چند مورد روایتی را می گوئیم که کلمه قذر در آن بکار برده شده است. فهم فقها هم نمی تواند قرینه باشد چراکه فهم آنها بخاطر نکته ای بوده است که بیشتر فقهی است تا عرفی.

در روایتهای دیگر داریم که قذرة بول یا منی. این که متنجس گرفته اند که با اذهان فقها می سازد تا اذهان عرف. حداقل مجمل می شود که باز فایده ای ندارد و اگر متنجس بود ائمه اینطور تعبیر می کرده اند که مثلاً «اصابه».

لذا بین صحیحه و موثقه دیگر تعارضی نمی باشد. و اشکال اول را بنا بر معنایی است که فقها از قذر کرده اند می باشد که متنجس گرفته بودند اما با این معنا دیگر تعارضی نمی باشد بین دو روایت.

لذا این سه بار شستن را می توان توجیه کرده به این عنوان گفته غسل مزیل مطهر نمی باشد و این سه بار توجیهش این باشد که اگر اناء متلوث به عین نجس باشد این بار سوم غسل مطهر. منقی می شود و عادتاً این است که باید شستن اول آن هم در اناء کی با شستن اول اطمینان می آید که عین نجس برطرف شده است. اگر خشک هم شده باشد بار اول خیس می خورد و بار دوم برطرف می شود. ضمن اینکه روایت در مورد کوزه بوده است که داخل آن دیده نمی شود و اطمینان دیر تر می آید. چون اگر ظن و شک در ازاله عین داشته باشیم کفایت نمی کند و باید اطمینان داشته باشیم.

اینهم احتمالی است که در این روایت می دهیم.

بالاخره اشکال چهارم که شاید عمده ترین اشکال باشد:

در اناء که سه بار شسته شود همین روایت بوده است که اناء هم در «ا» زمان زیاد بوده است و همینطور آب قلیل هم زیاد بوده است و نجس شدن اناء در آن چند صد سال معصومین امر متعارفی بوده است و بچه ها مرکز تنجیس بوده اند با آن شرایط آن

زمان و شرائطی که بچه داشت است و این امکانات الان نبوده است اگر در عصر ائمه اناء را سه بار می شسته اند این خلاف طبعی است و در قدرات اصلا عدد مهم نمی باشد و اینطور نمی باشد که قطع و وصل کنیم به مقداری غسل را ادامه می دهیم که دست ما ظاهر شود و قدرات از بین رود نه اینکه متعدد کنیم غسل را لذا این تعدد خلاف طبع بوده است و اصلا تأثیر در برطرف کردن قذارت کوچکترین نقشی نداشته است لذا این امر خلاف طبع اگر متعارف بوده است قطعاً به ما می رسیده است و در روایات بیشتری انعکاس داشت لذا مطمئن می شود که در آن زمان یکبار می شسته اند آن هم با آب قلیل که در آن زمان بوده است و آب کثیری در کار نبوده است. لذا در روایات اناء همین یک روایت است که تعدد آمده است. این امر قرینه است که حمل کنیم این تعدد را بر استحباب و الا در آن زمان اناء را هم مثل دیگر اشیاء قدر تطهیر می کرده اند.

لذا جای تردیدی باقی نمی ماند که این روایت را حمل کنیم بر استحباب و نزاهت.

کما اینکه مشهور و معاریف قائل به یکبار بوده اند&&&

و إذا تنجست بالولوغ التعفیر بالتراب مرة- و بالماء بعده

مرتین

معنای ولوغ را خود سید بعدها معنا می کنند که عبارت است از اینکه حیوان از ظرفی مایعی بنوشد.

در اینجا سید غسل را نیاورده اند یعنی نفرموده اند الغسل بالماء مرتین این از باب غلبه است یعنی به اعتبار تعفیر تراب گفته اند و منظور همان غسل بوده است.

^۱ در مثال سگ با زبانش آب می خورد و مایع می نوشد.

دلیل این فتوای سید چه می باشد؟

اگر اجماع و امثال را کنار بگذارید دو دلیل ذکر شده که بینیم که تمام است یا خیر؟

وجه و دلیل اول:

صحیح ابو العباس البغباغ

وسائل الشيعة: ج ۱؛ ص ۲۲۶

۵۷۴-۴-۱ وَ عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ فَضْلِ
الْهَرَّةِ وَالشَّاةِ وَالْبَقَرَةِ وَالْإِبِلِ وَالْجِمَارِ وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْوَحْشِ وَالسَّبَاعِ فَلَمْ أَتْرُكْ شَيْئاً إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ
فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى الْكَلْبِ فَقَالَ رَجُسَ رَجْسٌ لَا تَتَوَضَّأُ بِفَضْلِهِ وَ اصْبُبْ ذَلِكَ الْمَاءَ وَ اغْسِلْهُ
بِالتُّرَابِ أَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ بِالْمَاءِ.^۲

این ماء مثال از مایعات بوده است.

«فضل» یعنی زیاده مانده از مایعی که حیوان از آن شرب کرده است.

مناقشه:

کلمه مرة فقط در کتاب معتبر ذکر شده است که کتاب مرحوم صاحب شرایع است
که محقق باشد در تمام کتب حدیثی ما این کلمه مرة اصلاً نیامده است یعنی گفته شده
است اغسله بالتُّراب ثم بالماء. که این گفته شده است به سهو ایشان یا &&&

در خلاف هم آمده است که تعارض می شود بین این نسخه ها با نسخه تهذیب و
استبصار لذا نقل معتبری ثابت نمی شود آن مقداری که ثابت شد و مرة اثبات نشده
است.

۱ (۱) - التهذيب ۱ - ۲۲۵ - ۶۴۶، والاستبصار ۱ - ۱۹ - ۴۰، ویأتي - صدره في الحديث ۱ من الباب ۱۱ من أبواب النجاسات.

ذيله في الحديث ۱ من الباب ۷۰ من أبواب النجاسات.

۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

وجه دوم که مرحوم خوئی ذکر کرده اند و نمی دانیم که قبل ایشان کسی نقل کرده است یا خیر.

روایت قبلی می گوید که دو بار باید شسته شود یکبار با تراب و با ماء هم یکبار چرا که ماء اطلاق دارد و شامل یکبار غسل بالماء هم می شود. لذا می گوید &&& موثقه عمار:

روایت موثقه می گوید که سه بار باید شسته شود این روایت با روایت موثقه چند اختلاف دارد در موثقه بود که سه بار شسته شود و صحبتی از خاک نشده بود موضوع. این روایت بغبار اخص است چرا که موضوع آن قدر به ولوغ است اما موثقه مطلق است. خوب این روایت می گوید که دو بار کفایت می کند خوب در اینجا روایت بغبار مطلق است بلافاصله

&&&&

۱ مایع می شود متنجس اول و اناء می شود متنجس دوم. تعفیر باید گل نباشد یعنی باید خالک مالی باشد نه گل مالی لذا مقداری نم داشته باشد مشکلی ندارد ما دامی که تعفیر صدق کند.

اشکال اول بر جمع مرحوم خوئی:

ظهور از اغسل در اینجا تعفیر است نه غسل بماء و التراب کما اینکه مشهور فقها هم تعفیر را فهمیده اند نو اگر فرمودند اغسل بخاطر ماء بعدی است که بعدا آمده است. شاید امام هم اغسل نفرموده اند اما راوی آن را نقل به معنا کرده است و اغسل گفته است

اشکال دوم:

از ایشان سوال می کنیم که اغسله بالتراب مثل اغسله بالصابون یا اغسله بالاشنان است قدیم ماده ای بود که ترکیبی بود که مقداری از آن خاکستر بود و ... که بیشتر باری ظروف استفاده می کردند نه برای البسه. در زمان ما به آن چوبک می گفته اند.

کسی از آن نفهمید که باید صابون مالی یا اشنان مالی کن. سوال می کنیم که مقداری آب اضافه کنیم مضاف نشود این صدق نمی کند که اغسله بالتراب بلکه غسل به ماء است نه غسل به تراب. اگر مراد ایشان این است که باید مضاف شود و خاک صدق بکند، دیگر موثقه این فرد را نمی گیرد که غسل به ماء بود که در اینجا غسل به ماء نمی باشد. بله در مورد جوهر که جرم ندارد اگر رنگ هم عوض شود ماء صدق می کند بخلاف تراب که جرم دارد و آب را مضاف می کند. لذا دیگر از موثقه نمی توان استفاده کرد.

اما اینکه می گویند اغسله بالصابون و الاشنان و السدر و الکافور. ما از خارج می فهمیم که با آب می شویند و صابون یا اشنان می زنند. یعنی یک تعارف خارجی است که معنا را روشن می کند در مورد سدر و کافور هم روایت داریم که مضاف نشود. یعنی اگر روایت نداشتیم یا تعارف خارجی هم در کار نبود این صحبتها در مورد تراب هم می آمد.

در زمان صدور روایت ظاهرا خاکستر و تراب بوده است و اینها جذب چربی می کرده است

اشکال سوم:

این روایت معارض با صحیح محمد بن مسلم است.

وسائل الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۲۲۷

۵۸۱- ۳- وَ عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْكَلْبِ يَشْرَبُ مِنَ الْإِنَاءِ قَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ وَ عَنِ السِّنَّورِ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ تَتَوَضَّأَ مِنْ فَضْلِهَا إِنَّمَا هِيَ مِنَ السَّبَاعِ.^۲

در این روایت اطلاق اما مقامی است و اظهر از اطلاق لفظی است لذا در مقام جمع باید روایت ابوالعباس را حمل بر اکثر نراهتا کنیم.

اطلاق مقامی را نص می تواند قید بزند یا ظهور لفظی آنقدر زیاد شود که اطمینان حاصل شود به عدم حجیت اطلاق مقامی.

اشکال چهارم که قبلا هم داشتیم.

در زمان معصوم کلب حیوان محل ابتلائی بوده است و در باغها و بساتین و منازل بوده است و منازل هم درب و دیوار نداشته است در زمان ما هم باغها دیوار درست و حسابی نبوده است و شهر هم پر از سگ بوده است و حیوانی بوده است که به هر چیزی دهان نزند ظرف شیر و آب بوده است لذا بسیار محل ابتلاء بوده است. و اگر وظیفه تعفیر بوده است قطعا به ما می رسید چرا که مخالف طبع است تعفیر و روایات زیادتری به ما می رسید در حالیکه فقط در روایت ابوالعباس آمده است که ولوغ کلب باید تعفیر شود.

در آن زمان که تعفیر می کرده اند و متعارف بوده است در مورد ظروفی بوده است که چرب بوده است نه مثل ماء و شیر را و ضمن اینکه این نبوده است دو بار با ماء بشویند بلکه یکبار می شسته اند.

لذا برای ما اطمینان حاصل می شود که تعفیر برای تطهیر نیاز نبوده است.

^۱ (۸) - التهذيب ۱ - ۲۲۵ - ۶۴۴، والاستبصار ۱ - ۱۸ - ۳۹.

^۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

و الأولى أن يطرح فيها التراب من غير ماء

و يمسح به ثم يجعل فيه شيء من الماء و يمسح به

چرا این احتیاط است؟ چرا که در صحیححه ابو البغباغ اغسله بالتراب آمده بود و فقها این را تعفیر گرفته بوده اند و بعضی همان معنا غسل را گرفته بودند که معنای آن این بود که اغسله بالماء فیه تراب. که احتیاط این بوده است که هر دو کار را کرده است که اگر مراد تعفیر بوده است انجام داده است و اگر غسل بمائی که فیه تراب بوده است، مقصود می باشد که باز این کار را انجام داده است.

لذا در این مسئله سه قول می شود که قول سوم هم قول سید بود. که هر دو را می گیرد. قول سوم که قول سید باشد احوط است. البته بعدا سید تخییری می شود و این مطابق احتیاط نمی باشد. اما احتیاط این است که تخییری نباشیم و هر دو را انجام دهیم.

ما از اغسله بالتراب تعفیر را می فهمیم و اغسل از باب غلبه است. این فهم ما از روایت است اما اینکه سید فهمیده است وجهی ظاهرا ندارد چرا که یا مراد از اغسله کنایه است که تعفیر مراد است یا خیر کنایه نمی باشد که مراد تعفیر نمی باشد. &&&

و إن كان الأقوى كفاية الأول فقط بل الثاني أيضا

در اینجا سید تخییری شده اند. مقدار آب در فرع قبلی باید به گونه ای باشد که غسل صدق بکند لذا نمدار بودن تراب کفایت نمی کند بلکه باید مقداری باشد که غسل صدق بکند. و باید حتما هم مضاف باشد که اغسل بالتراب صدق بکند و اگر بهمقداری باشد که ماء مطلق باشد دیگر غسل بالتراب نمی باشد.

@ و لا بد من التراب

فلا يكفي عنه الرماد والأشنان والنورة ونحوها

اشنان یعنی چوبک که در قدیم برای شستشوی ظروف بکار برده می شده است نوره هم معنای پودر نظافت را دارد و هم معنای آهک می دهد و ممکن است مقصود سید هر دو باشد. اما به قرینه اشنان به نظر می رسد که پودر نظافت باشد و به قرینه تراب به نظر می رسد مراد آهک باشد.

وجه این است که در صحیحہ ابوالبغایہ تراب آمده بود و اینها مصداق تراب نمی باشد. عرف از این روایت می فهمد که مطهر تراب است و غیر او نمی باشد. یا از باب تحدید بگوییم مفهوم دارد اما مفهوم عرفی. و الا اگر شستیم و شک در طهارت کردیم، مجرای قاعده طهارت است.

یعنی ما دائما از ادله می فهمیم که مطهرات تحدید شده است و معنایش این است که غیر این مطهر نمی باشد.

نعم يكفي الرمل

برای این بیان دو وجه می توان گفت:

معنای عرفی تراب شامل رمل هم می شود

یا از اطلاق عرفی استفاده کنیم که در نزد عرف &&&

هر دو ممنوع است معنای عرفی تراب ماسه را شامل نمی شود و لو بعضی گفته اند که اگر خیلی ماسه ریز باشد به آن تراب گفته می شود و این هم ممنوع است.

الغاء خصوصیت هم نمی شود و این الغاء خصوصیت باید قطعی باشد که فرقی در مطهریت بین تراب و رمل نمی باشد. لذا یک الغاء خصوصیت عرفیه و قطعیه نمی

باشد اگر گفتیم که در تطهیر تعفیر نیاز است تعفیر به تراب می خواهد و به رمل کفایت نمی کند. کما اینکه بعضی معلقین هم به کلام سید تعلیقه زده اند.

و لا فرق بین أقسام التراب

تفاوت به رنگ داشته باشند باز کفایت می کند چرا که تراب اطلاق لفظی دارد. حتی تراب سید الشهداء علیه السلام اما در اینجا چون هتک سید الشهداء یا کربلاء یا خود تربت سید الشهداء می شود مرتکب حرام شده است اما ظرف تطهیر می شود.

و المراد من الولوغ

شربه الماء أو مائعا آخر بطرف لسانه

بعد فقها شروع کرده اند که بحث از حقیقت ولوغ که آیا شرب الماء است فقط؟ یا خیر شرب المایع است؟ یا خیر جامع بین شرب و اکل است؟ همه اینها قائل دارد. می دانید که این بحث مشکله ای دارد و آن اینکه چرا از ولوغ بحث کنیم که در هیچ روایتی نیامده است.

ما صحیحہ ابوالعباس بغباغ داشتیم

وسائل الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۲۲۶

۵۷۴-۴ و عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ فَضْلِ
الْهَرَّةِ وَالشَّاةِ وَالْبَقَرَةِ وَالْإِبِلِ وَالْحِمَارِ وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْوَحْشِ وَالسَّبَاعِ فَلَمْ أَتْرُكْ شَيْئاً إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ

^۱ یکشنبه ۹۴/۱۰/۲۰.

^۲ (۱) - التهذيب ۱ - ۲۲۵ - ۶۴۶، والاستبصار ۱ - ۱۹ - ۴۰، و يأتي - صدره في الحديث ۱ من الباب ۱۱ من أبواب النجاسات. ذيله في الحديث ۱ من الباب ۷۰ من أبواب النجاسات.

فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى الْكَلْبِ فَقَالَ رَجْسٌ رَجْسٌ لَا تَتَوَضَّأُ بِفَضْلِهِ وَاصْبُبْ ذَلِكَ الْمَاءَ وَ اغْسِلْهُ
بِالتُّرَابِ أَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ بِالْمَاءِ.^۱

خوب در این روایت هم که ماء آمده است. بعضی آمده اند که کلام اینها را توجیه کنند و گفته ان که در روایت نیامده است اما اجماعی در امسئله دارد که این اجماع مقعد لفظی دارد و فتوا اینکه در متنجس به ولوغ نیاز به تغفیر دارد و وقتی اجماعی مقعد لفظی دارد و آن زمانی است که علماء از یک لفظ استفاده کرده باشند می فهمیم که این لفظ از امام صادر شده است لذا باید برویم و ببینیم که مقصود امام از تغفیر چه می باشد.

اجماعی که مقعد لفظی نداشته باشد فقط می فهمیم که نظر و رأی امام چیست اما در مقعد لفظی می فهمیم که امام مقصود خود را در این لفظ بیان کرده است.

بله ما می فهمیم اگر اجماعی تبعدی در کار باشد و اما با این روایت می فهمیم یا احتمال می دهیم - بسته به شما دارد که اطمینان پیدا کنید که این اجماع مستندش این بوده است یا احتمال دهید - که این اجماع مدرکی است نه تبعدی و کاشف از قول معصوم علیه السلام. خوب در اینجا هم اگر گفته باشند ولوغ ممکن است بخاطر این روایت بوده است. که از فضل ماء به ولوغ تعبیر کرده اند که این مورد روایت که فضل ماء باشد، قدر متیقن از ولوغ است یا اینکه علماء اول از ولوغ تعبیر کرده اند و بعدی ها هم تبعیت کرده اند.

گفته نشود که از این روایاتی که ولوغ آمده است و سند هم ندارد فهمیده می شود ارتکاز اصحاب از ولوغ چه می باشد چرا که این مهم نمی باشد باید دید این ارتکاز از ولوغ اگر هم درست باشد، وقتی موضوع حکم شرعی واقع نشده است بدرد ما نمی خورد مال جایی است که عبارتی موضوع حکم شرعی قرار گرفته است و حقیقت آن را نمی دانیم و می خواهیم حقیقت عنوان را بفهمیم.

^۱ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

و يقوى إلحاق لطحه الإناء بشربه

لطح یعنی لیسیدن اناء یعنی قوی است که حکم این لیسیدن هم مثل ولوغ اوست. این وجهش عرفیه عرفیه قطعیه است چرا که وقتی تاین حیودان زبانش را به آب می زند به آبی که در اناء اس و زبانش به اناء نمی خورد باید ای اناء را سه مرتبه تطیر کرد که اولیش تعفیر است خوب اگر خود زبانش را به خود اناء زد این دیگر به اولویت ثابت می کند که همان حکم در مورد این شخص به اولویت می آید. مثل اینکه گفته شود پای روی کفش آقا نگذارید از این فهمیده می شود وجوب احترام خود اقا به طریق اولی.

و أما وقوع لعاب فمه-

فالأقوى فيه عدم اللحق

اگر آب دهانش افتاده باشد در داخل اناء یعنی اناء خالی است و مستقیماً داخل اناء واقع شود آیا باید در اینجا هم حکم تعفیر را جاری کند یا خیر؟

سید می فرمایند که حکمش مثل سایر اناءات است که با آب قلیل سه مرتبه و با آب کریک مرتبه نیاز است و تعفیر نیاز نمی باشد.

اشکال شده است که اگر در این اناء مایعی باشد غیر ماء و حیوان زبان بزند در آنجا گفته شده است که تعفیر لازم می باشد. آب دهان مصداق آب نمی باشد این بدین معنا نمی باشد که مصداق آب باشد چرا که اسمی ندارد در فارسی می گویند آب دهان و الا در عربی میگویند لعاب. اما این آب دهان کمتر از مایعات دیگر نمی باشد و قطعاً زبان کلب هم به آن اصابت کرده است خوب چرا در اینجا چرا تعفیر نیاز نباشد؟! لذا بعضی از فقها به اولویت یا الغاء خصوصیت گفته اند که تعفیر نیاز است.

این را دقت کنید ما انشاء الله در بحث نجاست کلب خواهیم گفت که رطوبت بدن سگ من جمله لعاب او نجس است. انم الکلام در این است که این رطوبت که نجس

است این نجاستش ذاتی است یا عرضی؟ در روایت که آمده اجتناب شود بخاطر نجاست ذاتی است یا عرضی؟ ما نمی دانیم.

اگر نجاست آن ذاتی باشد که شاید نظر رایج فقها باشد، آنکه مادر روایت داریم زبان حیوان است اما از روایت نمی توان تعمیم داد به سایر متعلقات حیوان. لذا مثل سایر اعضاء حیوان می باشد و موجب تعفیر نمی شود مثل اینکه دست خود را لیس زده است و به آب زده است.

اما اگر نجاست آن عرضی باشد و یعنی بخاطر برخورد با بدن حیوان نجس شده است مثل آبی است که نجس شده است که کلب می آید از آن می خورد و می گوئیم که تعفیر نیاز است. در اینجا هم احتمالش است که در این صورت آب دهان متنجس باشد و چون به زبان حیوان برخورد کرده است ملحق کنیم به سایر مایعات اما اطلاعی نداریم که نجس است یا متنجس. اگر نجس باشد که می شود مثل سایر اجزاء که تعفیر ندارد بلکه زبانش بخورد به آن مایع تا تعفیر نیاز باشد. لذا در این صورت که ما نمی دانیم که کدام می باشد دلیل تعفیر دیگر این را نمی گیرد و رجوع می کنیم به اصول اولیه که عموماً باشد نه اصول عملیه چرا که شبهه حکمیه است نه مصداقیه که به اصول عملیه رجوع کنیم. خوب اگر ما در اثناء سه مرتبه ای شدیم در اینجا هم قائل به تعدد می شویم و اگر مره ای شدیم در اینجا مره ای می شویم.

@...وإن كان أحوط

بخاطر شبهه اولویت یا الغاء خصوصیت که این هم کفایت می کند برای احتیاط استحبابی.

ابل الأحوط إجراء الحكم المذكور في مطلق مباشرته لو كان بغير اللسان من سائر الأعضاء حتى وقوع شعره أو عرقه في الإناء

احتیاط مستحب این می باشد که در تمام ملاقاتهای اناء با هر جزئی از بدن البته ملاقات موثر که باید رطوبتی باشد، این تعفیر و دو مرتبه غسل را انجام دهد.

وجه احتیاط: احتمال الغاء خصوصیت می رود چرا که کلب نجس العین است لذا فرقی بین جزئی و جزء دیگرش نمی باشد و تازه زبانش از همه تمیز تر است لذا احتمال الغاء خصوصیت است. البته طبع انسان اینطور اس که از زبانش بیشتر اجتناب می کند تا دیگر از اعضایش.

اما عرفیا این الغاء خصوصیت نمی شود و اطمینان به این عدم الغاء خصوصیت داریم که این اطمینان با احتمال خلاف هم می سازد. لذا تنافی نمی باشد بین فتوا به عدم جریان و احتیاط در اجراء حکم است.
نکته خارجی:

اینکه می فرمایند: «أو عرقه» در این مورد مثال خوبی نمی باشد چرا که سگ عرق نمی کند و به همین علت است که زبانش بیرون می باشد یعنی چون بوسیله عرق کردن نمی تواند خود را خنک کند این کار را انجام می دهد.

مسألة ۶: يجب في ولوغ الخنزير

غسل الإناء سبع مرات...^۲

^۱ دوشنبه ۹۴/۱۰/۲۱.

^۲ وكذا فيموت الجرذ وهو الكبير من الفأرة البرية والأحوط في الخنزير التعفیر قبل السبع أيضاً لئلا يوقعه في وجوبه

در بین متأخیری این فتوا مشهور است لذا اگر کتب را هم نگاه کنید ظاهراً فقط دو نفر در تعلیقات مفصله مخالفت کرده اند که هر دو از معاریف نمی باشند و یکی هم احتیاط کرده است و یکی هم فتوا به کفایت مره داده است.

اگر خنزیر آب یا مایعی را از انائی شرب کند دیگر تعفیر ندارد و فقط هفت مرتبه باید غسل کند حتی بعضی گفته اند که فرقی بین قلیل و کثیر نمی باشد.

دلیل آن فقط یک روایت است:

صدر روایت به ظاهر مربوط به اناء و خنزیر نمی باشد اما در بحث ما مهم است.

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۱۷

۴۰۳۶- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعُمَرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُ ثَوْبَهُ خَنْزِيرٌ فَلَمْ يُغْسِلْهُ فَذَكَرَ وَهُوَ فِي صَلَاتِهِ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ قَالَ إِنْ كَانَ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَمْضِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَنْصَحْ مَا أَصَابَ مِنْ ثَوْبِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِ أَثَرٌ فَيَغْسِلْهُ^۱ - قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ خَنْزِيرٍ يَشْرَبُ مِنْ إِنَاءٍ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ قَالَ يُغْسَلُ سَبْعَ مَرَّاتٍ^۲.

از فذكر مشخص می شود که یادش رفته بوده است که آن را غسل کند.

در روایت صحبتی از ماء قلیل نمی باشد و مطلق فرمودند لذا بعضی مطلقاً قائل به سبع مرات شده اند.

این روایت هم سندش و هم دلالتش خوب است.

معنای یغسل ارشاد است که اگر میخواهید تطهیر کنید باید هفت مرتبه آن را

بشوئید.

^۱ (۶) - الکافی ۳ - ۶۱ - ۶.

^۲ (۷) - الحدیث إلى هنا في الكافي، و أما الزيادة فقد وردت في التهذيب راجع هامش الحديث ۲ من الباب ۱ من أبواب الأسائر.

^۳ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

بر استدلال به ایهن روایت اشکالاتی را وارد کرده اند که می خواسته اند این روایت را از اعتبار بیاندازند. مجموعاً پنج اشکال گفته اند که اول اشکالات رامی گوئیم و بعد وارد نقد می شویم.

اشکال اول:

این روایت متضمن حکمی است که با روایات دیگر مخالف است و کسی هم به آن فتوا نداده است.

در این روایت است که اگر در اثناء متوجه شده است که نجس است امام فرمودند: فامض که ظاهرش این است که نماز او صحیح است. در حالیکه روایت داریم که طهارت &&&& و باید نماز را رها کرده و اعاده کند.

فقها به این مضمون هم عمل نکرده است و خلاف فتوای فقها می باشد.

اشکال دوم:

امام فرمودند که تفصیلی دارده آنکه اگر قبل از دخول متوجه شد اگر اثری دید لباس را بشوید و الا آب را بپاشد و نضح کند و این رد ارتکاز عرف می باشد که نضح حالت تطهیر ندارد و قذارت و وساخت اثر ندارد بلکه قذارت را تثبت می کند. چطور می شود که نضاحت با پاشیدن جمع شود و آن را زائل کند قذارت را غسل بر طرف می کند. لذا حکمی را فرمودند که دور از ذهن است. نضح با ارتکاز نمی سازد.

اشکال سوم:

گفتند ه این روایت در صدرش می گوید که اگر لباس نجس شد مطلق گفته است بشوید که یکبار را هم شامل می شود اما در ذیلش گفته است که اناء را باید ف=هفت بار شست و از یک طرف در لباس مستقیماً با کلب نجس می شود یا لباس خیس است یا خودش خیس است اما در اناء با واسطه برخورد کرده است که مایع باشد. ازاله قذارت از ظرف اهون است و با واسطه برخورد کرده است اما در لباس که ازاله قذارت معونه بیشتری دارد هفت بار کفایت کند. این خیلی غیر عرفی است.

اشکال درین نمی باشد که قیاس می کنیم خیر عرف تهافت می بیند اما اشکال دیگر که اناء برای شرب است این هم وارد نمی باشد چرا که این روایت شامل یم شود اناء برای تنظیف و انائی که اصلا مال حیوانات است.

خنزیر مثل گوسفند آب می خورد نه مثل سگ که با زبان می خورد.

اشکال چهارم:

مشهور قدما از این روایت اعراض کرده اند و عمل نکرده اند و در خنزیر قائل به هفت بار نشده اند یا سه باری شده اند و یا ملحق به کلب کرده اند. &&

اشکال پنجم:

این روایات دو سند بیشتر ندارد یکی در کافی است و یکی شیخ در تهذیب آورده است در کافی این ذیل را اصلا ندارد: قال سألته من خنزیر یشرب من ماء...

اما در سند تهذیب این ذیل آمده است اما تعجب این است که تهذیب این روایت را از کلینی نقل کرده است و سندی غیر از کلینی ندارد.

بالاخره تعارضی است بین نقل شیخ و نقل کلینی و بعید است که شیخ سندی غیر از کتاب کافی به کلینی داشته است. حال یا کلینی اشتباه کرده است یا شیخ. کسانی هم که به کلینی داشته اند این ذیل را بیان نکرده اند.

&&&

این نسخه مسائل معلوم نمی باشد که همان نسخه ای باشد که در دست صاحب وسائل بوده است.

تعارض نسخه. &&

این اشکالات را تک تک می توان جواب داد.

دلیل حجیت خبر ثقه دلیلش لبی است و سیره است و این روایت به این نکات
عقلائاً این روایت حجت نمی باشد اشکال اول را می توان تفکیک در حجیت کرد یکی
در مورد ولوغ است &&&

اشکال پنجم را نمی توان حل کرد.

این نکات ولو اینکه ظنی است این قرینه عرفیه می شود بر عدم حجیت این روایت
و عقلاء به این چنین روایتی عمل نمی کنند.

ظن به خلاف اگر نکته شخصی نباشد &&& و عرفی باشد این خبر از حجیت می
افتد. البته اخری شبهه قطعیه در اوست.

لذا می گوئیم که یکبار کفایت می کند و به این روایت اخذ نمی کنیم.

و كذا في موت الجرذ

وهو الكبير من الفأرة البرية

سه نوع موش داریم: موش خانگی طوسی کوچک و موش صحرائی که چند برابر
موش خانگی است و رنگ قهوه ای روشن است و یکی هم موش خرمایی که تقریباً
اندازه گربه است که نمی دانم در عربی به آن چه می گویند. در اینجا هم همان حکم
خنزیر می باشد.

دلیل این بیان یک روایت بیشتر نمی باشد

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۹۶

۴۲۷۶- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى (عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى) ^۲ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْكُوزِ وَالْإِنَاءِ يَكُونُ قَذِرًا كَيْفَ يُغْسَلُ وَ كَمْ مَرَّةً يُغْسَلُ قَالَ يُغْسَلُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يُصَبُّ فِيهِ الْمَاءُ فَيَحْرَكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ مِنْهُ ثُمَّ يُصَبُّ فِيهِ مَاءٌ آخَرَ فَيَحْرَكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ ذَلِكَ الْمَاءُ ثُمَّ يُفْرَغُ ذَلِكَ الْمَاءُ ثُمَّ يُصَبُّ فِيهِ مَاءٌ آخَرَ فَيَحْرَكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ مِنْهُ وَ قَدْ طَهَّرَ إِلَى أَنْ قَالَ وَ قَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ الَّذِي تُصِيبُ فِيهِ الْجُرْدَ مِثْلًا سَبْعَ مَرَّاتٍ ^۳.

مورد روایت این است که مرده داخل این اناء افتاده است اما به الغاء خصوصیت جایی را می گیرد که در آب مرده باشد. این روایت سندش خوب است. دلالتش هم خوب است.

مناقشه:

گفتیم که به این روایت نمی توان استناد کرده است چرا که امام موارد عدیده ای را در این روایت در تهذیب الاحکام به این صورت بیان کرده اند که روایت به این صورت می باشد:

۴- ۱۱۹- مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَصَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْكُوزِ أَوْ الْإِنَاءِ يَكُونُ قَذِرًا كَيْفَ يُغْسَلُ وَ كَمْ مَرَّةً يُغْسَلُ قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يُصَبُّ فِيهِ الْمَاءُ فَيَحْرَكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ مِنْهُ

۱ (۶) - التهذيب ۱ - ۲۸۴ - ۸۳۲ الحديث طويل أوردته مقطعا كما يلي - أ - أورد قطعة منه في الحديثين ۳ و ۴ من الباب ۴ من أبواب الأسار.

ب - و قطعة منه في الحديث ۲ من الباب ۸۲ من هذه الأبواب.

ج - و قطعة منه تقدم في الحديث ۱ من الباب ۲۳ من الماء المطلق.

د - و أورد قطعة منه في الحديث ۲ من الباب ۳۶ من هذه الأبواب.

ه - و قطعة منه تقدم في الحديث ۱۵ من الباب ۹ من هذه الأبواب.

و - و تقدم قطعة منه في الحديث ۶ من الباب ۸ و قطعة منه في الحديث ۱ من الباب ۳۵ من هذه الأبواب، و في الحديث ۱ من الباب ۱۰ من أبواب الأسار، و قطعة منه تقدم في الحديث ۴ من الباب ۳۷ من هذه الأبواب.

۲ (۱) - كتب المصنف ما بين القوسين في الهامش عن نسخة.

۳ شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۴ (۸۳۲) - الاستبصار ج ۱ ص ۲۵ الكافي ج ۱ ص ۴ الفقيه ج ۱ ص ۱۰ و في الجميع جزء منه.

ذَلِكَ الْمَاءِ ثُمَّ يُصَبُّ فِيهِ مَاءٌ آخَرَ فَيَحَرِّكُ فِيهِ ثُمَّ يُفَرِّغُ مِنْهُ ذَلِكَ الْمَاءِ ثُمَّ يُصَبُّ فِيهِ مَاءٌ آخَرَ فَيَحَرِّكُ فِيهِ ثُمَّ يُفَرِّغُ مِنْهُ وَ قَدْ طَهَّرَ وَ عَنْ مَاءٍ شَرِبَتْ مِنْهُ الدَّجَاجَةُ قَالَ إِنْ كَانَ فِي مِنْقَارِهَا قَذَرٌ لَمْ تَتَوَضَّأْ مِنْهُ وَ لَمْ تَشْرَبْ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ فِي مِنْقَارِهَا قَذَرًا تَوَضَّأْ وَ اشْرَبْ وَ قَالَ كُلُّ مَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَلْيَتَوَضَّأْ مِنْهُ وَ اشْرَبْهُ وَ عَنْ مَاءٍ يَشْرَبُ مِنْهُ بَازٌ أَوْ صَفَرٌ أَوْ عُقَابٌ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الطَّيْرِ يُتَوَضَّأُ مِمَّا يَشْرَبُ مِنْهُ إِلَّا أَنْ تَرَى فِي مِنْقَارِهِ دَمًا فَإِنْ رَأَيْتَ فِي مِنْقَارِهِ دَمًا فَلَا تَتَوَضَّأْ مِنْهُ وَ لَا تَشْرَبْ وَ قَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ الَّذِي تُصِيبُ فِيهِ الْجُرَذَ مِائَتًا سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ سِئَلُ عَنْ بَثْرٍ يَقَعُ فِيهَا كَلْبٌ أَوْ فَأَرَةٌ أَوْ خِنْزِيرٌ قَالَ تُنَزَفُ كُلُّهَا فَإِنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْمَاءُ فَلْتُنَزَفْ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ ثُمَّ يُقَامُ عَلَيْهَا قَوْمٌ يَتَرَاوَحُونَ اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ فَيَنْزِفُونَ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ وَ قَدْ طَهَّرَتْ وَ سِئَلُ عَنْ الْكَلْبِ وَ الْفَأَرَةِ إِذَا أَكَلَا مِنَ الْخُبْزِ وَ شَبْهِهِ قَالَ يُطْرَحُ مِنْهُ وَ يُؤْكَلُ الْبَاقِي وَ سِئَلُ عَنْ بَوْلِ الْبَقْرِ يَشْرَبُهُ الرَّجُلُ قَالَ إِنْ كَانَ مُحْتَاجًا إِلَيْهِ يَتَدَاوَى بِهِ شَرِبَهُ وَ كَذَلِكَ بَوْلُ الْإِبِلِ وَ الْغَنَمِ وَ عَنِ الدَّقِيقِ يُصِيبُ فِيهِ خُرءُ الْفَأَرَةِ هَلْ يَجُوزُ أَكْلُهُ قَالَ إِذَا بَقِيَ مِنْهُ شَيْءٌ فَلَا بَأْسَ يُؤْخَذُ أَعْلَاهُ فَيُزْمَى بِهِ وَ سِئَلُ عَنِ الْخُنْفَسَاءِ وَ الذُّبَابِ وَ الْجَرَادِ وَ النَّمْلَةِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ تَمُوتُ فِي الْبَثْرِ وَ الزَّيْتِ وَ السَّمَنِ وَ شَبْهِهِ فَقَالَ كُلُّ مَا لَيْسَ لَهُ دَمٌ فَلَا بَأْسَ وَ عَنِ الْعُظَايَةِ تَقَعُ فِي اللَّبَنِ قَالَ يَحْرُمُ اللَّبَنُ وَ قَالَ إِنْ فِيهَا السَّمُّ وَ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمْ أَنَّهُ قَذَرٌ فَإِذَا عَلِمْتَ فَقَدْ قَذَرٌ وَ مَا لَمْ تَعْلَمْ فَلَيْسَ عَلَيْكَ.^۱

ذکر کرده اند که در این موارد وجوبی در کار نمی باشد.

مثلا دارد که اگر موشی داخل اناء افتاد یک صورت فرمودند که آب تمام بثر را باید نزع کرد و یک صورت دیگر هم فرموده اند یک روز کامل علی التناوب دو نفر آن را نزع کنند و از نظر فقهی این مورد را حمل بر استحباب کرده اند

مورد دیگر هم که در مورد فاره است سوال شده است که اگر موشی از نان و امثال نان خورد امام فرمودند که آن مقدار را طرحش کن و بیانداز دور که متفاهم عرفی نجاست موش می باشد در حالیکه از مسلمات فقهی است که موش از نجاسات نمی باشد.

^۱ (تهذیباً لأحكام) (تحقیق خراسان) ج: ۱، ص: ۲۸۴، طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحكام (تحقیق خراسان) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

لذا روایت حمل می شود بر اینکه دم خورده موش کراهت دارد. فأره جرد را شامل می شود. در مقایسه با فارسی این را می گوئیم که به موش خانگی و صحرایی موش می گویند. اما جرد دیگر شامل موش خانگی نمی شوند لذا در روایت که آمده است فأره شامل جرد هم می شود.

لذا این موارد باعث می شود که روایت اجمال داشته و اغسله ظهور خودش را در وجوب از دست می دهد.

یعنی اینکه مقترن با موارد استحبابی شده است و همه را امام به یک بیان فرموده اند اگر نگوییم که ظهور در استحباب دارد اجمال دارد.

و الأحوط في الخنزير

التعفير قبل السبع أيضا

وجه احتیاط سید چیست؟ گفته شده است که شیخ در بعضی از کتبش فتوا داده است که تعفیر در خنزیر لازم است و در دلیل آ» در کتاب خلاف آن گفته است که معنای کلب اعم از خنزیر است. با توجه به این شبهه که شامل خنزیر شود این در حد احتیاط استحبابی مشکلی ندارد اما کلام شیخ هم درست نمی باشد و لو در یک روایت امام از خنزیر تعبیر به کلب کرده است استعمال اعم از وضع است و استعمال عنائی است اما اگر غلط نباشد مجازی است. یعنی این احتیاط مستحب است نه خود تعفیر مستحب باشد بلکه از حیث احتیاط استحباب است. لذا این کلام شیخ منشأ احتیاط شده است نه فتوای سید به احتیاط که اشکال شود که یک کلام شیخ باعث فتوا که نمی شود.

لكن الأقوى عدم وجوبه

عدم الدلیل علی هذا و البرائة حاکمة علیه.

مسأله ۷: يستحب في ظروف الخمر الغسل سبعا

قبل از ورود به مسئله یک مقدمه ای را اشاره می کنیم.

در طهارت و نجاست خمر بحث آن گذشت که سید یکی از اعیان نجس را خمر می دانسته اند.

مشهور بین فقهای ما این است که خمر نجس است الا افراد نادری که مثل محقق اردبیلی قائل به طهارت خمر بوده اند. روایاتی که در مورد طهارت و نجاست خمر وارد شده است متعارض است روایات زیادی دال برنجاس است و روایات زیادی دال بر نجاست است فقها برای جمع ترجیح رابه آن روایات نجاست داده اند و وجه ترجیح هم سخت است. لذا وجوه عدیده ای ذکر کرده اند لذا مسئله اختلاف شده است و لو مشهور نجاستی می باشند ما طهارتی شده ایم و جمعی بین دو طائفه پیدا نکردیم لذا جمع عرفی نداریم و تعارض مستقر می شود و تساقط و نوبت به اصل عملی می رسد که طهارت باشد. کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر. یعنی با آن معامله ظاهر کنید.

قبلا گفته شده است که هم در شبهات حکمیه و هم در شبهات موضوعیه جاری می شود.

^۱ مراد از ظروف خمر چه می باشد؟

معنای اول: ظروف معد برای شرب خمر است مثل گیلان که این مراد سید نمی باشد.

معنای دوم: مراد اناء باشد، این هم مراد سید نمی باشد.

معنای سوم: یعنی چیزی که بتوان خمر در آن ریخت و لو به آن اناء نگویند مثل بشکه یا پیت حلبی ظاهر کلام سید اعم می باشد.

دلیل این بیان سید چه می باشد که مستحب است هفت بار شسته شود:

دو روایت:

در یک روایت امام فرموده است هفت بار و در یک روایت سه بار دارد در جمع بین این روایات گفته اند که مقدار بیشتر را حمل بر استحباب کرده اند.

روایت اول:

وسائل الشیعة ؛ ج ۲۵ ؛ ص ۳۶۸

۳۲۱۴۲- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّنِّ يَكُونُ فِيهِ الْخَمْرُ هَلْ يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ خَلٌّ أَوْ مَاءٌ أَوْ كَامَخٌ أَوْ زَيْثُونٌ قَالَ إِذَا غُسِلَ فَلَا بَأْسَ وَ عَنِ الْإِبْرِيقِ وَ غَيْرِهِ يَكُونُ فِيهِ خَمْرٌ أَمْ يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ مَاءٌ قَالَ إِذَا غُسِلَ فَلَا بَأْسَ وَ قَالَ فِي قَدَحٍ أَوْ إِنَاءٍ يُشْرَبُ فِيهِ الْخَمْرُ قَالَ تَغْسِلُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سِئَلَ يُجْزِيهِ أَنْ يُصَبَّ فِيهِ الْمَاءُ قَالَ لَا يُجْزِيهِ حَتَّى يَذْلُكَهُ بِيَدِهِ وَ يَغْسِلُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.^۲

قدح به معنای کاسه است ظاهراً. از این لسان تعبیر فهمیده می شود که منظور چیز به اصطلاحاً به اناء و قدح گفته شود نمی باشد.

فقها از این دلک وجوب را استظهار نکرده اند و فتوا نداده اند&&&&

روایت دوم:

وسائل الشیعة ؛ ج ۲۵ ؛ ص ۳۷۷

^۱ (۲) - الکافی ۶ - ۴۲۷ - ۱، آورده فی الحدیث ۱ من الباب ۵۱ من أبواب النجاسات.

^۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳۲۱۶۹-۲-۱ وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقٍ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الْإِنَاءِ يُشْرَبُ فِيهِ النَّبِيذُ فَقَالَ تَغْسِلُهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَكَذَلِكَ الْكَلْبُ إِلَى أَنْ قَالَ وَ لَا تُصَلِّ فِي بَيْتٍ فِيهِ خَمْرٌ وَ لَا مُسْكِرٌ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُهُ وَ لَا تُصَلِّ فِي ثَوْبٍ أَصَابَهُ خَمْرٌ أَوْ مُسْكِرٌ حَتَّى يُغْسَلَ الْحَدِيثُ.^۲

نبیذ شراب متخذ از انگور و خرما را گویند.

جمع بین روایات این است که مقدار زائد را حمل کنیم بر استحباب. سوال زرگریان.&&&

این یک توجیه است.

ما ها چون اصل سه بار را نپذیرفتیم جمع بین روایاتی که مطلق است در غسل ما هر دو را حمل بر استحباب می کنیم اما این اختلاف در مراتب بین استحباب می باشد. چرا که اطلاق در آنها اطلاق مقامی است لذا در تعارض بر اینها آن مقدم شده است و اینها حمل بر استحباب شده است.

علت اینکه اکثر علماء خمر را نجس می دانسته اند بخاطر این بوده است که متشرعه دائما اصل احتیاط را داشته اند اما درجات آن فرق می کرده است و این مسائل باعث می شده است که در فعل شخصی و فتوایی خودشان احتیاطی شوند و از طرف دیگر فتاوای گذشتگان و لو یک فتوا مثل فتوای شیخ برای اینها خیلی مهم بوده است یعنی برای اینها مقامی بین عالم و عصمت قائل بوده اند این امر باعث می شده است نا خواسته در تصمیم گیریهای و فتاوایشان اثر می گذاشته است.

کما اینکه فلاسفه معتقد و متشرع تا جایی استدلالات فلسفی را تا جایی کش می داده اند که به تناقض به اعتقادات آنها منجر نشود چرا که می گفتند که اگر مثلا واجب

^۱ (۸) - التهذیب ۹ - ۱۱۶ - ۵۰۲.

^۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

الوجود وجود داشت می بایست اثبات شود در حالیکه بین عدم اثبات و عدم وجود تلازمی نبود می تواند چیزی باشد و در عین حال نتوان آن را اثبات کرد. این مسائل باعث می شد ناخواسته این ذهنیتهای و گرایشها و ارتکازات در استدلالات ایشان اثر می گذاشته است.

این امور بخواهیم نخواهیم اینطور است و کاری نمی توان کرد.

لذا در نظر ما که نجاست خمر را قبول نداریم، روایت یکبار که ساقط شد اما روایت سه بار و هفت بار هم حمل بر استحباب کرده لذا در نظر ما یک بار استحبابش ثابت نمی باشد و اما سه بار و هفت بار حمل بر استحباب می شود.

و الأقوی کونها کسائر الظروف في كفاية الثلاث.

وجه قوت هم حمل مقدار زائد بر استحباب است.

مسألة ۸: التراب الذي يعفر به يجب أن يكون طاهرا

قبل الاستعمال.

یعنی تعفیر به خاک نجس مکفی نمی باشد.

در حالیکه در روایت مطلق بوده است اغسله بالتراب اول مرة قید نداشت بالتراب الطاهر.

چرا فقها اطلاق را استفاده نکرده اند؟ چرا که گفته اند که امر مرکوزی در ذهن عرف است که کسی که فاقد الشيء است نمیتواند معطی باشد. این امر مرکوز باعث می شود که امثال این خطاب اطلاق برای آنها محقق نشود چرا که تعفیر بخاطر تطهیر است و چیزی که نجس است نمی تواند مطهر باشد لذا مشهور فقهاء شرط کرده اند که باید

مطهر باشد اما به بعضی نسبت داده شده است که تردید کرده اند که به محقق اردبیلی
نسبت داده شده است&&&

مناقشه:

در ما نحن فیه دو اشکال کرده ایم:

اشکال اول:

در روایت آمده است این طور است اما نیامده است که تعفیر جزء تطهیر است بلکه
عرف می فهمد شرطیت است یعنی در غسل نیاز است که باید اول تعفیر کنی یعنی جزء
التطهیر این تعفیر نمی باشد یعنی شاید قذارتی باشد که این قذارت را اول از بین ببر و
بعد تطهیر کن. اصلاً در نظر عرف تطهیر با تعفیر نمی سازد.

اشکال دوم:

فرض کنیم که جزء المطهر است. اینکه می گویند که فاقد الشیء معطی نمی تواند
باشد اما در جایی که رطوبتی بین این دو باشد این در جایی است که یکی خیس باشد
اما در جایی که خشک است ظرف هم خشک است در اینجا با آن ارتکاز عرف مخالف
نمی باشد. چون هیچ تأثیر و تأثری نمی باشد. یعنی ارتکاز عرف این است که آنجا که
سرایت می کند و نجس می کند نمی تواند مطهر باشد در اینجا سرایتی در کار نمی باشد.
مرحوم خوئی فرموده اند که در جایی که متنجس باشد و منجس باشد کفایت نمی
کند اما اگر متنجس باشد و منجس نباشد، این مقدار کفایت می کند. که دو صورت
دارد که اصلاً تراب طاهر باشد یا خیر اگر متنجس است متنجس سوم است که منجس
نمی باشد. ایشان قبول کرده اند که تراب جزء المطهر نمی باشد بلکه از شرائط است و
مطهر ماء است.

مسألة ۹: إذا كان الإناء ضيقاً لا يمكن مسحه بالتراب

فالظاهر كفاية جعل التراب فيه و تحريكه إلى أن يصل إلى جميع

أطرافه

مثل کوزه ای که پر از آب است که کلب می تواند از آن بخورد در اینجا دست داخلش نمی رود برای خالک مالی کردن آن دو رده وجود دارد:

یکی اینکه داخل آن خاک ریخته شود و تکان داده شود و به صرف پر کردن از خاک به آن مسح بالتراب نمی گویند چرا که در عرف به آن غسل نمی گویند و در مفهوم عرفی غسل یک نحو ضغط و فشار دادنی خوابیده است که تکان دادن به معنای این ضغط است یا اینکار را کنیم یا خیر با یک شیشه شوئی آن را بشوییم.

و أما إذا كان مما لا يمكن فيه ذلك

فالظاهر بقاءه على النجاسة أبداً

مثل اینکه ظرف مثل ساعت شنی باشد که اولش گشاد باشد که دست می رود برای تعفیر اما وسط آن تنگ می شود که آب عبور می کند که سگ زبان زده است اما خاک دیگر عبور نمی کند.

سید می فرمایند که این به نجاست الی الابد باقی می ماند چرا که در طهارت آن با تعفیر حاصل می شود و تعفیری نمی توان صورت داد.

مرحوم شیخ انصاری و محقق همدانی مخالفت کرده اند و گفته اند که در این صورت تعفیر از اعتبار می افتد و باید چند مرتبه شسته شود.

وجه افتادن از اعتبار تغفیر چیست؟

در روایت ابو العباس داشتیم که اغسله بالتراب اول مرة این اغسله جایی را می گیرد که قدرت بر غسل تراب داشته باشد و فررض این اس تکه امکلف آلان از غسل بالتراب عاجز است. و اطلاقی ندارد که عجز را هم بگیرد.

اشکال:

بر مرحوم شیخ و دیگران اشکال شده است. این اغسله ارشاد است به اینکه مطهریت این اناء به تغفیر است نه حکم تکلیفی. تکلیف به عاجز قبیح است لذا اطلاقی نمی ماند اما وضع به عاجز مشکلی ندارد.

جواب:

به نظر نمی رسد که این بزرگواران ملتفت این مطب نبودند که این ارشاد است. بلکه اینها می گویند که اگر ارشاد به صیاغت امر باشد و نگفتند یعتبر فی مطهریته التغفیر. ادعا می کنند وقتی از این صیاغت که مال تکلیف است نوعا، آن خصوصیتی که در این صیاغت است به اینجا هم سرایت می کند و اطلاقی هم د ر اینجا نمی ماند. نمی گویم که اینها این را گفته اند اما در ارتکاز آنها این مطلب بوده است.

اما وجه دو بار شستن:

دو وجه داتش یکی اجماع و یکی هم همین روایت که هر دو اینجا می آید.

اما وجه سه باریها:

یا مطلقا سه باری شده اند حتی در جایی که تغفیر امکان ندارد یا اینکه در تغفیر بگویند دو بار و در صورت عدم تغفیر بگویند سه بار. بگوید دلیل دو بار اجماع بود دلیل لبی است که قدر متیقن جایی است که تغفیر انجام شود و اگر تغفیر نباشد این دلیل لبی دیگر نمی باشد لذا رجوع می شود به آن دلیل نقلی که سه بار را مطلقا گفته بود.

ما تابع کدام قول می شویم:

ما که تفری نمی باشیم و غسل واحدی می باشیم و یک بار کفایت می کند.
اما اگر مشهوری شویم یعنی بگوییم در ولوغ کلب تعفی رلامز استو دو بار شستن
و غسل به ماء هم بعد از تعفیر لازم است.

ما تابع سید می شویم می گوئیم بقی علی نجاسته الی الابد. این عدم ظهور در
جایی که تعفیر امکان ندارد این عدم ظهور بدوی است در ابتدا ممکن است به نظر بیاید
که اطلاق ندارد اما وقتی به عرف بگوییم که این ارشاد است و لو به صیاعت امر آمده
است این تأثیری ندارد و از ظهور و اطلاق نمی اندازد لذا باید تا ابد نجس باشد.

إلا عند من يقول بسقوط التعفیر فی الغسل بالماء الكثير

بعضی گفته اند که تعفیر نیاز است در صورتی که با آب قلیل بخواهد غسل شود
اما در ماء کثیر دیگر نیاز به تعفیر نمی باشد.

علت کسانی که گفته اند که در آب کثیر نیاز به تعفیر نمی باشد چه ممکن باشد چه
خیر ممکن نباشد، چیست؟

روایتش در رویا ابوالعباس داشت البکلب رجس و نجس اغسله بالتراب اول مرة
ثم بالماء درش نیامده است بالماء القلیل. کسانی که گفته اند تعفیر علی کل تقدیر معتبر
است. ماء مطلق است و مقید به ماء قلیل نشده است.

لذا در آب کثیر هم تعفیر نیاز است.

کسانی که گفته نند که مختص به ماء قلیل است گفته اند ماء کر در زمان امام فرد
بسیار بسیار نادری می باشد. عربها حوض نداشته اند و دائما جوی آب اگر می بایست
باشد، جوی آب بوده است. لذا اطلاق فهمیده نمی شود.

ما ها قبول کرده ایم که در بسیاری موارد نمی توان نسبت به آنها اطلاق گیری کرد
شما هم در محاورات آن وقتی شیئی نادر است دیگر قید نمی زنید. که غیر آن فرد نادر.
لذا رواج خارجی در اطلاق گیری و عدم اطلاق گیری آن اثر دارد. لذا امر عرفی می باشد.

وقتی اطلاق نداشت اجمال پیدا می کند اگر نگوییم انصراف به ماء قليل پیدا می کند، اخذ به قدر متیقن می کنیم که تعفیر در هنگام آب قليل است.

ندرت در وجود موجب ندرت در استعمال شده است و این ندرت موجب انصراف می شود.

لذا ندرت در وجود موجب غلبه استعمال در غیر نادر نشود انصرافی صورت نمی گیرد.

یعنی اگر تعفیر را لازم می دانستیم می گفتیم در غسل به ماء قليل تعفیر نیاز است نه به ماء كثير.

مسألة ۱۰: لا یجری حکم التعفیر فی غیر الظروف

مما تنجس بالکلب و لو بماء و لو غه أو بلطعة

سید می فرمایند که این حکم تعفیر فقط در مورد ظروف می آید. مثلاً به بدن یا لباس یا زمین زبان زد در تطهیر اینها نیاز به تعفیر نمی باشد.

ما یک ظرف داریم و یک اناء. تعفیر مال ظرف است.

هر انائی ظرف است اما هر ظرفی اناء نمی باشد مثلاً تشت ظرف می باشد اما اناء نمی باشد یا آفتابه ظرف است اما اناء نمی باشد.

اناء گفته شده اسکه وسیله ای است که یعد للاکل و الشرب یعنی مأكولات را در آن اکل می کنند و مشروبات را در آن شرب می کنند مثل کاسه و بشقاب و لیوان اما به سماور دیگر اناء نمی گویند و لو اینکه ظرف می باشد.

لذا حوض یا حوضچه ای که آب آن قليل است، و به زبان زدن متنجس می شود، این تعفیر دیگر نیاز نمی باشد چرا که دیگر ظرف نمی باشد.

یا وان حمام دیگر ظرف نمی باشد.

دلیل ای مطلب:

دلیل ما روایت ابو العباس بود که غسله بالتراب اول مرة در این روایات اصلاً کلمه ظروف و اناء نیامده است. کلمه «بفضله» آمده است

وسائل الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۲۲۶

۵۷۴-۴-^۱ وَ عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ فَضْلِ الْهَرَّةِ وَالشَّاةِ وَالْبَقَرَةِ وَالْإِبِلِ وَالْجِمَارِ وَالْخَيْلِ وَالْبَعَالِ وَالْوَحْشِ وَالسَّبَاعِ فَلَمْ أَتْرُكْ شَيْئاً إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ حَتَّى أَنْتَهَيْتُ إِلَى الْكَلْبِ فَقَالَ رَجَسَ رَجْسٌ لَا تَتَوَضَّأُ بِفَضْلِهِ وَ اصْبُبْ ذَلِكَ الْمَاءَ **وَ اغْسِلْهُ بِالتُّرَابِ أَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ بِالْمَاءِ**.^۲

امام فرمودند و اصیب ذلك الماء و اغسله خوب مراد از ضمیر هاء ماء نمی باشد چرا که قابل تطهیر نمی باشد بلکه مراد ما فيه الماء است.

اگر مرجع ضمیر اغسله ذکر می شد اغسل ما فيه الماء تمام ظروف را حتی دست من را می گرفت یا مراد این باشد اغسل الاناء الذي فيه الماء تمام اناء ها را می گرفت و ظروف غیر انائی را نمی گرفت و اگر آیه بود اغسل اطروف التي فيه الماء تمام ظروف را می گرفت.

مرجع ضمیر نیامده است و این سه احتمال می باشد. ما فيه الماء ، ظرف، اناء.

ظهور عرفی آن این اسکه ما فيه الماء نمی باشد و متفاهم عرفی با ارتکاز عرفی و این که کلمه و اصیب آمده است و آمده است که وضو نگیر و معمولاً در ظرف ما وضو می گیریم اینها موید است بر این که متفاهم و ارتکاز عرفی ظرفی است که در آن آب می باشد و تناسب با خصوص اناء هم ندارد لذا ظرف روغن و پیت را که روغن در آن است اگر متنجس شد به ولوغ نیاز به تعفیر دارد.

^۱ (۱) - التهذيب ۱ - ۲۲۵ - ۶۴۶، والاستبصار ۱ - ۱۹ - ۴۰، ویأتي - صدره في الحديث ۱ من الباب ۱۱ من أبواب النجاسات.

ذيله في الحديث ۱ من الباب ۷۰ من أبواب النجاسات.

^۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

لذا فقها ظرف فهمیده اند و اگر هم اجمال داشته باشد قدر متیقن اناء است و اگر در آن مقدار اجمال نداشته باشد می گوئیم مراد ظرف است.

لذا قاشق را می گیرد یعنی عرف می گوید که این روایت شامل قاشق می شود. تناسب غسل مناسب است با چیزی که ما با آن مراوده داریم و طهارت در آن شرط باشد که عبارت باشد به اکل و شرب و غسل و وضو و نماز.

که قطعا شامل بدن و دیوار و لباس نمی شود و لو در دست خودمان آب بوده و سگ شرب کرده باشد. لذا فقها ظرف را استظهار کرده اند.

... نعم لا فرق بين أقسام الظروف في وجوب التعفير حتى مثل الدلو لو

شرب الكلب منه بل والقربة^۱ والمِطهرة^۲ وما أشبه ذلك^۳

دلیل هم این روایت ابو العباس می باشد که گفتیم که شامل این موارد می شود.

۱۱۴ مسألة لا يتكرر التعفير بتكرر الولوغ

من كلب واحد أو أزيد بل يكفي التعفير مرة واحدة

مرحوم حکیم فرموده اند که ما قاعده ای داریم به نام عدم تداخل اسباب یعنی هر سببی سبب مستقلى است و مسبب مستقلى دارد و با هم تداخل نمی کنند که مسبب آنها یکی شود.

لذا در این جا که قائل به مره شدیم این بخاطر اجماع است.

^۱ یعنی مشک.

^۲ افتابه

^۳ گلاب پاش و آب پاش.

^۴ دوشنبه ۹۴/۱۱/۵.

مناقشه:

این کلام از ایشان عجیب است چره که این کلام در جایی است که حکم تکلیفی می باشد نه در مورد حکم وضعی مثل نجاست و طهارت.

&&&

مضافاً بر اینکه ما علم خارجی داریم که کلب نوعاً بیش از یکبار ولوغ می کند بخاطر سیراب شدن باید صد بار ولوغ بکند که سیراب شود چرا که با زبان مایعات می خورد و زبان هم مقدار قابل توجهی آب با خود به همراه ندارد که بخواند با یکبار سگ راسیراب کند.

یعنی این علم خارجی نشان می دهد که فرد رایجی بوده است لذا به اطلاق روایت کمک کرده و شامل این مورد هم می شود و روایت این مورد را هم می گیرد لذا یکبار تعفیر کفایت می کند. &&&

۱۲ مسألة يجب تقديم التعفير على الغسلتين

فلو عكس لم يطهر

از روایت فهمیده می شود که تعفیری که بعدش غسل باشد مطهر است و غسلی که بعد از تعفیر باشد مطهر است که هیچ کدام حاصل نشده است.

۱۳ مسألة إذا غسل الإناء بالماء الكثير

لا يعتبر فيه التثليث بل يكفي مرة واحدة حتى في إناء الولوغ

سید در چند جا قائل به تعدد شدند:

مورد اول: اناء متنجس به غیر ولوغ سه بار بود.

مورد دوم: اناء متنجس بولوغ الکلب که دو بار غسل نیاز داشت.

مورد سوم: اناء متنجس بولوغ خنزیر هفت بار.

مورد سوم: اناء متنجس بمیت جرز که هفت بار باید غسل کند.

مورد پنجم: ظروف خمر که استحباب تعدد در هفت بار داشت.

اگر این تعبیر « حتی فی اناء الولوغ » نمی آمد کلام ایشان ظاهر در مورد اول بود که فقط آنجا سه بار بود. اما با این کلام تمام موارد تعدد را می گیرد. مویذ اینک ه کلام سید ناظر به همه موارد تعدد است اینکه در تعلیقه ها همه این را فهمیده اند.

لذا اشکال به غیر مورد اول کرده اند که این نشان دهنده این است که از کلام ید عام را فهمیدیم.

در جرز و بغیر ولوغ اناء بود و در غیر اینها ظرف هم می شود. اگر اناء را بگیریم ظرف هم می آید به طریق اولی. چرا عمده شبهه رد اناء است.

ظاهر ماء کثیر، تمام اقسام میاء معتصم است که ماء جاری و ماء البئر و ماء الکر و ماء المطر و چشمه متصل به اینها را شامل می شود. ما قائلیم که معتصم سه تا می باشد. مطر و کثیر و ماء متصل به مطر که بئر و چشمه و جاری اگر کثیر باشد معتصم است. لذا کثیری که در کلام سید آمده است از باب مثال است.

ادله کلی ذکر کرده اند و وارد کلیات شده اند و این پنج مورد را هم از جدا نکردند ولی ما این را از هم جدا می کنیم چرا که باید ببینیم که دلیل تعدد این موارد را می گیرد یا خیر؟

نکته: این در جایی است که آن موارد را قبول کرده باشیم و ما اینها را قبول نکردیم و در همه مره ای شدیم. با آب قلیل هم قائل به مره واحده شدیم. اگر مره ای هم شویم در ماء قلیل و کثیر با هم یا فقط ماء قلیل؟

نکته دوم: در تطهیر به ماء یک غسل نیاز است اگر نیاز به تعدد باشد باید دلیل بیاوریم ه دو مجموعه روایات داشتیم یکی این که در متنجس هر متنجسی یک بار شستن کافی است مگر دلیلی برخلاف باشد لذا این دلیل عام را قبول کردیم.

اگر این دلیل عام را نداشته باشیم مقتضای اصل عملی چه می باشد؟

دائر مدار قبول این است که استصحاب را در شبهات حکمیه را قبول کنیم یا نه؟

&&&

اگر اصل عملی استصحاب را در شبهات حکمیه را جاری نداریم که اصل عملی می شود قاعده طهارت که نتیجه آن با این اصل اولیه یکی می باشد.

اما قاعده اشتغال یک قاعده عقلی است هر قاعده عقلی که با اصل عملی شرعی مقارن شد موضوع آن می پرد و مورد می شود یعنی قاعده طهارت و استصحاب طهارت اصل شرعی است که مقدم می شود و وارد بر این اصل عقلی است یعنی از موضوع اصل عقلی این موردی که اصل شرعی جاری شد، خارج می شود.

خوب ما در موارد شبهات حکمیه دائماً قاعده طهارت را داریم لذا برای خلاف آن نیاز به دلیل داریم.

^۱مورد اول:

اناء متنجس بغیر ولوغ. کما اینکه فتوای مشهور این است که متنجس به غیر ولوغ با آب قلیل سه بار غسل نیاز است.

دلیل تثلیث چه بود:

روایتی بود که به آن استناد کردند که روایت آن موثقه عمار بود.

وسائل الشیعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۹۶

۴۲۷۶- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى (عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى) ^۲ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْكُوزِ وَالْإِنَاءِ يَكُونُ قَذِرًا كَيْفَ يُغْسَلُ وَ كَمْ مَرَّةً يُغْسَلُ قَالَ يُغْسَلُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يُصَبُّ فِيهِ الْمَاءُ فَيَحْرَكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ مِنْهُ ثُمَّ يُصَبُّ فِيهِ مَاءٌ آخَرُ فَيَحْرَكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ ذَلِكَ الْمَاءُ ثُمَّ يُفْرَغُ ذَلِكَ الْمَاءُ ثُمَّ يُصَبُّ فِيهِ مَاءٌ آخَرُ فَيَحْرَكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ مِنْهُ وَ قَدْ طَهَّرَ إِلَى أَنْ قَالَ وَ قَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ الَّذِي تُصِيبُ فِيهِ الْجُرَذَ مِائَتًا سَبْعَ مَرَّاتٍ. ^۳

&&& پس در نظر ما این روایت مختص به ماء قليل است لذا ما قاعده ای عام داریم که هر شیئی به یک بار شستن تطهیر می شود و اگر این قاعده را کسی قبول نکند مرجع ما که استصحاب را در شبهات حکمیه جاری می دانیم می شود قاعده طهارت.

فرض در روایت است که با تکان دادن شسته می شود کوزه نه اینکه یک تعبیدی باشد و لو که آب به تمام ظرف رسیده باشد باز تکان دادن نیاز است.
مورد دوم:

متنجس به ولولغ کلب چرا گفته اند باید دو بار شسته شود البته بعد از تعفیر؟ دلیل این سه بار سه دلیل بود:

^۱ (۶) - التهذيب ۱ - ۲۸۴ - ۸۳۲ الحديث طويل أورده مقطعا كما يلي - أ - أورد قطعة منه في الحديثين ۳ و ۴ من الباب ۴ من أبواب الأسار.

ب - و قطعة منه في الحديث ۲ من الباب ۸۲ من هذه الأبواب.

ج - و قطعة منه تقدم في الحديث ۱ من الباب ۲۳ من الماء المطلق.

د - و أورد قطعة منه في الحديث ۲ من الباب ۳۶ من هذه الأبواب.

ه - و قطعة منه تقدم في الحديث ۱۵ من الباب ۹ من هذه الأبواب.

و - و تقدم قطعة منه في الحديث ۶ من الباب ۸ و قطعة منه في الحديث ۱ من الباب ۳۵ من هذه الأبواب، و في الحديث ۱ من الباب ۱۰ من أبواب الأسار، و قطعة منه تقدم في الحديث ۴ من الباب ۳۷ من هذه الأبواب.

^۲ (۱) - كتب المصنف ما بين القوسين في الهامش عن نسخة.

^۳ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

یکی از سه دلیل اجماع است که اشاره نکردیم. اجماع چون دلیل لبی است قدر متیقن آن تطهیر به ماء قليل می باشد. در ماء كثير رجوع به قاعده عام یا قاعده طهارت می شود. البته مشهور باید رجوع کنند به استصحاب نجاست.

دلیل دوم روایت ابوالعباس وغواغ بود

وسائل الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۲۲۶

۵۷۴-۴-۱ وَ عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ فَضْلِ الْهَرَّةِ وَالشَّاةِ وَالْبَقَرَةِ وَالْإِبِلِ وَالْحِمَارِ وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْوَحْشِ وَالسَّبَاعِ فَلَمْ أَتْرُكْ شَيْئاً إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ حَتَّى أَنْتَهَيْتُ إِلَى الْكَلْبِ فَقَالَ رَجُسَ نَجَسٌ لَا تَتَوَضَّأُ بِفَضْلِهِ وَ اصْبُبْ ذَلِكَ الْمَاءَ وَ اغْسِلْهُ بِالتَّرَابِ أَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ بِالْمَاءِ.^۲

گفتیم که این روایت اول مرة ندارد و در کتاب معتبر به خاطر ارتکازی که داشته اند این اول مرة را سهوا و غفلة اضافه کرده است.

دلیل مرحوم خوئی:

در اثناء متنجس می گوید که سه بار نیاز به تطهیر &&&&

نتیجه اش این است که در ولوغ کلب باید سه بار شسته شو و بار اول هم باید با تراب شسته شود.

این دلیل را نقد کردیم.

^۱ (۱) - التهذيب ۱ - ۲۲۵ - ۶۴۶، والاستبصار ۱ - ۱۹ - ۴۰، ویأتي - صدره في الحديث ۱ من الباب ۱۱ من أبواب النجاسات.

ذيله في الحديث ۱ من الباب ۷۰ من أبواب النجاسات.

^۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

این دلیل اطلاق داشت و آن دلیلی که قید زدیم به سه بار می گفت در آب قلیل سه بار و باید به مقدار دلیل مقید قید بزنیم. لذا می گوئیم به ولوغ کلب اگر به آب قلیل بود باید سه بار شست اما در ماء کثیر آن موثقه &&& نمی آید و این را نمی گیرد.

مورد سوم: اناء متنجس به ولوغ خنزیر بود که سید فرمودند که هفت بار باید شسته شوئد .

دلیل سید چه بود؟

دلیل سید روایت صحیح علی بن جعفر بود.

وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۲۵

۵۷۲-۲-۱ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعُمَرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ خِنْزِيرٍ شَرِبَ مِنْ إِنْاءٍ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ قَالَ يُغَسَّلُ سَبْعَ مَرَّاتٍ^{۳، ۲}.

آیا این دلیل اطلاق دارد یا خیر؟

بعضی گفته اند که اطلاق دارد و نه در سوال و نه در جواب ناظر به ماء قلیل نمی باشد.

بعضی گفته اند که اطلاق ندارد چر که این طبیعی است که چیزی که متعارف است را قید نمی زنند و در آن زمان اصلاً متعارف نبوده است که با ماء کثیر بشویند خیلی غیر عرفی است که برای شستن ظروف بروند داخل چاه بروند که آن زمان یا آب چاه بوده است یا ماء قلیل. یا کنار نهر بشویند که درایران متعارف بوده است این هم

۱ (۳) - التهذيب ۱ - ۲۶۱ - ۷۶۰، و آورده بتمامه في الحديث ۱ من الباب ۱۳ من أبواب النجاسات.

۲ (۴) - ورد في هامش المخطوط ما نصه - لم أجده في الكافي وكذا لم يجده الشيخ بهاء الدين في مشرق الشمسين وقال - كانه أخذه من غير الكافي من مؤلفات الكليني. (منه قده).

۳ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

شاید بخاطر فتوای فقها بوده است که در آنجا نهی نبوده است لذا قید نمی زنند لذا این روایت یا انصراف به ماء قليل دارد یا خير اجمال دارد که در هر دو صورت دیگر اطلاقی برای این روایت نمی ماند. این کثرت وجود نمی باشد بکله کثرة ابتلاء است که دیگر عرفی نمی باشد که قید بزنند.

مثل اینکه در زمان ما پنگوئن محل ابتلاء نمی باشد و کسی سوال می کند که دستم خونی است آیا نجس است؟ شما می گوئید که اگر خون پنگوئن نباشد، نجس است این جواب خیلی غیر عرفی است و ما را مسخره می کنند. بله اگر می خواهد حکم کلی را سوال کند که در آنجا دیگر غیر عرفی نمی باشد. در مورد روایت هم سائل سوال کرده است.

ما هم به همین نکته قبول کردیم ه اطلاق ندارد. ما مرددیم بین اجمال و انصراف اما در هر دو صورت اطلاقی ندارد.

مورد چهارم: موش صحرائی و جرز می باشد.

دلیل آن همین روایت موثقه عمار است. &&&

در ذیل همان روایت آ»ده است کمه امام فرمودند که کوز را تکان دهند که در مورد جرز چیزی فرمودند و لذا اطلاقی برای او نمیگذارد که شامل ماء كثير باشد.

مورد پنجم:

دلیل دیگر ما موثقه عمار بود که سبع مرات آمده بود و در روایت دیگر فرموده بود که اغسله.

مشهور سبع مرات را حمل کرده اند بر استحباب سوال این است که این هفت بار که مستحب است مطلقا مستحب است یا در ماء قليل مستحب است.

همان بیانی را که در مورد خنزیر گفتیم در اینجا هم می گوئیم که یا انصراف دارد به ماء قليل یا اجمال دارد.

لذا در مورد ماء کثیر شک می کنیم که استحباب است دیگر به قاعده طهارة نمی توانیم رجوع کنیم چرا که شک در طهارة نمی باشیم این را گفتیم که اگر بین استحباب و عدم استحباب تردد باشیم، اصلی نمی توانیم بیاریم که استحبابی است یا خیر؟ فقط می توانیم احتیاط کنیم و آن را انجام دهیم و رجاء اتیان کنیم.

برائت از استصحاب نمی توانیم بیاوریم و حتی استصحاب هم و لو قائل به جریان در شبهات حکمیه باشیم باز جاری نمی شود اصلاً در مستحبات و مکروهات دست ما از اصول عملیه کوتاه است.

اما احتیاط هم باید رجاء باشد و حتی اگر استحباباً بشویم که یک حکم وضعی است و تکلیفی نمی باشد، باز این می شود تشریع الا اینکه به قصد رجاء باشد.

۱ نعم الأحوط عدم سقوط التعفیر فیه

بل لا یخلو عن قوه

می فرمایند که بله درست است که گفتیم یکبار شستن کافی است اما تعفیر واجب است که این را از لا یخلو عن قوه می فهمیم.

مرحوم سید در این مسئله متناقض حرف زده است در اینجا گفته است اگر بخواهیم با آب کثیر تطهیر بکنیم تعفیر لازم نمی باشد اما در کتاب عروة در اول بحث می فرمایند تعفیر مختص به آب قلیل است: « و یشرط .. بعضها مختص بالتطهیر بالقلیل و .. اما الثانی فالتعدد فی و التعفیر کما فی المتنجنس بولوغ الکلب » اما در اینجا فتوا داده است که در متنجنس به ولوغ کلب تعفیر معتبر است لذ بین این دو عبارت در صدر و اینجا تنافی است. این مناقض با فتوای ایشان در اول ست اما فتوای ایشان دومی است.

اگر مجتهدی دو فتوا داشته باشد به قول متأخر آن اخذ می شود در قول اهل خبره ظهورش این است که احداث اخذ می شود یعنی قول متأخر قرینه است که از قول اول عدول کرده است چرا که قول اهل خبره ای که از آن عدول و رفع ید کرده است حجت نمی باشد. اگر تأخر نفهمیدیم و ندانستیم کدام مؤخر است،

دلیل این قول سید چیست؟

اطلاق روایت ابو العباس ولواغ اغسله بالتراب اول مرة ثم بالماء که ماء را گفتیم که ظهورش در ماء قلیل است اما نسبت به تعفیر اطلاق دارد لذا اخذ می شود به اطلاق. لذا اکثر فتوا داده اند که تعفیر معتبر است و لو در ماء کثیر.

در این جا دو حرف است:

یکی اینکه ما لزوم تعفیر را نفهمیدیم و این مسئله ردجایی است که این روایت دال بر لزوم باشد.

اما اگر سلمنا قبول کردیم که دلالت دارد، آیا این روایت اطلاق دارد؟

یعنی تعفیر مطلقاً لازم است حتی در غسل به ماء کثیر. مشهور گفته اند که اطلاق دارد لذا اخذ کرده اند و در کثیر هم قائل به لزوم تعفیر شده اند.

بیان ما این است که اطلاقی ندارد در آن روایت مطهر مجموع امرین است که تعفیر و غسل بماء قلیل می باشد. چرا که گفته شد که ظهورش غسل به ماء قلیل است. انصرافاً یا اجمالاً.

وقتی مجموعش مطهر باشد در اینجا گفته است که در ماء قلیل تعفیر نیاز است اما در ماء کثیر این روایت ساکت است. یعنی روایت از ماء کثیر ساکت است که باید رجوع شود به اصل لفظی که قاعده ای قائل شدیم که در تطهیر هر متنجسی به هر آبی یک غسل کفایت می کند. این اصل لفظی را از مجموع استفاده کردیم و اگر دست ما از اصل لفظی کوتاه شد باید به اصل عملی رجوع کرد احتمال می دهیم که تعفیر در طهارت نیاز باشد لذا اگر قائل به استصحاب در شبهات حکمیه شویم می گوئیم بعد از

ولوغ نجس شد و نمی دانیم بدون تعفیر طاهر است یاخیر؟ استصحاب می گوید نجس است. اما کسانی که قائل به جریان نمی باشند قاعده طهارت را جاری می دانند. اصل محرز بر اصل غیر محرز مقدم است. استصحاب بر طهارت مقدم می شود.

و الأحوط التلیشحتی فی الکثیر

وجه احتیاط نکاتی دارد که خروج مخالفت از مشهور یا بعضی از اعلام. این احتیاط مستحبی است ظاهرا مشهور مخالفت نکرده اند بعضی از فقهاء در اناء سه باری شده اند مطلقا لذا احتمال اعتبار است لذا احتیاط مستحبی شده اند.

احتیاط در دو جا مستحب نمی باشد جایی که علم داریم که مطلوب شارع احتیاط نمی باشد کما اینکه ادعا شده است در طهارت و نجاست.

جایی که این احتیاط عنوانی پیدا کند مثلا اگر بخواهیم احتیاط کنیم از درس و زندگی می افیم خوب درس نخواندن خلاف شرع نمی باشد اما با این حال مستحب نمی باشد. لذا اگر احتیاط باعث اختلال نظام عرفی و عادی ما شود این دیگر استحباب ندارد.

عسر و حرج و ضرر استحباب را بر نمی دارد. اگر چه واجبات را بر می دارد. مثلا اگر ضرر جدی باشد وجوب نماز صبح را بر می دارد بخلاف استحباب نماز شب علت این است که دلیل می گوید که ضرر مستند به شارع را برداشته است و در مستحبات، شارع که واجب نکرده است و نگفته است که لازم است که اگر انجام دادی که مستند به شارع باشد لذا قاعده لا ضرر با این عالم ماده فرق می کند که زورش به اقویا می رسد بخلاف ضعف.

مسأله ۱۴: في غسل الإناء بالماء القليل

يكفي صب الماء فيه وإدارته إلى أطرافه ثم صبه على الأرض ثلاث

مرات

خوب می دانیم که در این مورد روایت داریم که موثقه عمار باشد حرکه ثم يفرغ. این مقدار کفایت می کند برای دلیل.

اما اگر بخواهیم بحث فرضی و طلبگی کنیم اگر روایت نبود و ما بودیم و اغسله آیا این مقدار چرخاندن و رساندن به جاهای دیگر ا ناء کفایت می کند یعنی روایت علی القاعده است یا خیر.

این بر می گردد به مبنای ما در ماء قليل:

مبنای ما این بود که در ملاقات با متنجس معتصم است و مشهور گفته اند که منفعّل است.

روی مختار ما این نحو غسل علی القاعده بود چرا که درجایی که داخل اناء عین نجس وجود نداشت این مقدار کفایت می کند و غسل صدق می کند و غسل هم باید به ماء طاهر باشد و این غسل به ماء طاهر می باشد چرا که ماء قليل نجس نشده است.

اگر مشهوری شدیم و قائل به انفعال آن در مقابل متنجس شدیم. (ماها یکباری هستیم در اناء در جایی است که داخل اناء عین نجس نباشد و اگر باشد باید حتما دو بار این کار را کنیم که بار اول مزیل نجاست است و بار دوم مطهر اناء می باشد).

خوب دقت کنید اینها دو دسه شده اند:

دسته اول: در تطهیر متنجس ب ماء قليل باید ماء بر متنجس وارد شود و ورود متنجس بر ماء کافی است مثلاً انگشت متنجس من باید آب قليل روی آن ریخته شود

تا طاهر شود. وقتی آب به انگشت من می رسد آب متنجس می شود و آب متنجس از دست من جدا می شود ولی انگشت من طاهر است.

البته بعضی گفته اند که آن انفصال طاهر است.

دسته دیگر گفته اند لا فرق بین الورد و عدمه. اگر من انگشت را داخل ظرف کنم آب متنجس می شود و به آن خروج انگشت از آب دست من طاهر است.

اگر ما مثل دسته دوم بودم می گفتیم چرخاندن کفایت می کند اما در دسته اول لیوان طاهر نمی شود چرا که آب وارد نشده است مراد از ورود این است که آب بیاید و عبور کند نه اینکه داخل آن بماند لذا کسانی که از دسته اول می باشند مثل مرحوم حکیم و خوئی ... به موثقه عمار نیاز دارند چرا که این روایت خلاف قاعده است.

در این صورت مرکن هم خلاف قاعده می باشد.

ما ها اگر اعتصامی نمی شدیم جزء دسته اول می شدیم تطهیر به ماء قليل خلاف ارتکاز است به این صورت که ماء قليل متنجس شود ولی مطهر باشد. لذا اگر قرار باشد که منفعل باشد این تطهیر خلاف ارتکاز است و مقداری که این ارتکاز را تقلیل می دهد ورود ماء است به این صورت که عبور کند یعنی ارتکاز را به مقداری که یقین داریم کنار می گذاریم و ما یقین داریم که در عبور مطهر است و علم هم داریم که می شود با ماء قليل شیء متنجس را تطهیر کرد لذا این مقداری که ارتکاز را تقلیل می دهد و تقریباً تناسب بیشتری با ارتکاز دارد زمانی است که آب عبور کند نه اینکه وارد شود و در شیء متنجس بماند.

الا اینکه بگوییم که در صورتی که عبور نشود الغاء خصوصیتی می کنیم که این را در مورد مواردی عبور مشکل و حتی غیر ممکن است این الغاء خصوصیت را داریم مثل کوزه اما در مورد بشقاب این را قائل نمی باشیم الا اینکه بگوییم که سیره این بوده است که ماء قليل را اینطور می شسته اند که در این صورت دیگر سیره دلیل ما می باشد. البته این سیره در جایی است که قائل به انفعال ماء قليل شویم.

کما یکفی أن یملأه ماء ثم یفرغه ثلاث مرات

چرا که عرف احتمال نمی دهد که خصوصیتی بر این تکان دادن نمی بیند یعنی عرف این تکان دادن را وسیله ای می بیند برای رساندن آب به قسمتهای دیگر به خودی خود نمی رسد لذا الغاء خصوصیت می کنند بین این مورد و پر کردن ظرف.

۱۵۱ مسألة إذا شك في متجسس أنه من الظروف

حتی یعتبر غسله ثلاث مرات أو غیره حتی یکفی فیہ المرة فالظاهر کفایة المرة.

مرحوم سید فرمودند اگر اناء متجسس شود باید سه بار تطهیر شود اما سایر اجسام دیگر اجسام نیاز به تعدد ندارد.

ما یک اناء داری و یک ظرف که اعم از اناء است به سطل ظرف گفته می شود اما اناء نمی باشد به آفتابه ظرف گفته می شود اما اناء گفته نمی شود.

در معنای اناء گفته شد که معنای عرفی آن گفته شده است ما یعد للاكل و للشرب یعنی ظرفی که برای شرب و اکل آماده شده است. اما ظرف آنچیزی است که شیء را در آن نگاه می دارند و حفظ می کنند. البته معنای دقیق آن خواهد آمد.

ممکن است که کسی با آفتابه آب بخورد اما این معد للشرب نمی باشد.

در کلام سید یزدی است ظرف به معنای فارسی مراد است در فارسی ظرف به معنای اناء است یعنی احتمال دارد که بر اساس ظرف فارسی که در ذهن ایشان بوده است این کلام را فرموده باشند که ظرف فارسی هم معنای اناء عربی باشد.

لذا در بین فقهاء نوعاً از اناء تعبیر می کنند پس مراد سید از ظرف همان اناء است.

ما در خصوص اناء قائل شده انکه سه بار کفایت می کند. اگر ظرفی است که شک می کنیم که اناء است یا خیر؟ بعضی مشخص است که اناء است مثل کاسه اما قاشق یا بطری اناء است یا خیر؟ آیا مفهوم اناء شامل قاشق و بطری می شود یا خیر؟ یا مثلاً ظرفی که فقط برای دکور ساخته اند این اناء است یا خیر؟

در این صورت اگر این اشیاء مشکوک متنجس شد در تطهیر چه باید کرد؟ تعدد شرط است یا خیر؟

فقهها گفته اند این شبهه دو قسم است:

تارة شبهه ما شبهه مفهومیه است و تارة شبهه ما شبهه مصداقیه است.

شبهه مفهومیه این که که من می دانیم که این نعلبکی است و می دانم این بطری است و قاشق است و می دانم کلمه اناء معنایی دراد و می دانم در ذهن عرف این معنایی دارد اما سعه و ضیق این معنا برای من روشن نمی باشد نمی دانم که معنای عرفی اناء وسیع اس که یکی از مصادیق آن قاشق و بطری است یا خیر معنای آن ضیق است و اینها را شامل نمی شود.

این نعلبکی نجس شده است و شبهه مفهومیه است، در اینجا باید چه کرد؟

اگر مصداق اناء باشد تعدد شرط می باشد و در غیر این صورت مره کفایت می کند. یکبار من نمی دانم یکبار فقیه نمی داند و یک بار هر دو نمی دانم.

فقیه می تواند خودش راحه کند و بگوید که اگر عرفاً اناء است سه بار کفایت می کند. خوب این ربطی به وظیفه او ندارد اگر می دانست که بلد بود که چه کند نمی داند که عرفاً مصداق است.

اما شبهه مصداقیه. من می دانم استکان مصداق اناء است و می دانم که لوله ای در بسته اس مصداق اناء نمی باشد اما نمی دانم در تاریکی مصداق کدام است؟ این شبهه مصداقیه است.

آقای فقیه حکم این شیء مشکوک متنجس چیست؟

این شبهه مصدق‌ایه به لحاظ نظر خیلی بحث ندارد این شبهه مفهومی به لحاظ نظری مشکل دارد که این تعبیر از شبهه مفهومی درست نمی باشد اما چون بحث ما فقهی است و اختلاف ما اثری ندارد از لحاظ عملی لذا وارد آن نمی شویم.

بحث فقهی را فقط وارد می شویم ما نمی دانیم که مفهوم اناء پیش من اجمال دارد نمی دانم مفهوم عرفی اناء شامل این می شود کلام سید هم ناظر به هر دو شبهه است.

اول شبهه مفهومی:

من نمی دانم نعلبکی اناء است در نظر مشهور فی علم الله معلوم است اما عندی معلوم نمی باشد. وظیفه من چه می باشد؟

این را دقت کنید الان من که بحث یم کنم فقط تو این مثال فقهی بحث می کنی اما این ضابطه کلی است برای این مثال نه تمام مصادیق شبهات مفهومی. من نمی دانم که موثقه عمار که اناء را گفته سه بار بشوی نعلبکی مصداق این اناء در روایت است. در شبهات مفهومی آ» دلیل نمی توانیم به آن رجوع کنیم من نمی دانم که این مصداق اناء است یا خیر معلوم است که موثقه عمار از دست من گرفته می شود باید بروم سراغ سایر ادله . دلیل دیگر من چه می باشد اگر دلیل لفظی داریم که هر شیئی متنجسی که یکبار بشویی کفایت می کند خوب اخذ به آن می کنم. که ما قائلیم و مرحوم حکیم و خوئی فرموده ان که چنین دلیلی داریم. نسبت بین موثقه و عام فوقانی عام و خاص مطلق است ما در شبهات مفهومیه دائما رجوع می کنیم به عام فوقانی.

مثلا دلیل گفته است اکرم العالم و دلیل دیگر گفته است لا تکرّم العالم الفاسق. مفهوم عالم روشن است اما مفهوم فاسق روشن نمی باشد نمی دانم شامل فاجر که مرتکب کبیره است می شود اما نمی دانم شامل فاسق که مرتکب صغیره است می شود یا خیر؟ زید عالم فاسق است نمی دانم لا تکرّم العالم الفاسق شامل این می شود یا خیر؟ در اینجا رجوع می کنیم به اکرم العالم.

ما نحن فيه از این قبیل است که نمی دانیم که موثقه شامل این مورد می شود یا خیر؟ عام فوقانی این را می گیرد.

اگر قائل به دلیل لفظی نبودیم کما این که در اینجا بعضی انکار کرده اند مرجع می شود اصل عملی. یعنی به این معنا بعد از اینه یکبار شستم یا دو بار شستم دائما شک دارم که طاهر شد یا خیر؟ اما اگر سه بار شستم یا اولویت در موثقه یا عام فوقانی یا اطمینان می شود مومن من. چه اناء باشد یا خیر، می شود مومن من. یعنی می دانیم که قابل تطهیر است و به سه بار هم فقهاء طاهر می شود. در اینجا که دو بار شستم اصل عملی چه می باشد؟ اگر قائل به جریان استصحاب در شبهات حکمیه بودم، استصحاب نجاست جاری می شود و باید سه بار بشویم در هر بار شستن تا شستن سوم من استصحاب نجاست را دارم. ام در مختار ما که استصحاب جاری نمی باشد نوبت می رسد به قاعده طهارت. قاعده طهارت می گوید کل شیء نظیف.

این در ناحیه شبهه مفهومیه است.

سوال رفقا &&

۱ اما اگر شبهه مصداقیه باشد مثلا در تاریکی جسمی را دست گفتهام که نمی دانم که لیوان است که اناء می باشد یا خیر لوله در بسته است که اناء نمی باشد.

(شبهه حکمیه، موضوعیه، مفهومیه و مصداقیه:

شبهه حکمیه: تفصیل آن را بعد خواهیم گفت اما مجملا ما اگر شکی کردیم در یک حکم فعلی فرق نمی کند کأ» حکم تکلیفی باشد یا وضعی باشد این شبهه ما در شبهه در حکم فعلی یکی از این چهارتا می باشد. مثلا من شک داریم این جسم طاهر است یا خیر؟ وقتی شک داریم که ظاهر است یا نجس است یعنی شک داریم در نجاست فعلی این جسم. تارة منشأ اشتباه من امری است مه رفع اشتباه به ید شارع است این را اصطلاحا می گویم شبهه حکمیه مثلا این مایع الكل است نمی دانم که الاکل در

شریعت نجس است یا خیر؟ شارع باید حکم آن را در شریعت مشخص کند این که بیانش به ید مولا سات دو قسم است تارة منشأ شبهه امرش به ید شاعر است اما منشأ شبهه مفهومی اس تو معنایی است مثلاً این مایع نمی دانم حلال است یا حرام نجس است یا طاهر شارع مقدس فرموده اند الخمر نجس اما نمی دانم که خر معنای وسیعی در آن که شامل فقاق هم می شود یا خیر؟ اگر مسکری از خرما متخذ شود نمی دانم نجس است یا طاهر؟ اگر معنای خر شامل این شود نجس است و اگر شامل نشود طاهر است. این که آیا معنای وسیع است یا ضیق است یا به تعبیر دیگر موضوع حرمت معنای وسیع است یا خیر؟ این به ید شارع است از او می پرسیم که این موضوع وسیع است که شامل مسکر خرمایی شود یا خیر ضیق است که این را در بر نگیرد.

اما تارة رفع اشتباه به ید شارع نمی باشد اما شک در معنا نداریم نمی دانم که شارع جعل حرمت برای خمر کرده است لذا در واقع شبهه حکمیه دو نوع است مفهومی و غیر مفهومی. اما در اصطلاح به اولی مفهومی گفته اند و به دومی گفته اند حکمیه.

ما شبهه مفهومی را به دو نوع تقسیم کرده ایم که معنایی باشد یا مفهومی که نوعاً معنایی است اما باز از شبهات مفهومی است که وظیفه شارع است که وظیفه من را مشخص کند و رفع اشتباه به ید شارع است.

پس هر جا که رفع شبهه به ید شارع باشد یا شبهه مفهومی است یا حکمیه.

در عالم جعل تعین دائماً داریم و لو تعین معنایی نباشد اما تعین موضوعی حتماً داریم.

اما شبهه موضوعیه و مصداقیه.

دقت کنید منشأ اشتباه در این دو دائماً امور خارجی است نمی دانم این گوشت غنم است یا گوشت خرگوشت است اما رفع اشتباه به ید شارع نمی باشد. لازم نمی باشد که امام یا شارع اعمال علم امامت کند و مشخص کند که کدام گوشت است می گوید به همان وظیفه ای که گفتیم عمل کن.

چرا که یکی را موضوعیه می گویند و یکی را مصدقیه تفاوت اعتباری است اگر شک در حکمی کنم تارة &&&

مثلا مولا گفته است اکرم عالما نمی دانم که زید عالم است یا یخر؟ این که عالم باشد در دلیل اخذ شدها ست و تارة امر مشکوک در دلیل مقید یا مخصص اخذ شده است فرموده است که اکرم الفقیر و در دلیل دیگر فرموده اند لا تکرّم الفقیر الفاسق اگر در فقر آن شک کردم می شود شبهه موضوعیه چرا که در دلیل عام یا مطلق این فقیر اخذ شده است اما اگر نمی دانم که این زید فقیر فاسق است یا خیر؟

پس اکرم الفقیر زید را می گیرد اما نمی دانم لا تکرّم الفقیر الفاسق این را می گیرد یا خیر؟ این می شود شبهه مصداقیه.

پس در هر دو منشأ اشتباه امور خارجی است اما در یکی عنوان مشکوک در دلیل عام اخذ شده است که می شود شبهه موضوعیه اما در صورتی که مشکوک در دلیل مقید یا مخصص باشد می شود مصداقیه)

خوب اینجا که می گوئیم که شبهه مصداقیه اعم از موضوعیه و مصداقیه است.

مثلا شک کردم که این اناء شیشه کاسه است یا حباب چراغ است که قطعا اناء نمی باشد؟ شبهه مصداقیه و موضوعیه است. در اینجا رجوع می کنیم به اصل علمی . اصل علی چیست؟ اصل عملی می گوید این زمانی که اناء نبود الان هم اناء نمی باشد. از ازل که اناء نبوده است در زمانی قطعا اناء نبوده است و آن زمانی بود که اصلا نبود. نمی دانم الان اناء است یا خیر؟ استصحاب می گوید اناء نمی باشد. لذا در تطهیر یکبار شستن کفایت می کند.

ما یک دلیلی داریم که المتنّجس یغسل که اناء خارج شد پس می شود کل متنّجس لم یکن اناء یطهر بالغسل متنّجسیت که بالوجدان است و عدم انائیت به استصحاب جاری شد.

این استصحاب جاری است یا خیر؟ دو اشکال اساسی دارد که باید حل شود که مربوط به علم اصول است که اگر حل شد هر دو جاری می شود.

اشکال اول:

برای اینکه این اشکال روشن شود باید برگردیم به اصل منقح موضوعی که در اصول می آید که آیا استصحابات منقح جاری می باشد یا خیر. این از صغریات آن قضیه است.

اگر عامی داشته باشیم که شامل مطلق هم می شود یعنی یک عنوان شاملی داشته باشیم مثلاً مولا گفته است اکرم الفقیر و خاصی وارد بر این عنوان وارد شده است گفته لا تکرّم الفقیر الفاسق. نتیجه جمع عرفی بین این دو چیست؟ این است که در بین فقراء فقیر اسق اکرامش واجب نمی باشد اما فقراء غیر فاسق اکرامشان واجب است.

سوال اینه موضوع وجوب اکرام چه می باشد؟ اگر لا تکرّم نبود می گفتیم فقیر موضوع است اما الان لا تکرّم را داریم موضوع چه می باشد؟ د ر اینجا دو نظر می باشد یک نظر این است که موضوع مرکب است نه مقید مرکب از دو جزء می باشد جزء اول همان جزئی است که در خطاب اول آمده و جزء دوم نقیض موضوع خطا بدوم است یعنی فقیر لم یکن فاسقا به نحو مرکب یعنی واو الجمع یعنی کسی که فقیر باشد و فاسق نباشد نه فقیر غیر فاسق یا فقیر عادل به نحو توصیف.

مدرسه میرزا و مرحوم صدر و خوئی تابع این نظر شده اند.

این یک نظریه .

نظر دوم:

موضوع را نمی دانیم چیست فقط می دانیم که فقیر موضوع نمی باشد چرا که فقیر فاسق که واجب الاکرام نمی باشد موضوع دارد ما نمی دانیم چیست. فقیر لم یکن فاسقا هم نمی باشد. فقیر فاسق اکرامش واجب نمی باشد و فقراء غیر فاسق هم واجب است. این را فقط می دانیم.

نظریه به نحو مقید نداریم.

خوب سید فقیر است اما نمی دانیم فاسق است یا خیر؟ طبق نظر اول استصحاب جاری می شود فقرش وجدانی من است انما الکلام در فسقش است و استصحاب جاری می شود یک زمانی فاسق نبود و یک هفته پیش عادل بود الان هم می گوییم فاسق نمی باشد و استصحاب عدم نعتی می شود.

لذا حکمش وجوب اکرام است.

اما در نظر دوم که ما می دانیم که فقیر فاسق واجب الاکرام نیست و فقیر غیر فاسق وجوب ندارد.

وقتی عنوان را نمی دانیم فقیر بودنش مسلم است اینکه موضوع نمی باشد اما استصحاب لم یکن فاسقا یا کان عادلا جاری نمی شود چرا که اثبات نمی کند که موضوع عادل یا لم یکن فاسقا است نمی کند الا به اصل مثبت.

خوب در اینجا استصحاب نمی توانم جاری کنم نوبت می رسد به اصل محکوم استصحاب که برائت باشد نمی دانم اکرامش واجب است یا خیر؟ برائت می گوید واجب نمی باشد.

در ما نحن فیه صغرای ای مطلبی است که گفته شده است.

شارع گفته است که متنجس به یکبار غسل طاهر می شود دلیل اناء را خارج کرده است لذا دلیل می شود الجسم المتنجس لم یکن اناء به غسل واحد طاهر می شود در نظر اول استصحاب جاری می شود و در نظر دوم جاری نمی شود. ما دسته دومی می شویم لذا اصل منقح موضوعی نمی توانیم جاری کنیم می رویم سراغ اصل بعدی که یا استصحاب نجاست یا طهارت است. خوب کدام را جاری کنیم؟ در نظر مشهور استصحاب جاری می شود که قبلا نجس بود الان هم نجس است. در نظر ما هم استصحاب جاری نجاست هم جاری می شود. لذا نوبت به قاعده طهارت نمی رسد.

این اشکال اول که در اینجا اگر اصل منقح را جاری می دانستیم با یکبار شستن طاهر می شد اما این اصل منقح را که جاری ندانستیم نوبت می رسد به استصحاب نجاست. که اصل موضوعی است نه اصل حکمی. اصلی است که در ناحیه موضوع جاری می شود نه در ناحیه حکم. لذا جاری می دانیم.

اشکال اول را قبول کردیم.

اشکال دوم:

این استصحاب عدم ازلی است. این استصحاب عدم ازلی یعنی آن زمانی که این جسم نبود، انا نبود الان هم که می گویم که انا نمی باشد.

معنای استصحاب عدم ازلی: ما در هر استصحاب دو قضیه متیقن و مشکوک داریم که زمان این دو دو تاست اما در ما بقی خصوصیات یکی هستند می گوئید زید عادل قطعاً امس و زید عادل الیوم احتمالاً. فرق بین این دو قضیه فقط در زمان است. این می شود استصحاب.

اول استصحاب عدم ازلی را مختصراً توضیح دهیم:

خوب دقت کنید در استصحاب عدم ازلی دو قضیه داریم و این دو قضیه سالبه است نه ایجابی اما قضیه متیقنه سالبه به انتفاء موضوع است و قضیه مشکوک ما سالبه به انتفاء محمول است. مثلاً دقت کنید می گوئیم ولد زید لیس بعالم این قضیه صادق است. چرا که اصلاً فرزندی ندارد یکبار می گوئیم که زید لیس بعالم این هم صادق است چرا که محمول که عالم باشد موجود نمی باشد. اما در اولی موضوع نبود. در مرأة قریشیه دقت کنید: هذا المرأة لیس بقریشیا زمانی که اصلاً نبود قریشی نبود مثلاً صد سال قبل که نبود قریشیه نبود. چون اصلاً مرأتی نبود یعنی اصلاً موضوعی نبود. هذه المرأة لیس قریشیه الان احتمالاً. یعنی در اینجا سالبه به انتفاء محمول است. این ضابطه استصحاب عدم ازلی می باشد.

مراد ما از زمانی که نبود همیشه عدم مطلق نمی باشد مثلاً اشاره می کنیم به یک لاشه گوسفند می گوئیم این گوسفند لم یکن مذکی یعنی آن زمانی که زنده بود لم یکن مذکی نه زمانی که اصلاً متولد نشده بود. پس لا یكون مذکی الان.

زمانیکه زنده بود این هم استصحاب عدم ازلی می باشد چرا که مذکی و عدم مذکی قید میت است نه وصف حی. لذا مراد عدم مطلق نمی باشد.

حال این جسم زمانی که نبود، کاسه نبود. این استصحاب عدم ازلی می باشد. این استصحاب عدم ازلی آیا جاری است یا خیر؟

دو اشکال در آن است:

اشکال اول:

دلیل استصحاب این نحو استصحاب را نمی گیرد. لا تنقض الیقین بالشک این را نمی گیرد. مشهور بین متأخرین این است که استصحاب عدم ازلی جاری می باشد.

مربوط می شود به بحث عام و خاص که بحث آن می آید که ما این اشکال را قبول کردیم. به عبارت دیگر در استصحاب عدم ازلی یقین و شک داریم اما نه یقین و شکی که در استصحاب به درد ما بخورد.

یعنی دلیل استصحاب این یقین و شک را نمی گیرد.

اشکال دوم:

بعضی گفته اند که استصحاب عدم ازلی جاری است یعنی روایت این را می گیرد اما با این استصحاب نمی توانیم موضوع را تنقیح کنیم الا به اصل مثبت. مولا گفته است: اکرم العالم و بعد گفته است لا تکرّم النحوی. زید عالم بودنش وجدانی است و از وجناتشان پیدا است و نمی شود با این قیافه عالم نباشد اما نمی دانیم که چه علمی دارد می گوئیم که عالم بودنش که محرز است آن زمانی که در شکم مادرش بود یا بچه غیر ممیز بود، نحوی نبود نحوی که به دنیا نیامده بود و اگر هم نحوی هم به دنیا آمده است و نحوی بوده است، قبل از زمان تولد نحوی نبود. گفته اند که استصحاب عدم

ازلی منقح موضوع نمی تواند باشد و لو استصحاب عدم نعتی می تواند منقح موضوع باشد مثل اینکه قبل از سی سالگی نحوی نبود الان این عدم نحوی بودن را استصحاب می کنیم این می شود استصحاب عدم نعتی.

اشکال دوم را قبول نکردیم اما اصل منقح موضوع را جاری نمی دانیم و لو توسط استصحاب عدم نعتی هم باشد اما اگر منقح موضوع را حجت می دانستیم این استصحاب عدم ازلی را جاری می دانستیم.

این را دقت کنید پس بنابراین این استصحاب مشکل دارد.

اما مطلبی است که فقها گفته اند که اینجا استصحاب عدم ازلی نیاز نمی باشد اما استصحاب عدم نعتی داریم. می گوئیم که این جسم یک زمانی هیئت انائی را نداشت به عبارت دیگر این جسم زمانی اناء نبود الان هم اناء نمی باشد اناء هیئتی است که بر جسم عارض می شود مثل ابیض که بر جسم عارض می شود.

مثلا قبلا پلاستیک بوده است و این هیئت انائی را نداشت و اناء نشده بود.

این می شود اصل عدم نعتی نه عدم ازلی.

باز می شود استصحاب عدم نعتی منقح موضوع که اشکال اول وارد می باشد. لذا جاری نمی شود.

&&& مطب از اینجا تا اول مسئله ۱۶ دوباره گوش داده شود.

لذا می رویم سراغ استصحاب حکمی اولین بار که می شویم، شک می کنم که نجس است یا خیر؟ استصحاب می گوید هنوز نجس است و بعد از شستن بار دوم باز شک در نجاست دارم و استصحاب جاری است و بعد از بار سوم هم باز شک در نجاست داریم اما اماره دارم بر طهارت که موثقه عمار باشد و با وجود اماره دیگر نوبت به استصحاب نمی رسد.

لذا در اینجا که شبهه مصداقیه باشد استصحاب عدم انائیة چه به نحو استصحاب عدم نعتی یا ازلی جاری نمی شود. فقط استصحاب حکمی که استصحاب نجاست باشد، جاری می شود.

این با این پیش فرض است که ما در اناء سه باری شویم. یعنی سه باری شدیم و استصحاب نعتی منقح موضوع را هم جاری نمی داند در اینجا دیگر باید سه بار بشوید.

مسألة ۱۶ یشرط فی الغسل بالماء القلیل انفصال الغسالة علی المتعارف

اگر متنجسی است که می خواهیم با آب قلیل بشویم یک مرحله اصابة داریم و یک مرتبه انفصال داریم با اصابة ماء متنجس طاهر می شود یا خیر با انفصال طاهر میشود. غسله مائی که از ماء قلیل حین تطهیر جدا می شود. &&& دست من متنجس است و ماء ریخته داخل دستم و بعد آن را خالی می کنم حین الانفصال می شود دست من طاهر اگر ۹۸ درصد باقی ماند. اما اگر مقداری باقی بماند بعد از خالی کردن که جدا می شود اگر دوباره دست را بالعکس بگیرم باز دست من نجس است. این در آب قلیل است نه در آب کر. اگر موزائیک نجس شد آن اصابت کر آن طهارت است اما در ماء قلیل آن اصابت آن طهارت نمی باشد اگر آب را ریخته آب و موزائیک متنجس می باشد با دست کشیدن آنطرف تر آن دست و آب و موزائیک بعدی می شود متنجس اما جای قبلی می شود طاهر. در آب کر اگر، گفته اند غسله در جایی است که متنجس طاهر نشده باشد. &&

^۱ در این فرمایش شاید معظم بین علماء متأخیرین با سید موافقت کرده اند که گفته اند شرط طهارت در تطهیر با ماء قلیل انفصال غسله است.

مرحوم صدر از معاریف مخالفت کرده اند و گفته اند اگر در متنجس عین نجاست نباشد این متنجس می شود طاهر و آن آب در کف دست و متنجس هم طاهر است چه خالی کنید یا خیر. ایشان می فرمایند در مقابل متنجس جامد ماء قليل معتصم است.

در جایی که عین نجس باشد ایشان احتیاط کرده است و گفته است باید غسله منفصل شود.

دلیل مشهور چیست؟ دلیل مرحوم صدر چیست؟

دلیل مشهور در مجموع سه علت است:

دلیل اول که اختیار مرحوم خوئی هم است. ایشان فرموده اند که یکی از مطهرات غسل به ماء اس و در مفهوم غسل انفصال غسله افتده است. بعد از انفصال آب صدق می کند که غسلت کفی.

یعنی محقق غسل انفصال غسل است.

چه در ماء کثیر و چه در ماء قليل.

یک اشکالی که دارد با مبنای مشهور نمی سازد اشکال نمی باشد نکته ای است مشهور در ماء معتصم انفصالی نمی باشند در ماء قليل انفصالی می باشند. لذا در ماء کثیر همینکه آب به دست من رسید قبل از انفصال ماء طاهر می شود.

در ارتکاز مشهور فرق گذاشته اند بین قليل و کثیر با اینکه یک روایتی هم در اینجا نداریم این نشان دهنده این است که در ارتکاز مشهور فرق بوده است بین کثیر و قليل.

لذا با اینکه تا حدودی موافق ارتکاز است اما با کلام مشهور مخالف است و فرق می کند. لذا مرحوم خوئی در هر دو فتوا به انفصال داده اند بخلاف مشهور که در ماء قليل فتوا به انفصال داده اند.

بیان دوم از مرحوم حکیم:

در غسل انفصال را معتبر نمی داند و فرموده اند که انصرافی است به این ضرورت که ما در ازاله نجاست وقتی می خواهیم تطهیر و تنظیف کنیم ما باید آب را به آن برسانیم تا آب آن قذارت را با خود ببرد و تطهیر در امور اعتباری است و تنظیف در امور حقیقی است. در امور تکوینی آب می آید و قذارت را ببرد و اگر نبرد قذارت ازاله نمی شود. فرق بین آب قلیل خود آب متنجس است در آب کثیر خود آب دیگر متنجس نمی شود. وزان تطهیر به وزان نجاست است لذا عرف با این ارتکاز از کلام امام این را می فهمند. وقتی آب کثیر که معتصم است دیگر قذارت را به خود نمی گیرد که بخواهد ببرد اما ماء قلیل قذارت و نجاست را به خودش می گیرد لذا باید برود تا متنجس برود لذا در ماء قلیل انفصالی و در ماء کثیر وصولی می باشند. یعنی این ارتکازی که در ذهن عرف در قذارتهای تکوینی است باعث چنین استظهاری از کلام معصوم می شود شبیه همان ازاله قذارتهای تکوینی.

مناقشه:

گذشته از اینکه این درجایی است که غسل را طاهر نداریم و ما طاهر می دانیم کما اینکه خوند ایشان فرموده اند که در جایی که غسل طاهر باشد نمی آید. اما اگر گفتیم غسل نجس است مثل مشهور علماء دیگر نیاز به بیان مرحوم حکیم نمی باشد که عرفی نمی باشد که کف دست طاهر باشد و ماء متنجس باشد که روی دست است. لذا این دیگر انصراف نمی باشد بلکه همان امر غیر عرفی بودن است. یعنی اینکه در هنگام بودن در کف دست، کف دست نجس است و بعد از رفتن ماء نجاست کف دست را هم ببرد الا اینکه ایشان بگویند که مقصود من هم همین است.

این بیان ایشان کلام مشهور را توجیه کرده است از این جهت ترجیح بر بیان مرحوم خوئی دارد اما در اینکه در این صورت و عدم انفصال غسلت صدق می کند یا خیر؟ این راحل نکرده است که ظاهر صدق نمی کند.

لذا صرف اصابه غسل نمی باشد لذا در مطر هم غیر غسلی شده ند و به اصابه گفته اند که کفایت می کند.

وجه سوم: به لحاظ ادله لفظیه ما دلیلی نداریم غسل که اجمال معنوی دراد که مجرد وصول کفایت می کند یا انفصال می خواهد رجوع می کنیم به اصول عملیه کف دست آبش را هنوز بیرون نریختیم شک در نجاست کف دست می کنیم استصحاب می گوید که نجس است. گفته نشود که این استصحاب چه اثری دارد من که در آخر که این آب را بیرون می ریزم و دست طاهر می شود لذا جاری نمی شود چرا که استصحاب باید اثر داشته باشد می گوئیم اثری دارد و آن اینکه اگر کف دست طاهر باشد می توانم با این آبی که متنجس است و در کف دست است نماز بخوانم چرا که طهارت بدن که دارم و حمل نجس هم مضر نمی باشد در نماز. اما استصحاب می گوید نجس است لذا نمی توانم نماز بخوانم.

مناقشه:

این استصحاب در شبهه حکمیه است و ما جاری نمی دانیم نوبت می رسد به اصل طولی که قاعده طهارت باشد. منتهی فرقی بین ما مرحوم خوئی است که استصحاب نجاست دست با استصحاب عدم جعل نجاست زائد تعارض می کند و نوبت می رسد به قاعده طهارت در کف دست.

ما می گوئیم که آن استصحاب عدم جعل زائد حاکم است و استصحاب نجاست می افتد نه اینکه هر دو می افتد لذا ما دو اصل داریم یکی استصحاب عدم جعل و دیگر قاعده طهارت. لذا در همه شبهات حکمیه مجرای اصل ما این استصحاب عدم جعل را داریم.

دائما شک ما باید در مجعول باشد تا استصحاب جاری شود اما تارة شک در مجعول است اما استصحاب در جعل جاری می شود نمی دانم شرب این سیگار حرام است من براءت را دارم و شک دارم در اینکه شارع حرمت را جعل برای شرب این

سیگار جعل کرده است یا خیر؟ استصحاب عدم جعل حرمت را جای می‌کنم یا مثل اینکه دست من نجس است و با ماء مشکوک الطهارة این دست را غسل کرده ام و شک می‌کنم که دست من طاهر شده است. شک من در دستی که قبلاً متیقن النجاسة بود و الان مشکوک است. بخاطر این است که استصحاب طهارت در این آب جاری می‌شود و دست من هم می‌شود طاهر. لذا استصحاب در آب جاری شد و دست من می‌شود طاهر در اینجا هم استصحاب در جعل جاری می‌شود و مجعول حکمش مشخص می‌شود.

لذا در نظر ما کف دست می‌شود طاهر و در نظر مشهور می‌شود نجس به استصحاب نجاست می‌شود سواء کان که این آب کف دست طاهر باشد یا خیر؟ تمام اختلاف در طهارت و نجاست کف دست می‌باشد.

ما در این مسئله چه باید بگوییم ما ارتکازمان با آقای خوئی یکی است اما انفصال مقوم نمی‌باشد بلکه مرور مقوم است مثل اینکه من دست خود را داخل آب کنم و بیچرخانم و حرکت دهم آیا اینجا غسل محقق شده است یا خیر؟ در اینجا ظاهر غسل محقق شده است. لذا این موید این است که مقوم غسل مرور است. در مرور انفصال نمی‌باشد الا اینکه بگوید که در مرور انصال است انفصال از اجزائی که متصل بوده اند ولو اصل اب منفصل نشده است لذا در کثیر هم باید این مرور باشد. اما اگر در دخول دست هم عرف غسل نبیند این بخاطر غفلت از این استه در دخول مرور است و فکر می‌کنند که مرور نمی‌باشد و الا در صورت التفات و تنبیه قبول می‌کنند لذا غسل احاطه نمی‌باشد بلکه مرور است. اگر شک کردیم ما قاعده طهارت را داریم.

^۱اینکه که می‌گوییم که باید منفصل شود منظور از شیء متنجس نمی‌باشد بلکه مراد انفصال از محل است لذا اگر آب از محل عبور کند به مقداری جلوتر و لو منفصل نشود این کفایت می‌کند. اگر شک کردیم که این انگشت را که داخل آب کردیم و تکان

دادیم و از آب خارج نکردیم، شک کردیم که غسل محقق شده است یا خیر؟ این شبهه مفهومی است که گفته شد در شبهات مفهومیه قاعده طهارت است. استصحاب نجاست جاری نمی شود.

ففي مثل البدن و نحوه

مما لا ينفذ فيه الماء يكفي صب الماء عليه و انفصال معظم الماء

یعنی لازم نمی باشد صد در صد آب جدا شود. اگر ما ها انفصالی شدیم یم گوئیم انفصال معظم ماء و اگر مروری شدیم می گوئیم مرور معظم الماء.

و في مثل الثياب و الفرش

مما ينفذ فيه الماء لا بد من عصره أو ما يقوم مقامه كما إذا داسه^۱ برجله

أو غمره بكفه أو نحو ذلك^۲

فقهها گفته اند که در اجسامی که آب داخلشان فرو می رود عصر و ما يقوم مقامه لازم است که به وجوهی استدلال کرده اند:

وجه اول وجه مرحوم خوئی:

ایشان می فرمایند اصلاً عصر موضوعیت ندارد بلکه از باب مقدمیت است. لذا عصر از باب مقدمیت انفصال است و به انفصال هم مفهوم غسل صدق می کند. خوب پس خود عصر موضوعیت ندارد بلکه هر چه موجب انفصال محقق مفهوم غسل شود، می تواند جایگزین عصر شود. لذا می تواند به بند آویزان کند تا معظم آب بیرون بیاید یا به هر طریق دیگر خارج شود.

^۱ یعنی با پایش بکوبد.

^۲ مثل چرخاندن در هوا.

البته عصر یا هر چه که موجب انفصال باشد، به هر ترتیبی نمی تواند محقق انفصال و غسل باشد لذا اناء را بشوئیم و بگذاریم که آب آن بخار شود این دیگر ظاهراً صدق نمی کند که غسلته.

^۱ اینکه گفته اند که عصر نیاز است اعم از این است که ظاهرش نجس شود یا باطنش نجس شود. اگر خنزیر و کلب از روی گلیم رد شود با پای تر یا گلیم تر باشد، در اینجا ظاهر نجس شده است باز باید در مقام تطهیر عصر کرد.

خوب دقت کنید که برای شستن لباس اول من آن را داخل آب فرو می برم و بعد بیرون می کشم و بعد عصر آن. در اینجا کدام داخل در مفهوم غسل است؟ ما قائلیم که همان ورود غسل است اما اخراج و عصر جزء مقوم غسل نمی شود بلکه به نظر می رسد که بیرون آوردن نه شرط است و نه جزء اما عصر شرط است ظاهراً اما جزء نمی باشد. یعنی این عصر و اخراج موجب اتصاف آن ایراد در آب به غسل می شود. مرحوم خوئی که فرموده اند انفصال محقق است فرموده اند که شرط است یا جزء و اگر شرط است شرط موخر است یا مقارن.

اگر گفتیم که تمام نکته در انفصال است نه در عصر. انفصال فعل من &&&

وجه دوم:

به مقتضای اصل می گوئیم عصر نیاز است. اگر عصر باشد ما مطمئنیم که طاهر است چرا که اگر به این صورت دیگر طاهر نشود معنایش این است که تطهیر دیگر ممکن نبوده است با اینکه از ضروریاتی است که در شریعت تطهیر می کردند و طاهر می شده است. اما در صورت عدم عصر شک می کنیم که طاهر است یا نجس است، استصحاب می گوید که نجس است.

وجه سوم:

گفته اند علت اعتبار عصر این است که غسلاله نجس است و تا غسلاله نجس جدا نشود طهارت دیگر معنا ندارد. این وجه سوم با کلام آقای خوئی یک مبنا دارد و آن اینکه انفصال معتبر است. اما در وجه دوم احتمال می دهیم که خود عصر مقوم غسل باشد یا خیر در روایت آمده است و این عصر تعبدا معتبر باشد. لذا انفصال هم که باشد شک می کنیم.

وجه چهارم:

در قذارتهای عرفی با عصر است که این قذارت از بین می رود و این مطلب باعث می شود که روایات غسل ممنصرف شود که عصر نیاز است. &&&

وجه پنجم:

امام در روایت بین صب و غسل انفکاک کرد و اگر مجرد انفصال یا فراگرفتن آب کفایت کند، دیگر بین صب و غسل فرقی نمی باشد. خصوصیتی که باید تفاوت این دو می شود که ظاهر کلام امام است، عصر است.

این وجوه ذکر شده است و تمام این وجود سر این کلمه غسل است یعنی این شقوق را باید نگاه کنیم که کجا صدق غسل می کند؟ بدون عصر این صدق غسل محقق است؟

اگر هر چه فکر کردیم به جایی نرسیدیم این معانی خیلی پیچیده است که همینکه فکر می کنی معنا پنهان می شود. در مورد معانی باید کمی فکر کنیم و رد بشی و اگر زیاد فکر کنی معنا مبهم تر می شود.

جریان حاکم مریض و گیاه و خرگوش.

این معنای ارتکازی از غسل که داریم که در مورد این جایی که عصر باشد، حتما غسل است.

ما می گوئیم که یک چیزی مثل عصر در امثال فرش و لباس که داخل آن آب نفوذ می کند، نیاز است. اما بدون عصر و امثال آن مشکوک است که صدق غسل کند.

اما اگر شک کردیم به نحو شبهه مفهومیه نزد آقایان و شبهه معنایی در نزد ما قاعده طهارت را داریم و مشهور قاعده استصحاب نجاست را دارند.

لذا در بعضی از امثله شک داریم که غسل صدق می کند اما این شک ما خوش عاقبت است و نتیجه باز طهارت است. لذا فقط احراز عدم غسل، به درد ما می خورد که دیگر شک نداریم که نجس است اما در صورت شک در تحقق غسل باعث طهارت لباس می شود.

۱... و لا يلزم انفصال تمام الماء^۱....

وجه اول: یکی اینکه در مفهوم غسل که در روایت آمده است، موثر نمی باشد. وجه دوم: سیره قطعیه است که در آن زمان صبر نمی کردند که تمام ماء خارج شود و بعد مشغول نماز خواندن یا غذا خوردن شود. یعنی احتمال نمی دهیم که اینطور بوده باشد.

اینجا جای قاعده عسر و حرج نمی باشد چرا که این قاعده فقط احکام تکلیفی را بر می دارد نه احکام وضعیه را و نجاست و طهارت حکم وضعی است.

۲... و لا يلزم الفرق^۲ و الدلک^۳

در مفهوم غسل معتبر نمی باشد اما روایتی داریم در دلک داریم:

وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۹۴

^۱ دو شنبه ۹۴/۱۱/۲۶.

^۲ هم در آنها که آب در آن نفوذ می کند و هم نمی کند.

^۳ مالیدن.

^۴ ساییدن.

۴۲۷۲- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّنِّ يَكُونُ فِيهِ الْخَمْرُ هَلْ يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ خَلٌّ أَوْ مَاءٌ كَامَخٌ أَوْ زَيْتُونٌ قَالَ إِذَا غُسِلَ فَلَا بَأْسَ وَ عَنِ الْإِبْرِيقِ وَ غَيْرِهِ يَكُونُ فِيهِ خَمْرٌ أَوْ يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ مَاءٌ قَالَ إِذَا غُسِلَ فَلَا بَأْسَ وَ قَالَ فِي قَدَحٍ أَوْ إِنَاءٍ يُشْرَبُ فِيهِ الْخَمْرُ قَالَ تَغْسِلُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ سُئِلَ أَنْ يُجْزِيَهُ أَنْ يَصُبَّ فِيهِ الْمَاءُ قَالَ لَا يُجْزِيهِ حَتَّى يَدْلُكَهُ بِيَدِهِ وَ يَغْسِلَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.^۲

در اینجا احتمال عرفی است اینکه امام فرمودند دلک کنید بخاطر این است که شراب مثل شربت است ته نشین می شود و می خشکد لذا با آبريختن نمی رود. خصوصا در زمان امام شیشه متعارف نبوده است و تمام ظرفها سفالی و چوبی بوده است و اینها چون صاف نبودند بیشتر در آن شراب می مانده است و ته نشین می شده است.

لذا این نکته عرفی مانع از این می شود که بگوییم که در مفهوم غسل معتبر است. ضمن اینکه بعد از آن آمده است یغسله ثلاث مرات که این نشان دهنده این است که مقدمه غسل است نه مقوم آن.

فهم عرفی است که دلک خصوصیتی ندارد و فرک هم مثل دلک است.

إِلَّا إِذَا كَانَ فِيهِ عَيْنُ النَجَسِ أَوْ الْمُتَنَجِّسِ

چون فرض این است که این عین یا مانع از رسید آب ه محل آن عین می باشد یا اینکه اگر مانع هم نباشد باز با برخورد آب به آن محل چون برخورد با عین دارد، متنجس می شود دوباره.

۱ (۴) - الکافي ۶ - ۴۲۷ - ۱، و التهذيب ۱ - ۲۸۳ - ۸۳۰، آورده أيضا في الحديث ۱ من الباب ۳۰ من أبواب الاشربة المحرمة.

۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

...و في مثل الصابون و الطين و نحوهما

مما ينفذ فيه الماء و لا يمكن عصره فيطهر ظاهره بإجراء الماء عليه

و لا يضره بقاء نجاسة الباطن على فرض نفوذها فيه...

مرحوم سید از کسانی است که فتوایش این است که مثل صابون را باطنش را با آب قلیل نمی تواند تطهیر کرد. لذا ظاهر را تطهیر می کنی اما باطن بر نجاست باقی می ماند الا بالماء الكثير.

بعضی فرموده اند که ظاهر صابون را هم با ماء قلیل نمی توان طاهر کرد و بعضی گفته اند که باطن و ظاهر را می توان با ماء قلیل تطهیر کرد.
لذا سه قول شد:

قول اول: ظاهر و باطن را می توان با ماء قلیل تطهیر کرد. مانند مرحوم خوئی.

قول دوم: ظاهر و باطن را نمی توان تطهیر کرد.

قول سوم: ظاهر تطهیر می شود و باطن تطهیر نمی شود. سید از این دسته می باشد.

^۱ ما از کسانی بودیم ه قبول کردیم در مورد اشیائی که آب در آن نفوذ نمی کند مرور نیاز است و این مقدار در غسل کفایت می کند اما در مورد فرش و اینها عصر نیاز نمی باشد و صرف مرور کفایت نمی کند باید یک نحو دلک و فشاری باید انجام شود تا عنوان غسل صدق بکند.

اما در مثل صابون در آب کثیر بحثش می آید اما در ماء قلیل سید قائل است که ظاهر طاهر می شود بخلاف باطن. به جهت اینکه در غسل به ماء قلیل عصر معتبر است لذا غسل صدق نمی کند و اصلاً نمی توان این را غسل کرد.

بعضی مثل مرحوم خوئی گفته اند که هم ظاهر و هم باطن طاهر می شود گفته اند در اشیائی که قابل عصر باشد غسل به عصر است اما آنهایی که نفوذ می کند اما قابل عصر نمی باشد صرف نفوذ صدق غسل می کند.

قول سوم این بود که نه ظاهر و نه باطن طاهر نمی شود. باطن طاهر نمی شود چون عصر محقق غسل است و ظاهر هم طاهر نمی شود که ظاهر متصل به باطن است و وقتی باطن نجس باشد به ظاهر سرایت می کند.

مختار ما مختار مرحوم خوئی است. اگر مثل حصیر و صابون که باطنش آب نفوذ می کند هم ظاهر و هم باطن طاهر می شود به همان وجهی که مرحوم خوئی فرموده ان که مفهوم غسل عرفی و نسبی است در جاییکه امکان عصر نمی باشد، به صرف نفوذ مفهوم غسل صدق می کند. البته این صدق است و لو صدق مرور هم نباشد و اگر شبهه هم شود قاعده طهارت را داریم.

و أما في الغسل بالماء الكثير

فلا يعتبر انفصال الغسالة

در جاییکه ماء به داخل نفوذ نمی کند مثل اینکه دست متنجس را داخل آب کردیم و قبل از خروج این صدق غسل می کند و دست طاهر می شود.

ولا العصر

درجائیکه آب نفوذ می کند و امکان عصر هم است ایشان می فرمایند که غسل صدق می کند بدون عصر یعنی فرش را داخل ماء ببری طاهر میشود و عصر نیاز نمی باشد.

ولا التعدد

ایشان در اناء و بول و متنجس به ولوغ کلب و جرز و خنزیر و خمر تعدد را شرط نمی دانند در ماء کثیر.

می فرمایند که یکبار کفایت می کند.

و غیره

این «غیره» را سید ذکر نکرده اند اما یکی از آنها می تواند این باشد که در ماء قلیل داریم که باید ماء بر متنجس وارد شود اما در ماء کثیر ورود ماء شرط نمی باشد.

البته تعفیر از مثالهای «و غیره» نمی باشد، چرا که سید در قبل فرمودند که تعفیر در ماء کثیر هم شرط است

بل بمجرد غمسه في الماء بعد زوال العين يطهر

ایشان ماء کثیر را از باب غلبه فرموده اند اما در غیر آن مثل ماء البئر و ماء نهر و ماء المطر که آب تشت که باران می بارد یا ماء ملحق به نهر مثلاً اگر یک آب قلیلی که کنار رودخانه که متصل به نهر است که ماء جاری نمی باشد و ماء کر هم نمی باشد جاری نیست چرا که جریان ندارد و ماء کر نمی باشد بخاطر اینکه مجموع ماء نهر و ماء قلیل ماء کر نمی شود که در نظر سید مطهر است و لو کثیر نمی باشد. لذا مراد سید می شود ماء معتصم.

ما همه مائها را کثیر می دانیم و دیگر ماء المطر و خودمطر را معتصم می دانیم یعنی غیر این دو ماء اخیری دیگر مائها هم باید کثیر باشند تا معتصم باشند و اگر قلیل باشند معتصم نمی باشند.

این سه مطلب: انفصال غساله و یکی عصر و یکی تعدد را باید جدا بحث کنیم که دلیل اعتبار اینها چه می باشد که شامل اینها نمی شود.

۱ اما انفصال الغسالة:

ما گفתי که در ماء قليل اگر بخواهیم اجسامی را تطهیر کنیم که ماء در آن نفوذ نمی کند باید غسالة جدا شود ایشان می فرمایند که در تطهیر به ماء كثير انفصال نیاز نمی باشد یعنی به مجرد ورود در ماء طاهر می شود بدون بیرون آوردن از آب.

در بیان مرحوم سید دو احتمال است:

یک: به مجرد وصول ماء كثير به متنجس، طاهر می شود یعنی فرق نمی باشد بین الغمس و الوری. یعنی چه دست را داخل آب کنید هنوز تکان ندهد این دست طاهر می شود و اگر ماء را روی دست ریختید به مجرد وصول طاهر می شود و نیاز نمی باشد که غسالة جدا شود.

احتمال دوم:

مراد سید این نمی باشد ه به مجرد وصول ماء كثير طاهر می شود ایشان می گویند که در ماء قليل برای تطهیر ورود ماء شرط می باشد اما در ماء كثير دو روش است یکی روش ورود و یکی روش غمس. ورود یعنی که ماء را روی دست بریزیم و غمس یعنی فرو بردن متنجس در ماء.

یعنی این کلام سید ناظر به این است که در ماء كثير نیاز به ورود نمی باشد و غمس هم مطهر است. اما در ماء كثير انفصال هم شرط می باشد اما در غمس انفصال با اتصال همراه است. هر مقدار که وارد ماء شود، ماء جابه جا می شود یعنی ماء اول در ثانیه اول در جایی از دست بود که با حرکت دست در ثانیه دوم ماء از جای اول حرکت می کند و منفصل می شود و این انفصال است.

چسبانی خصوصیت مال غمس است نه مال فرق بین ماء كثير و ماء قليل نمی باشد.

فرق بین این دو نظر کجا پیدا می شود؟

اگر دست را زیر شیر گرفتیم و آب را باز کردیم و بستیم اما آب در کف دست ماست.

طبق نظر اول این دست طاهر است اما در احتمال دوم دست طاهر نمی باشد. چرا که انفصال قهری که در غمس است در اینجا محقق نشد.

مراد سید کدام است؟ وصولی می باشند یا خیر انفصالی هستند؟

الله اعلم بالصواب. ما نمی دانیم مراد سید چه بوده است.

فکیف کان مهم نمی باشد. مهم این است که آیا به مجرد غمس کفایت می کند یاخیر؟

این که در روایات است مطهر متنجس غسل بماء است یا وصول الماء است؟ در روایات به مناسبت حکم و موضوع غسل به ماء است نه وصول الماء. در ماء جاری و مصر و بئر هم داریم در ماء کر هم داریم. لذا در مورد ماء قلیل فقط نیامده است. لذا وصل به ماء کفایت نمی کند.

می رویم سراغ ماء قلیل گفتیم که در غسل صرف احاطه و وصل به ماء &&& را نمی گویند بلکه مروری هم می خواهد اینجاست که گفته می شود «غسله». اما در ماء کثیر به مجرد مرور در آب که به غمس هم حاصل می شود کفایت می کنند؟ می گوئیم که به مجرد مرور در آب صدق می کند و غسل است. اگر شک کردیم که به مجرد ورود غسل و مرور در داخل آب غسل صدق می کند یا خیر به نحو شبهه مفهومی که در اینجا استصحاب نجاست جاری نمی شود و مجرای طهارت است لذا در حال نماز اگر متوجه نجاست دست شد می تواند فرو در آب کرده و نماز را ادامهداد و نیاز نمی باشد که دست را خارج کند. اما در جاییکه دست را زیر شیر بگیرد و آب را بازو بسته کند و ماء منفصل نشود در اینجا با ماء قلیل فرقی نمی باشد اگر در قلیل صدق غسل کرد در کثیر

هم این می باشد و اگر صدق نکند در ماء کثیر هم این طور است و اگر شک شد در اینجا که غسل صدق می کند یا خیر؟ مجرای قاعده طهارت است.

احتمال دارد که دیگران هم که انفصال را شرط دانسته اند، مرادشان انفصال از متنجس نباشد بلکه انفصال از محل باشد که همان معنای مرور ما می باشد.

^۱ اما این که عصر معتبر نمی باشد .

تارة دلیل عصر اجماع است که دلیل لبی است و قدر متیقن در غسل به ماء قليل است. اما اگر گفتیم که محقق غسل ست فرقی نمی باشد بین ماء کثیر و ماء قليل که البته ما گفتیم که عصر نیاز نمی باشد بلکه یک کاری باید انجام شود مثل دست کشیدن یا مالیدن

لذا به نظر می رسد که که ایشان اجماعی بوده اند.

اما تعدد:

مثل غسل اناء و ولوغ کلب و ولوغ خنزی رو اناء خمر و مثل اناء که در آن موش صحرائی مرده است.

ببینیم که چرا در ماء کثیر تعدد نیاز نمی باشد

یکی از موارد تعدد بول بود.

در بول مشهور گفته اند اگر بدن یا لباس متنجس به بول شد تعدد نیاز است و دلیل اینها روایتی بود که گفته بود اغسله فی الممرن مرتین خوب آب ممرن قليل است و بعید به نظر می رسد که ممرنی باشد که کثیر باشد آب آن و اگر هم باشد نادر است و دلیل داشتیم که هر متنجسی با یکبار شستن طاهر میشود که در ماء کثیر رجوع به آن ادله می کنیم.

اما در اثناء هم روایت بود که مربوط به ماء قليل بود که آب داخل کوزه را سه بار بگرداند و بیرون بریزد و آب داخل کوزه قليل است نه کثیر.

اما راجع به خمر و ولوغ کلب و خنزیر و جرز.

در فقه گفتیم که اگر یک فردی غالب باشد و یک فردی اندک باشد این عرفی است ما صحبت کنیم و قید نیاوریم که بخواهیم نادر را خارج کنیم خوب در آن زمان ماء کر نادر بوده است و خوب عرفی بوده است که به قليل قید نزنند. ماء بئر بوده است و عرفی نبوده است که داخل بئر بروند و لباس بشویند. روایات مربوط به امام باقر و امام صادق علیه السلام که در مدینه بوده اند نه در جاهای دیگر که ماء کثیر زیاد بوده است و عرفی هم می باشد که ما به سوال سائل جواب دهیم نه جوابی دهیم که شامل همه آبهایی شود که حتی در آنجا هم نمی باشد.

لذا از عدم قید اطلاقی نمی توان نتیجه گرفت یا انصراف دارد یا لا اقل اجمال دارد لذا ما تعددی نشدیم اما اگر تعددی می شدیم در ماء کثیر قائل به وحدت و عدم تعدد می شدیم.

این نسبت به موارد تعدد که یا روایات مختص به قليل است مثل بول و اناء که یا مختص به ماء قليل نمی باشد که غیر بود که اینها ولو مختص به قليل نبود اما یا انصراف به ماء قليل دارد و یا لا اقل اجمال دارد که شامل قدر متیقن که ماء قليل باشد می شود و در ماء کثیر یکبار کفایت می کند.

و یکفي في طهارة أعماقه

إن وصلت النجاسة إليها نفوذ الماء الطاهر فيه في الكثير

ایشان می فرمایند که اگر مثلاً کوزه ای نجاست به داخل نفوذ کند کفایت می کند که در ماء کثیر قرار داده شده است تا به اعماق نفوذ کند این به همان روایات که هر متنجسی به یکبار غسل طاهر می شود طاهر می شود &&&

ولا يلزم تجفيفه أولاً

&&&

نعم لو نفذ فيه عين البول مثلاً مع بقاءه فيه يعتبر تجفيفه بمعنى عدم بقاء

مائته فيه

&&&&

بخلاف الماء النجس الموجود فيه فإنه بالاتصال بالكثير يطهر

&&&

فلا حاجة فيه إلى التجفيف

ما مجرد اتصالي در

مسألة ۱۷: لا يعتبر العصر و نحوه فيما تنجس ببول الرضيع

وإن كان مثل الثوب و الفرش و نحوهما بل يكفي صب الماء عليه مرة

على وجه يشمل جميع أجزائه

در سابق داشتیم که اگر در قابل نفوذها که نجس شده است، عصر نیاز است. الان یک چیز را می خواهند استثناء کنند جایی است که آن شیء به بول رضیء است که آبی بریزند که به تمام اجزاء متجسس برسد، ولی عصر نیاز نمی باشد رضیع باید تغذیه او به

شیر است یعنی یا اصلاً چیز دیگر نمی خورد یا اگر می خورد به حدی کم باشد که کالعدم باشد.

اگر لباسی که بچه در آن ادرار کرده است همینکه آب قلیل از روی آن ریختیم که آب به تمام اجزاء بولی آن رسید لازم به عصر نمی باشد.

این مسئله را قبلاً سید فرموده بودند: در مسئله ۴ فرموده بودند: «و اما من بول الرضيع غير المتغذى بالماء فيكفي صب الماء مرتين». در آنجا گفته شد که روایاتی است که در این زمینه آمده است:

وسائل الشيعة؛ ج ۳؛ ص ۳۹۷

۳۹۶۷-۱-۱ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصَّبِيِّ يَبُولُ عَلَى النَّوْبِ قَالَ تَصُبُّ^۲ عَلَيْهِ الْمَاءَ قَلِيلًا ثُمَّ تَعَصِرُهُ^۳.

و رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ^۴.

درست است که در اینجا عصر آمده است اما از آن این عصری که محقق مفهوم غسل است را نفهمیدند چرا که در عصر محقق غسل لازم نمی باشد که این عصر در حین غسل باشد یا در آخر باشد بلکه این کلام امام ناظر به یک امر متعارف بوده است مثلاً اینکه فقیه بگوید که لباس را بشوی و پهن کن روی بند این معنایش این نمی باشد که روی بند انداختن محقق غسل است!!

گفته نشود که این کلام دنبال روایت دیگر است اما در تیکه اول این ثم تعصره را نفرمودند در حالیکه اگر اشاره به امر متعارف می باشد باید رد اولی هم بگوید چرا که اولاً نیاز نمی باشد که در هر دو یکجور جواب داده شود و این غیر عرفی نمی باشد مثل

۱ (۴) - الکافی ۳- ۵۵- ۱، و التهذيب ۱- ۲۴۹- ۷۱۴، و تقدم صدره في الحديث ۴ من الباب ۱ من هذه الأبواب.

۲ (۵) - في المصدر - يصب.

۳ (۶) - وفيه - يعصره.

۴ (۷) - الاستبصار ۱- ۱۷۴- ۶۰۳.

۵ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

اینکه در مورد خوردن گوشت مار گفته شود که حرام است و در خوردن گوشت قورباغه گفته شود جایز نمی باشد این غیر عرفی نمی باشد و ضمن اینکه این روایات نقل به معنا است لذا راوی فهمیده است که این اشاره به امر متعارف است لذا ممکن است که حذف کرده است.

البته می توان اشکال کرده که این روایات نقل به معنا می باشد لذا ممکن است که «ثم» در کلام راوی آمده باشد و او اضافه کرده باشد لذا مشخص نشود که ناظر به امر متعارف است اما در عین حال عصر محقق غسل را هم نمی توان استفاده کرد چرا که روایت می شود مجمل و رجوع می شود به قاعده طهارت.

صحیح حلی:

بعد سید می فرمایند:

و إن كان الأحوط مرتين

وجه احتیاط:

در هیچ یک از روایات مرتین نیامده است و یک احتمال دارد که آن روایت اغسله فی المرن مرتین مقید این هم باشد یعنی این روایت در مقام تعدد نباشد بلکه کیفیت غسل است و مقید این باشد.

&&&

لكن يشترط أن لا يكون متغذيا معتادا بالغذاء ولا يضر تغذيه اتفاقا نادرا

چرا که خود امام فرمودند در صحیح حلی و ان كان قد اكل ...

و أن يكون ذكرا لا أنثى على الأحوط

در دختر بچه هم در عصر و هم در صب ایشان فتوا نداده اند و توقفی شده اند.

دلیل این است که عمده روایات در این باب همین دو روایت است روایت اولی بود عن الصبی یبول است که به دختر بچه صبی نمی گویند.

در روایت دوم که صحیحہ حلبی بود، سألت ابا عبد الله عن بول الصبی انما الکلام در اینجا دو نکته است که عرفیا الغاء خصوصیت می کند از صبی به این صورت که موضوعیت به صبابت نمی باشد بلکه به رضاعت می باشد لذا صبی خصوصیت ندارد.

نکته دیگر اینکه که صبی دو معنا دارد و یکی اینکه در مقابل جوان و نوجوان است یعنی به معنای بچه است.

نکته دوم را قبول نمی کنیم اما بعید نمی باشد که الغاء خصوصیت شود.

و لا یشرط فیہ أن یکون فی الحولین

بل هو كذلك ما دام یعد رضیعا غیر متغذو إن کان بعدهما

لازم نمی باشد که رضیع قبل از دو سالگی سنش باشد
دلیلش اطلاق روایت حلبی و حسین بن ابوالعلاء داشت بول الصبی داشت و نگفته شده است که صبی قبل از دو سال.

كما أنه لو صار معتادا بالغذاء قبل الحولین لا یلحقه الحكم المذكور بل

هو كسائر الأبول

كما اینکه اگر متغذی شد و لو قبل از دو سال، باز حکم دیگر ابوال را دارد به اطلاق دلیلی که قائل به تعدد بود.

در صحیحہ حلبی بود فأن کان قد اکل فاغسله بالماء. این را دقت کنید در این روایت اطلاق دارد که قد اکل و لو قبل از دو سالگی حاصل شود.

و کذا يشترط في لحوق الحكم

- أن يكون اللبن من المسلمة فلو كان من الكافرة لم يلحقه

اگر غیر مسلمان شیرش می دهد و لو مادرش نباشد و دایه اش باشد در اینجا صب کفایت نمی کند.

قبل از ورود به دلیل یک نکته ای گفته شود:

سید قائلند که کفار مطلق از اعیان نجسه می باشند و قائلند که شیرشان هم نجس است. کما این که شیر خوب و کلب هم نجس است. حیوان نجس در نظر سید انسان غیر مسلمان و خنزیر و کلب می باشد.

شیر از اجزاء نمی باشد اما به دو بیان آ» را نجس می دانند:

از اعیان نجسه است.

از متنجسات است.

از روایتی استفاده کرده اند که در اعیان نجسه، ملحقات آنها هم نجس العین است.

دلیل سید:

انصراف روایت است یعنی در روایت انصراف دراد به موارد غالب که شیر انسان مسلمان است.

مناقشه:

مبنائی:

ماها قائلیم که کافر طاهر است مطلقا مثل مشهور بین متأخرین که در بحث اعیان نجسه بحث شد. کما اینکه مرحوم صدر قائل می باشند که مطلق کافر طاهر است.

بنائی:

ظاهرا نکته ای برای انصراف نمی باشد بلکه کافر نجس است و شیرش هم نجس است، اگر این را هم قبول کنیم این وجهی برای انصراف ندارد به این که بگوییم که منصرف به رضیعی است که شیر طاهر شرب می کند یعنی غلبه بیرونی انصرافی نمی سازد.

مضافا اشکال دیگری است که اگر گفتیم که کافر نجس است دلیلی نمی باشد که شیر آنها نجس باشد، بلکه اگر دست یا اعضای خارجی بدن برخورد کند متنجس می شود و دلیل نداریم که در باطن نجس می شود و باطن منجس باشد یا شیء متنجس شود در باطن. و فرض این است که از باطن به باطن بدن بچه منتقل می شود.

البته ممکن است که از آن روایت که گفته بود که شیر برای دختر از مثانه مادر عبور می کند لذا نجس می شود اما پسر اینطور نمی باشد، استفاده کرده اند که این حکم متعلق به شیر طاهر است لذا در اینجا که لبن نجس یا متنجس است این حکم کفایت صب را ندارد.

و کذا لو کان من الخنزيرة

ظاهرا این متداول بوده است چرا که در روایات زیاد آمده است.

دلیل: رضیع به کسی می گویند که شیر زن می خورد نه کسی که شیر می خورد لذا این مورد داخل در «قد أكل» می شود که خود روایت گفته شده است که باید غسل کند. ظاهر کلام سید این است که این را هم از همان بابی گرفته است که شیر کافر این حکم را نداشت و دلیل آن هم نجاست لبن بوده است چرا که فرموده اند و «کذا...».

العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج ۱، ص: ۱۱۵

۸ مسألة إذا شك في نفوذ الماء النجس في الباطن

في مثل الصابون و نحوه بنی علی عدمه

صابون در ماء نجس بوده است مثلاً یکساعت است ظاهرش را تطهیر کرد و نمی داند ه ماء نجس به باطن سرایت کرده است یا خیر؟

ما در اینجا استصحاب طهارت باطن داریم و یک استصحاب عدم نجاست داریم که قبل از افتادن در این آب طاهر و نجس نبوده است و الان هم این طور است و یک قاعده طهارت هم داریم.

آیا این سه اصل با هم جاری می شود یا خیر بعضی جاری می شود؟

باید ببینیم که موضوع در دلیل چه می باشد عدم نجاست است یا طهارت؟

اگر استفاده کردیم که طهارت لباس شرط است یا عدم نجاست است این در اجرای اصل به ما کمک می کند و لو به حسب عالم تکوینی یکی می باشد هر عدم نجسی طاهر است و هر طاهری نجس نمی باشد.

اما در جریان این که موضوع چه می باشد اثر دارد.

قاعده طهارت با اصل موافق خو هم عرض جاری می شود استصحاب عدم نجاست و طهارت با این دو منافاتی ندارد لذا قاعده طهارت با هر کدام که باشد جاری می شود.

كما أنه إذا شك بعد العلم بنفوذ في نفوذ الماء الطاهر فيه بنى على

عدمه فيحكم ببقاء الطهارة في الأول وبقاء النجاسة في الثاني

بعد از اینکه در ماء نجس بود، و یقین به رسیدن ماء نجس به باطن کردیم، داخل ماء کر می گذارد و نمی داند که ماء معتصم به باطن رسیده است که طاهر شود یا خیر نرسیده است.

در اینجا استصحاب عدم تحقق غسل به ماء طاهر را دارد که استصحاب می گوید که غسل نشد.

قاعده طهارت محکوم استصحاب عدم غسل است و استصحاب بقاء نجاست است یکساعت قبل نجس بود استصحاب می گوید که الان هم نجس است. لذا در ما نحن فیه دو استصحاب جاری میشود چرا که شبهه موضوعیه است نه حکمیه و نتیجه می شود که این صابون محکوم به نجاست است.

مسألة ۱۹: قد يقال بطهارة الدهن المتنجس

إذا جعل في الكر الحار بحيث اختلط معه ثم أخذ من فوقه بعد برودته لكنه مشكل لعدم حصول العلم بوصول الماء إلى جميع أجزائه وإن كان غير بعيد إذا غلى الماء مقداراً من الزمان

&&& مولوکول روغن ابعاد دارد و هر چه بجوشانید آن مولوکول را جدا نمی کند و به اتم تبدیل نمی کند لذا روغن که به تمام ذراتش متنجس است، آب به تمام آنها نمی رسد و نهایتاً به ظاهر مولوکول می رسد، چرا که به محض این که یک قطره دم داخل روغن بریزد روغن بتمامه متنجس می شود.

بعضی از فقها مثل سید گفته اند که این روغن را اگر داخل آب بریزید و بجوشانید تا آب به تمام ذرات برسد این می شود طاهر.

ماء الکر گفت بخاطر اینکه کر معتصم است.

روغن وقتی جامد باشد بعد از سرد شدن آب دوباره جامد شده و روغن را می توان برداشت.

عده ای با سید مخالفت کرده اند و سه وجه بر این مخالفت ذکر کرده اند:

مخالفین گفته اند که هر چه هم بجوشد باز نجس است.

وجه طهارت:

در یک زمان معتد بهی که جوشیده شود یقین حاصل می شود که وصول الماء که در ماء معتصم شرط طهارت بود، حاصل شده است.

وجه نجاست:

وجه اول:

گفته اند که محال است که این آب به جمیع اجزاء برسد منتها برای وجه استحاله مطلبی گفته اند که ظاهراً بدرد ما نمی خورد چرا که در فلسفه گفته اند جزء لا یتجزء محال است یعنی دائماً ابعاد دارد و ظاهری و باطنی و به سطح فقط آب می رسد.

مناقشه:

سید هم قائل اسک ه جزء لا یتجزء نداریم اما ایشان قائلند که در اثر غلیان این ظاهر منقلب شده و باطن می شود و باطن ظاهر می شود و به همه جا می رسد.

وجه دوم که مرحوم خوئی فرموده اند:

متفطن این تغییر ظاهر و باطن بوده اند گفته اند که این ظاهر قطره کوچک مثلاً ظاهر می شود چرا که آب کر احاطه دارد و بعد این ظاهر رمی شود باطن، باطن دوباره ظاهر می شود و این باطن تدریجاً ظاهر می شود کما اینکه ظاهر تدریجاً باطن می شود. اما در اثر این تدرج دوباره ظاهر که متصل به باطنی است که هنوز ظاهر نشده است دوباره متنجس می شود و این عمل دائماً ادامه دارد. یعنی ظاهر که تدریجاً باطن می شود یعنی تدریجاً از اتصال به کر قطع می شود و به باطن متنجس که هنوز ظاهر نشده است، متصل است لذا متنجس می شود.

مناقشه:

این مطلب اگر اینطور هم باشد، ما متنجسه‌های مع الواسطه ای پیدا می کنیم مثلاً قائلند که متنجس دوم منجس نمی باشد و ایشان متنجس سوم را منجس نمی داند خوب

در روغن به نص گفتیم که همه متنجس اول می باشند چر که امام فرمودند: همه روغن نجس می شود. خوب اجزائی که طاهر شد و بعد متنجس شود می شود متنجس دوم و متنجس دوم دیگر متنجس نمی باشد. حتی اگر متنجس دوم هم متنجس باشد باز بعد از تنجس دوم و سوم به باطن می شود متنجس سوم که دیگر متنجس نمی باشد.

مرحوم صدر قائلند اگر متنجس اول مایع باشد، متنجس دوم هم متنجس است.

در اینجا طبق مبنای ما غسل حاصل می شود چر که غسل را نسبی می دانیم.

وجه سوم:

هیچ زمانی علم حاصل نمی شود که آب به تمام اجزاء متنجس رسیده است یا خیر؟ وقتی شک داریم استصحاب نجاست می کنیم. حکم به نجاست ظاهریه می شود. مختار خودمان در مسئله:

اولا وقتی می گوییم که روغن نجس می شود چیزی به نام روغن نداریم این مایع عبارت است از هزاران مولوکول ها که کنار هم قرار می گیرد. آیا ظاهر و باطن متنجس می شود یا خیر فقط ظاهر نجس می شود؟ ما دلیلی نداریم که به ظاهر و باطن نجس شود و فقط ظاهر متنجس می شود اما در اثر جوشیدن ظاهرا روغن مولوکول مولوکول نمی شود لذا یقین به وصول ماء به تمام روغن برای ما حاصل نمی شود و اگر شک هم کردیم مجرای استصحاب نجاست می شود. اگر جدا شوند و یقین کنیم که به همه رسیده، است می شود طاهر.

لذا ماقائل به نجاست روغن می باشیم.

۱

مسألة ۲۰: إذا تنجس الأرز أو الماش أو نحوهما

يجعل في وُصلة ويغمس في الكر وإن نفذ فيه الماء النجس يصبر حتى

يعلم نفوذ الماء الطاهر إلى المقدار الذي نفذ فيه الماء النجس بل لا يبعد

تطهيره بالقليل بأن يجعل في ظرف ويصب عليه ثم يراق غسالته ..

وُصله یعنی خرقة و پارچه. ایشان می فرمایند که در پارچه گذاشته شود و درون آب کر قرار داده شود تا زمانی که یقین حاصل شود که آب معتصم به همه اجزاء نجس برخورد کرده است. این طریق اول.

دلیل تطهیر راه اول:

ما گفتیم متنجس به غسل تطهیر پیدا می کند صحبت در این است که ه وقتی این هخود را داخل معتصم کردیم و بیرون کردیم غسل ظاهر محقق می شود و ظاهر طاهر می شود اما در باطن که مرور نمی باشد صدق محقق می شود مثل سید گفته اند که غسل صدق می کند.

کسانی که اشکال کرده اند گفته اند نفوذ ماء غسل نمی باشد.

اشکال دوم این است که ه وقتی داخل نخود آب نجس می باشد دخول در ماء کر باعث نمی شود که ماء نجس عبور کند و ماء طاهر جایگزین شود لذا قائل می باشند که باید خشک شود که ماء نجس منعدم شود و بعد داخل در معتصم شود. خشک شدن از باب مثال است یعنی هر کاری که باعث خروج ماء متنجس شود، انجام شود.

در اشکال دوم غسل هم صدق نمی کند بله اگر ماء داخل نخود طاهر شود، غسل صورت ممکن است صورت بگیرد. اما در اشکال اول اصلاً و لو آب داخل طاهر هم شود، باز متنجس طاهر نمی شود چرا که غسل صدق نمی کند چرا که مروری و انفصالی صورت نگرفت.

پس دو اشکال شد.

مناقشه:

این دو اشکال اصلاً وارد نمی باشد.

اشکال دوم اصلاً وارد نمی باشد چرا که آب متنجس به مجرد اتصال به ماء معتصم طاهر می شود و درست است که آب طاهر وارد نمی شود اما متصل به ماء معتصم می شود و می شود طاهر.

اما اشکال دوم هم وارد نمی باشد. این مناقشه ریشه اش کلام مرحوم آقا رضا همدانی است که گفته اند که مفاهیم طبق موارد مختلف فرق می کند. مثلاً حرکت برای مریض جلوی ورود انسان محترم، احترام است و همین حرکت و بلند نشدن برای انسان سالم هتک است. این مسئله را مرحوم آقا رضا همدانی خیلی تأکید می کرد و مرحوم خوئی از این کلام ایشان استفاده می کرد یعنی در اینجا عرفاً در مورد نخود و امثال آن، غسل است اما در مورد دست این مقدار غسل صدق نمی کند. یعنی در اینجا می گویند غسل ظاهره بالمرور و غسل باطنه و لو لم يتفق المروور. یعنی در جایی که مرور محقق نمی شود الا بالصعوبة غسل صدق بکند بالنفوذ.

لذا در وضوء و غسل جبیره صحتش علی القاعدة است یعنی در آنجا در مورد این شخص که مانعی که برداشتن آن صعوبت دارد، غسل وجه و بدن صدق می کند و می شود علی القاعدة و روایتی که در مورد جبیره آده است تعبد نمی باشد و علی القاعدة است.

این نسبت به طریقه اول سید که ما قبول کردیم.

در این مسئله نظرات دیگری هم می باشد که اصلاً طاهر نمی شوند و بعضی گفته اند که باید گذاشته شود که خشک شوند و این دو راه را اجرا کرد.

طریقه دومی که سید فرموده اند این است که ما این را در ظرفی قرار دهیم و بعد از این آب قلیل درون ظرف ریخته و بعد از یقین به نفوذ ماء به قسمتهای متنجس، ماء قلیل را خالی می کنیم. این اشیاء باطنشان می شود طاهر.

۱ دلیل این فرمایش سید چه می باشد؟

ما در اینجا چه کردیم؟ باطن و ظاهر نخود که نجس بود که به مجرد ریختن آب روی این نخودها آب و ظرف می شود متنجس تا اینجا یک متنجس داشتیم الان سه متنجس داریم چرا که ماء قلیل است و آب قلیل معتصم نمی باشد و در برخورد با متنجس می شود متنجس. ظرف هم همینطور با برخورد با ماء متنجس می شود متنجس.

سید می فرمایند که صبر می کنیم که این ماء قلیل به باطن برسد بعد که رسید این آب را خالی می کنیم وقتی خالی نکردیم، نخود ظاهر و باطنش طاهر می شود و ظرف هم می شود طاهر. می رویم سراغ آب روی زمین که غساله در اصطلاح به آن می گویند که سید در آن احتیاطی می باشد یعنی فتوا به طهارت نمی دهد. شخص عامی یا باید احتیاط کند یا باید بروزد سرالغ مجتهدی که می گویند این آب طاهر است.

اشکال نشود که ماء قلیل چطور به مجرد انفصال طاهر یا مشکوک می شود چرا که اینها یعنی نجاست و طهارت امور اعتباری است و به اعتبار شارع بستگی دارد. شارع بعد از انفصال آب، برای نخود و تشت اعتبار طهارت می کند و در مورد غساله اعتباری غیر از قبل از آن می کند.

یک مقدار غیر عرفی می باشد اما وقتی دلیل داریم مشکلی نمی باشد.

دلیل این نحوه تطهیر چه می باشد؟

این را دقت کنید فقهاء قائل ند که باری تطهیر یک متنجس در مطلق ماء، سه راه است اما در مورد ماء قلیل می گوئیم: مثلاً دست من که متنجس است برای تطهیرش سه راه است:

۱ یکشنبه ۹۵/۱/۲.

راه اول: ریختن ماء قلیل روی آن تا ماء خود به خود از آن عبور کند که صدق می کند ه این شیء را غسل کردم.

راه دوم: دست را داخل کاسه آب کنم و دریاورم که غسل محقق می شود .

راه سوم: این کاسه را قبل از اینکه آب داشته باشد دست را داخل کاسیه قرار دهم و روی آن آب بریزم و بعد آب کاسه را خالی کنم.

راه چهارم: دست را داخل کاسه گذاشته و ماء روی آن ریخته شود و بعد دست را در بیاورم.

ما در روایات داریم که شیء نجس را اغسله یعنی آن را بشوید . اگر ما بودیم این روایت اغسله، هر چهار قسم را می گرفت یا هر چهارتا را می گرفت باطلاقه؟

فقهاء می گویند که یک قسم را بیشتر نمی گرفت که قسم اول باشد یعنی ریختن ماء قلیل روی آن. در ارتکاز این است که غسل در صورتی است که مائی باشد که قذارت را با خود با عبور ببرد اما در سه قسم دیگر در واقع آ» را در آب فرو میکنند قذارت جایی نمی رود.

در قسم سوم مکشی است و عبور نمی باشد.

فقهائیک صورت دیگر را قبول کرده اند که صورت سوم باشد که آب کاسه را خالی می کنیم.

این را به دودسته از روایات قبول کرده اند.

روایات در جره وارد شده است که کوزه که نجس شده است کوزه را داخلش آب کن و بچرخان و بیرون بریز.

یکی هم روایت در متنجس به بول است که اغسله فی المرن مرتین.

لباس متنجس به بول را دو بار بشوی.

مرکن یعنی تشت ما اگر بخواهیم یک لباسی را در تشت بشوییم سه راه دراد یکی اینکه تشت را آب کنیم و لباس را داخل آب کرده و در بیارویم و راه دیگر این است که آب را روی تشت بریزیم و بیرون بیارویم و راه سوم این اسکمه در تشت آب لباس را داخل کرده و آب تشت را خالی کنیم.

فقها از این اغسله فی المرکن مرتین گفته اند که آب را روی آن بریزی در تشت و آب تشت را خارج کنی . این بخاطر این است که غسل یعنی ورود ماء و بردن قذارت و این مقدار مکث که باعث عبور نمی شود این بخاطر این است که خود امام فرمودند.

یعنی به همین مقدار مکث از ارتکاز دست بر می داریم.

خوب سید هم بخاطر این امر این فرمایش را دارند یعنی آب را روی نخود می ریزیم و بعد از وصول به باطن و جاهای متنجس خالی می کنی و بعد از انفصال ماء می شود، طاهر و غسله فی المرکن صدق می کند.

این حرف مبتنی بر مبانی است که باید هر یک از آنها را بپذیریم که با مناقشه در یکی از آنها دیگر لازم نمی باشد این حرفها را بزنیم.

ما مناقشات عدیده ای داریم:

اول: ما در مسئله اول قبول نکردیم که اغسله منصرف به قسم اول است خیر همه اقسام را می گیرد. می توانیم برای غسلش به یکی از چهار صورت عمل کنم.

دوم:

نکته دومی که با مشهور مخالفیم مشهور در مطهریت دائماً دلیل می خواهند یعنی اگر نخود را داخل آب بردیم و شک کردیم که این نحوه غسل کافی است یا خیر؟ مشهور گفته اند نیاز به دلیل داریم بر طهارت و اگر نداشته باشیم مرجع می شود استصحاب نجاست اما ما استصحاب را در شبهات حکمیه جاری نمی داریم لذا رجوع می کنیم به قاعده طهارت.

سوم:

ما ها از کسانی هستیم که ماء قليل را در برخورد با متنجس معتصم می دانیم و روایت اغسله فی المرن مرتین هم گفتیم که در مرتبه اول ماء متنجس می شود چرا که با عین برخورد کرده است و در مرتبه دوم دیگری عینی در کار نمی باشد لذا متنجس نمی شود.

وقتی نخود ها را در ماء قليل می ریزیم مثل این است که داخل ماء کر بریزیم. لذا علی القاعده کلام سید را قبول می کنیم اما در نظر سید باید مقدمات کامل باشد تا بتواند این حرف را بزند.

&&& اگر شک کردیم که این مقدار نفوذ ماء در داخل نخود که عصری و مروری هم صورت نمی تواند بگیرد که آیا غسل صدق می کند یا خیر؟ مرجع قاعده طهارت است.

۱... و يطهر الظرف أيضا بالتبع

فلا حاجة إلى التثلیث فيه وإن كان هو الأحوط....

در تطهیر به ماء قليل یک مشکلی حاصل می شود و آن اینکه وقتی ماء قليل داخل ظرف ریخته شود ماء قليل متنجس می شود و ظرف هم می شود متنجس و نخود ها را دوباره متنجس می کند چرا که ظاهر آن رطوبت دارد و با ظرف برخورد می کند و ظرف هم که متنجس است کما کان چرا که در طهارت آن سه بار شستن نیاز است.

مرحوم سید می فرمایند که در اینجا وقتی آب خالی می شود این اناء بالتبع طاهر می شود به تبع طهارت نخود. اما احتیاط این است که که پرو خالی کردن سه بار صورت بگیرد.

پس سید دو بیان دارند:

۱- یکی فتوا به طهارت اناء در خالی کردن اول

۲- و یکی هم احتیاط استحبابی در سه بار پر و خالی کردن اناء.

معنای احتیاط مستحب این است که احتیاط در شریعت مستحب است احتیاط مستحب یعنی طریقه احتیاط این است که و این احتیاط ثواب هم دارد و احتیاط یعنی عدم ارتکاب محتمل الحرمة و ارتکاب محتمل الوجوب. البته این احتیاط از عناوین قصديه است لذا باید برای احتراز از معصیت باشد نه بخاطر سلامت ماندن بدن مثلاً در ترک شرب توتون.

احتیاط واجب فقط یک اصطلاح است و الا در واقع احتیاطی در کار نمی باشد. بر فقیه افتاء واجب نمی باشد وقتی که فتوا نمی دهد وظیفه عامی یک از این دو کار است یا از کسی دیگر تقلید کند که فتوا دارد یا تقلید که واجب نمی باشد در این مسئله احتیاط کند و وجوب این احتیاط هم عقلی است از باب وجوب دفع ضرر محتمل است. تقلید یعنی تبعیت از یک فتوا و عمل به احتیاط، عمل به یک فتوا نمی باشد لذا به آن احتیاط در عمل گفته شده است نه تقلید.

البته یک مسئله ی دیگری می باشد که آیا فقیه می تواند کار یکند که علاوه بر این که فتوا نمی دهد، کاری کند که مقلد نتواند به دیگری رجوع کند. بعضی گفته اند که این کار را می تواند بکند. بعضی گفته اند که این کار را نمی تواند بکند. بعضی تفصیلی شده اند. کسانی که قائل می باشند که می تواند این کار را کند یا تفصیلی شده اند، باید در احتیاط واجب، دو اصطلاح جعل کند که مثلاً مرحوم تبریزی در جایی که امکان رجوع به دیگری نبود می فرمودند و الاحوط ان لم یکن اقوی.

ما ها تفصیلی شدیم.

اما ما نحن فیه:

این دو فرمایش سید را بررسی کنیم.

این احتیاط مستحبی سید را چون مختصر است اول بیان می کنیم.

احتیاط سید این است که احتیاط به تثلیث است تثلیث در خصوص اناء نمی باشد بلکه تثلیث در خود این عمل است یعنی با خود نخود سه بار نیاز است که شسته شود. این احتیاطی که سید فرمودند وجهش روشن است و آن روایاتی بود که در اناء متنجس باید سه بار تطهیر شود و اگر ما آن روایات را قبول کردیم و به اطلاق آن اخذ کنیم این انائی است متنجس که باید سه بار شسته شود.

اشکال بر سید این است که طریق احتیاط این نمی باشد. طریقه احتیاط این است که چهار بار باید این کار را کند یعنی چهار بار پرو خالی کند. چرا چهار بار؟

ما این احتیاط بخاطر روایات تثلیث در اناء است در آنجا داریم که اناء متنجس باید این کار شود وقتی که آب داخل این اناء باشد بار اول که خالی می شود غسل اول حساب نمی شود این ماء منجس است مثل اینکه ما اگر انائی که به واسطه ماء متنجس، متنجس شده بود اول باید آب را خالی کرده و بعد سه بار بشویم خالی کردن اول، خالی کردن ماء متنجس است در اینجا هم اینطور است که بار اول که خالی کردیم خالی کردن ماء متنجس است که اناء را متنجس کرده است بعد از خالی کردن متنجس می خواهیم تطهیرش کنیم باید سه بار دیگر آب بریزیم در اناء و آن را تطهیر کنیم.

سید متنجس سوم را منجس می داند و این اناء از متنجس سوم عبور نمی کند لذا می تواند منجس نخود باشد.

اینکه مراد سید، تثلیث بعد از خالی کردن ماء اول باشد خلاف ظاهر کلام است چرا که تثلیث سید در مقابل وحدت است و مراد از وحدت هم همان خالی کردم ماء متنجس است.

^۱ در فقه چه در اعیان نجس یا متنجس داریم که مطهر بر آن وارد نمی شود اما طاهر می شود. به این گفته اند طهارت بالتبع.

مرحوم سید یکی از مواردی که در مطهرات را می گوید که مطهر نه می باشد ظاهر گفته اند تبعیت. این به حسب استقراء سید نه مورد پیدا کرده اند طهارت به التبع حاصل می شود.

در اعیان نجس مثل کافر که نجس است که بچه او هم نجس است اگر پدر مسلمان شود اسلام یکی از مطهرات می باشد بچه هم می شود طاهر. عرق روی بدنش هم طاهر می شود.

بنابر طهارت اهل کتاب اگر یک ملحد و هندو اگر اهل کتاب شود خودش و بچه اش هم می شود طاهر بنا بر طهارت اهل کتاب.

بچه یکساله دین ندارد که بخاطر اسلام خودش باشد. یعنی به خاطر اسلام پدرش به حکم اسلام پدرش می شود مسلمان.

مسلمان یا کلامی است یا فقهی. کلامی این است که اعتقاد به توحید و رسالت داشته باشد و فقهی این است که اظهار اسلام بکند و لو قلبا اعتقاد نداشته باشد.

تبعیت در متنجس دو صورت است:

تارة عين نجس طاهر می شود و متنجس طاهر می شود:

مثالهای معروفی دارد مثل خمر که در نظر فقها از اعیان نجسه است وقتی عصیر عنبی را برای سرکه در ظرف می گذارند می گویند که عصیر ابتداء تبدیل به خرم یمشو بعد به سرکه تبدیل یم شود ین عصیر در ردون ظرفی است که در صورت تبدیل به مر ظرف نجس می شود بعد از تبدل به سرکه استحاله مطره خود خمر است اما ظرفی که هخمر در آن است طاهر می شود با اینکه مطهر ما بر خمر وارد شد.

مثال دیگر مثال میت است که در نظر مشهور میت انسان نجس است بعد از اینکه این میت را سه غسل دادند میت می شود طاهر خوب سکویی که میت را قرار می دهند و ماء قلیل روی آن می ریزند که در آن سدر و کافور می ریزند. این سکون و دست و لباسهای غسل هم می شود متنجس عادتاً. وقتی داخل غسل سوم شدند هنوز بدن و

اطراف متنجس است این غسل سوم آن اتمام آن، آن طهارت میت است چرا که میت غیر مغسل می شود مغسل و تغسیل از مطهرات است و خود سکو هم می شود طاهر. یکی دیگر از اعیان نجسه که به تبعیت طاهر می شود.

تارة متنجسی طاهر می شود و به تبع طهارت آن متنجس متنجس دیگر طاهر می شود مثل اینکه روی لباس متنجس آب می ریزیم که دست ما و لباس ما می شود متنجس، آن اتمام غسل دست ما و لباس ما که متنجس به آن ریخت شده بود می شود طاهر.

فی الجملة فقهای ما تبعیت را قبول کرده اند مگر اینکه کسی تبعیت را قبول نکند در این موارد مگر در موضوع آن اشکال کرده است که محقق اردبیلی در نجاست خمر تشکیک کرده باشد موضوع تبعیت از بین می رود.

یا شک در نجاست میت بکند کسی تبعیت از بین می رود یا بعضی از فقها گفته اند که ماء قليل در برابر متنجس معتصم است لذا در تطهیر لباس متنجس دیگر دست و بدن او متنجس نمی شود.

مثال زمان خودمان ماشین لباس شوئی است که درب آن از جلوست وقتی ما لباس نجس را داخل ماشین قرار می دهیم بعضی از فقها قائل به طهارت لباس متنجس در این ماشینها می باشند و جماعتی قائل به نجاست می باشند می گویند که در تطهیر لباس متنجس می شود و طهارت تمام دستگاه را احراز نمی کنند. و علم نداریم که ماء طاهر به تما قسمتهای متنجس رسیده است به این شبهه از طریق تبعیت جواب داده اند به محض اینکه آب ماشین لباسشوئی خارج شد طاهر می شود و بعضی به صورت دیگری جواب داده اند.

تمام دلیل مطهریت تبعی، روایت یا آیه ای نداریم تمام دلیل سیره متشرعه می باشد. ما می دانیم که در سیره متشرعه میت را غسل می دادند و این طور نبوده است که تما اطراف و دست و لباس را تطهیر می کرده اند و یا در مورد خمر هم این طور و اگر

تطهیر می کرده اند ظرف را روایتی با ما می رسید در حالی که ما یک روایت هم نداریم . یقیناً سرکه می خورده اند. تمام امثله اختلافی است.

اگر این مسئله را هم جزء آن نه مورد نگفته باشد، می شود موارد ده تا.

اگر آب را روی این نخود و ماش ریختیم ماء و اناء می شود متنجس با خالی کردن اناء غسل، ماش صورت گرفته است اما در مورد اناء غسل صورت نگرفته است چرا که غسل مطهر، غسل بعد از تنجس است در مورد اناء که غسلی صورت نگرفته است و ثانیاً در اناء ما سه غسل نیاز داریم و این نهایتاً بشود یک غسل.

دلیل این طهارت در این مورد می شود روایت مرکن.

در « روایت است «اغسله فی المرکن مرتین». خوب بعد از دوبار شستن ما مرکن را شستشو نکردیم از این روایت استفاده می شود، مرکن طاهر است چرا که اگر متنجس بود، باز لباس متنجس می شود مرکن اناء است. اینها قبول کرده اند که اناء است ولی مفهوم اناء شامل مرکن نمی شود. این مورد بخاطر این روایت می شود طاهر به اطلاق مقامی و شاید اشعار داشته باشد به این که به تبعیت طاهر شده است.

ما ها قائلیم که ماء قليل معصم است در مقابل متنجس وقتی آب را درون تشت ریختیم دو حالت حاصل می شود:

حالت اول: این که برنج خشک است و بعد از خیس خوردن آب می رسد به اناء و اناء در اینجا متنجس نمی شود چون ماء قليل معصم است اما در جایی که برنج خیس را می ریزید که خود اناء می شود متنجس در اینجا با خالی شدن می شود مطهر چرا که در اناء ما تعدد را شرط نمی دانیم حتی اگر تعددی شدیم این دیگر اناء نمی باشد لذا اگر تعددی شویم باز با این تخلیه می شود طاهر.

این فرمایش را قبول کردیم اما طبق مختار خودمان. لذا در این مورد تبعیت را قبول نکردیم بلکه علی القاعده شد طاهر.

۱ نعم لو كان الظرف أيضا نجسا فلا بد من الثلاث.

چراکه ظرف با یکبار طاهر نمی شود و نخود هم طاهر نمی شود چرا که بعد از هر بار تطهیر هنوز ظرف نجس است و به ملاقات با ظرف نخود هم متنجس می شود.

مناقشه:

ما در اثناء در ماء قليل یکباری شدیم.

مسألة ۲۱: الثوب النجس يمكن تطهيره بجعله في طشت

و صب الماء عليه ثم عصره وإخراج غسالته...

قبل از شرح مسئله به خودمتن می پردازیم متن این است که: « الثوب النجس يمكن تطهيره بجعله في طشت

و صب الماء عليه ثم عصره وإخراج غسالته...» ظاهر این عبارت سید این است که لباس را دذو جور در طشت می توان شست. راه اول که لباس را داخل تشت قرار دهیم و آب تشت را خالی کرده و بعد خود لباس را عصر کنیم و یا در راه دوم تشت را خالی نکنیم و فقط لباس را خارج کنیم و آن را عصر کنیم. این «عبارت ثم عصره و اخرج غسالته» این دو فرض را می گیرد. اما سید در مسئله قبل فرمودند که آب تشت ریخته شود و امکان دارد که به این قرینه مسئله قبل در این مسئله ذکر نکرده است و مراد ایشان خالی کردن تشت باشد به قرینه کلامش «ثم يراق غسالته» در مسئله قبل. و احتمال هم دارد که هر دو را در اینجا مکفی می داند.

و این اثر دارد چرا که کسانی که در غسل و تطهیر قائل به مرور می باشند، در موردی که اراقه نمی شود عبور صدق نمی کند.

در گوشت هم اینطور فرمودند:

و كذا اللحم النجس

قاعده ای داریم که فقها دنبال این می باشند که در کیفیت تطهیر و مطهر نیاز به دلیل داریم چرا که اگر دلیل نباشد مرجع می شود استصحاب نجاست بخلاف ما که استصحاب نجاست را در شبهات حکمیه قبول نداریم، لذا به محض شک می رویم سراغ قاعده طهارت. بله اگر دنبال دلیل باشیم دنبال دلیل نجاست هستیم که ببینیم دلیلی بر نجاست است یا خیر چرا که قاعده طهارت در صورت عدم دلیل بر نجاست جاری می شود.

لذا امثال سید و مشهور در ذیل این مسئله باید دنبال دلیل بر طهارت باشند.

دلیل سید چیست؟

روایت مرکن:

صحیح محمد بن مسلم:

۳۹۶۶- ۱-۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ اغْسِلْهُ فِي الْمَرْكَنِ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ غَسَلْتَهُ فِي مَاءٍ جَارٍ فَمَرَّةً وَاحِدَةً.^۱

خوب این روایت در مورد لباس می باشد و این اطلاق لفظی ندارد که گوشت را هم بگیرد اما اطلاق عرفی دارد یعنی عرف می گوید که لباس که خصوصیتی ندارد که در لباس این نحو تطهیر کفایت بکند اما در مورد گوشت نه لذا از مورد این روایت الغاء خصوصیت می کنند به گوشت.

^۱ (۲) - التهذيب ۱ - ۲۵۰ - ۷۱۷.

^۲ وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۳۹۷، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

و يكفي المرة في غير البول و المراتان فيه

در بول دوبار نیاز است به خاطر همین روایت مرکن است و در غیر بول یکبار کفایت می کند به خاطر ادله ما در تطهیر که فرموده است «اغسله» که اطلاق دارد و یکبار کفایت می کند.

إذا لم يكن الطشت نجسا قبل صب الماء

و إلا فلا بد من الثلاث

چرا که در دو مرتبه اول هم لباس و هم ماء می شود متنجس و شاید این بیان ایشان قرینه بر این باشد که مراد سید در ابتدای مسئله اراقه ای شده اند چرا که بدون اراقه ماء سه بار صدق نمی کند ولو لباس چند بار هم داخل آب کنی و دریاوری.

در مورد تشت اول &&

و الأحوط التثليث مطلقا

&&&

مسألة ۲۲: اللحم المطبوخ بالماء النجس أو المتنجس بعد الطبخ

يمكن تطهيره في الكثير بل و القليل إذا صب عليه الماء و نفذ فيه إلى

المقدار الذي وصل إليه الماء النجس.

متنجس مثالش واضح است ما ماء نجس نداریم اما از باب اینکه فرموده اند الماء النجس قرینه است که مراد مایع نجس است مثلا گوشتی را با خمر پخت کنند.

البته به قرینه «بعد الطبخ» که قید «المتنجس» می باشد، قرینه بر این است که مراد از «الماء النجس» ماء متنجس است و یعنی گوشتی که با آب متنجس پخته شود یا اینکه بعد از اینکه پخته شد، متنجس شود. «المتنجس» هم عطف شده است بر «المطبوخ». ایشان می فرمایند که لازم است در آب کثیر و قلیل قرار داده شود تا ماء نفوذ کند فقط در قلیل باید ماء وارد شود.

دلیل هم این است که در هر دو صورت غسل صورت گرفته است و می شود مورد روایاتی که گفته است «اغسله».

مسألة ۲۳: الطین النجس اللاصق بالإبريق

يُطهر بغمسه في الكر و نفوذ الماء إلى أعماقه و مع عدم النفوذ يطهر

ظاهره

قبلا که با آفتابه تطهیر می کردند نوعا به ته آن خاک می چسبیده است. وجه آن هم این است که صدق غسل می کند در آنجا که به باطن نفوذ کرد صدق غسل باطن و ظاهر می شود و اگر به باطن نفوذ نکرد غسل ظاهر صدق می کند بخلاف باطن.

فالقطرات التي تقطر منه بعد الإخراج من الماء طاهرة

چون قطرات متعلق به ظاهر است و در هر دو صورت نفوذ و عدم نفوذ، ماء از ظاهر می چکد که در هر دو صورت به خاطر تحقق عنوان غسل طاهر شد. مراد تطهیر به غمس در کراست.

و كذا الطين اللاصق بالنعل

بل يطهر ظاهره بالماء القليل أيضا بل إذا وصل إلى باطنه بأن كان رخوا
طهر باطنه أيضا به.

هر مقدار که آب رسیده است طاهر است و لذا قطرات جدا شده، قطراتی است که
از طاهر جدا می شود، لذا طاهر است.

مسألة ۲۴: الطحين و العجين النجس يمكن تطهيره بجعله خبزا

ثم وضعه في الكر حتى يصل الماء إلى جميع أجزائه و كذا الحليب
النجس بجعله جبنا و وضعه في الماء كذلك
طحين یعنی آرد و العجين یعنی خمیر. جبن یعنی پنیر.

مسألة ۲۵: إذا تنجس التتور يطهر بصب الماء في أطرافه

من فوق إلى تحت و لا حاجة فيه إلى التثليث لعدم كونه من الظروف
فيكفي المرة في غير البول و المراتان فيه

این مبتنی بر این است که در تطهیر در بول تعددی باشیم که ما یکباری شدید و
تعددی نشدید و اگر در بول دوباری شویم مخصوص ثیاب و بدن می باشد و در غیر آن
باز تعددی نمی باشیم. لذا اصلا شامل تنور و مانند آن از غیر ثیاب و بدن نمی شود.

و الأولى أن يحفر فيه حفيرة يجتمع الغسالة فيها و طمها بعد ذلك

بالطين الطاهر.

الحفیره یعنی چاله. ته تنور خاک است. چاهی بکنند که آبها داخل آن رفته و بعد روی آن چاله خاک طاهر ریخته شود که اگر خمیر به ته تنور افتاد، متنجس نشود.

این مبتنی بر این است که غسالة متنجس باشد که در نظر ما طاهر است الا در جایی که آن ماء قليل با خود عین نجس برخورد کرده باشد. لذا نیاز به این کار نمی باشد.

مسألة ۲۶ الأرض الصلبة أو المفروشة بالأجر أو الحجر تطهر بالماء القليل

إذا أجرى عليها

مرحوم سید از کسانی است که در غسل و تطهیر به ماء قليل انفصال شرط است و اگر انفصال صورت نگرفت غسل و طهارت حاصل نمی شود و &&& ما فی الجملة در جایی که مفهوم غسل صدق نکند بدون انفصال، انفصال شرط است در اینجا هم اینطور است که انفصال شرط نمی باشد بلکه مرود کفایت می کند. در اینجا زمینی که مرور ماء قليل حاصل شده است جایی که غسالة جمع می شود آنجا دوباره نجس می شود سید در غسالة احتیاطی شده اند.

لكن مجمع الغسالة يبقى نجسا

فرض مرحوم سید این است که مجمع غسالة قبلا نجس بوده است مثلا کف این اتاق همه نجس است از این سر اتاق آب ریختم و آب رفت آنسر اتاق این مسیر تماما

طاهر می شود و مجمع نجس است کما اینکه گفته اند: «ببقي نجاسا» و این بقاء یعنی قبلا نجس بوده است و ضمن اینکه ایشان در غسل احتیاطی می باشند.

این فتوای سید مبتنی بر این است که باید مرور محقق شود و این مقدار از مرور و عبور را ما هم قبول کردیم چرا که مقوم تحقق مفهوم غسل است.

و لو أريد تطهير بيت أو سكة^۱

فإن أمكن إخراج ماء الغسالة بأن كان هناك طريق لخروجه فهو وإلا يحفر حفيرة ليجتمع فيها ثم يجعل فيها الطين الطاهر كما ذكر في التنوير

تمام این موارد راههایی است برای انفصال و مرور ماء.

و إن كانت الأرض رخوة

بحيث لا يمكن إجراء الماء عليها فلا تطهر إلا بإلقاء الكر أو المطر أو

الشمس

چرا که در کر و ماء المطر در به مجرد وصول طاهر می شود. اما به آب قلیل مرور شرط است و در تراب رخوه مرور صدق نمی کند و در درون ماء باقی می ماند و لو به مرور زمان تبخیر می شود این انفصال، دیگر محقق غسل نمی باشد.

مناقشه:

در مورد انفصال روایت نداریم بلکه یک مفهوم عرفی در تحقق غسل است که در اینجا غسل صدق می کند و لو انفصالی صورت نگرفته است.

^۱کوچه.

نعم إذا كانت رملا يمكن تطهير ظاهرها بصب الماء عليها ورسوبه في الرمل فيبقى الباطن نجسا بماء الغسالة وإن كان لا يخلو عن إشكال من جهة احتمال عدم صدق انفصال الغسالة.

می فرمایند که این مقداری که از رمل عبور می کند معلوم نمی باشد که صدق انفصال غساله صدق کند.

مناقشه:

ما به تحقق مفهوم غسل نیاز داریم و در هر دو مفهوم غساله صدق می کند در رمل و صورت قبلی آن. لذا چهارسانت بالا صدق می کند غسل و یکسانت پایین که در آخر باقی می ماند و غساله جمع می شود متنجس باقی می ماند.

مسألة ۲۷: إذا صبغ ثوب بالدم

لا يطهر ما دام يخرج منه الماء الأحمر

چرا که مادامی که ماء احمر خارج می شود یعنی خون در آن است و خون هم از اعیان نجسه است.

نعم إذا صار بحيث لا يخرج منه

طهر بالغمس في الكر أو الغسل بالماء القليل

خوب در این صورت متنجس است و مانند دیگر متنجسات تطهیر می شود. آنچه در پارچه است رنگ خون است نه خود خون لذا دلیلی بر نجاست رنگ خون نداریم و

قاعده طهارت هم می باشد. ضمن اینکه سیره متشرعه بر این است که این رنگ نجس نمی باشد چرا که با خون سر و کار داشتند و در عین حال روایتی نداریم که لباس را دور بریزید یا اصلا سوال کنند که نجس است یا خیر.

بخلاف ما إذا صبغ بالنیل^۱ النجس فإنه إذا نفذ فيه الماء في الكثير بوصف الإطلاق يطهر وإن صار مضافاً أو متلونا بعد العصر كما مر سابقاً.

چرا که هنگام نفوذ مطلق بود.

مسألة ۲۸: فيما يعتبر فيه التعدد لا يلزم توالي الغسلتين أو الغسلات

فلو غسل مرة في يوم ومرة أخرى في يوم آخر كفى

بخاطر اطلاق روایات فرموده بودند اغسله مرتین فرمودند اغسله مرتین متوالیا و متعاقبا.

نعم يعتبر في العصر الفورية بعد صب الماء على الشيء المتنجس.

خیلی وجه فنی نمی توان پیدا کرد مگر اجماع باشد که مرجع می شود استصحاب و الا روایت عصر اطلاق داشت. عمده دلیل تحقق غسل است و در غسل این اس که باید معظم ماء خارج شود بله اگر معظم ماء خود به خود خارج شود و بعد عصر باشد این شبهه است که غسل صدق نکند اما اگر اینطور نباشد مثلاً لباس را از آب بیرون کشیدید و داخل تشت گذاشتید که معظم آب خارج نشود و بعد از یک ساعت عصر

^۱ ماده ی رنگریزی.

انجام شود ظاهراً در اینجا غسل صدق می‌کند. شاید مراد سید از این جهت است که معظم آب در این صورت بدون عصر بیرون می‌آید. که این را قبول داریم اما در صورتی که معظم آب خارج نشود و بعد عصر صورت گیرد بدون فوریت ظاهراً در بعضی از مصادیق حداقل غسل صدق می‌کند و لو در بعضی از موارد که فاصله خیلی زیاد شود، این شبهه است که غسل صدق نکند.

مسألة ۲۹: الغسلة المزیلة للعین بحیث لا یبقی بعدها شیء منها

تعد من الغسلات فیما یعتبر فیہ التعدد فتحسب مرة

مثلاً دست من بولی است و با آب ریختن اول عین نجس زائل شد این مرتبه اول است و مرتبه دیگر نیاز است غسل انجام شود.
وجه آن:

روایاتی که گفته است تعدد معتبر است امام فرمودند که باید آ « غسل مزیل نباشد و مطلق فرمودند.
مناقشه:

این اطلاق را قبول نکردیم یک ارتکازی در اذهان است که یک شیء متنجس خودش مطهر نمی‌باشد وقتی این آب را روی دست ریختیم این آب می‌شود متنجس و دیگر این آب نمی‌تواند مطهر باشد بلکه نیاز به ماء طاهر دومی است که مطهر باشد و لو بقاء این ماء دوم شود.

&&& سوال الفقیر و جواب استاد.

بخلاف ما إذا بقي بعدها شيء من أجزاء العين فإنها لا تحسب

در روایت است که این غسل، غسل مطهر باشد و غسل مطهر یعنی این که عین را زائل کند و در اینجا عین زائل نشده است.

و على هذا فإن أزال العين بالماء المطلق

فیما یجب فیه مرتان کفی غسله مرة أخرى وإن أزالها بماء مضاف یجب بعده مرتان آخریان.

چرا که غسل اول در اینصورت صدق نمی کند لذا باز تعدد شرط است.

مسألة ۳۰: النعل المتجسة تطهر بغمسها في الماء الكثير

ولا حاجة فيها إلى العصر لا من طرف جلدها ولا من طرف خيوطها

چرا که عصر که معتبر بود بخطر تحقق غسل بود که در اینجا دیگر غسل بدون عصر صادق است.

و كذا البارية

مراد از باریه حصیری بود که زیر فرش پهن می کرده اند که ایشان می فرمایند در ین باریه هم عصر نیاز ندارد چرا که بدون عصر غسل صادق است.

بل في الغسل بالماء القليل كذلك لأن الجلد و الخيط ليسا مما يعصر

یعنی در اینجا عصر محقق عنوان غسل نمی باشد.

و كذا الحزام^۱ من الجلد كان فيه خيط أو لم يكن

مسألة ۳۱: الذهب المذاب و نحوه من الفلزات

طلائی مذاب مایع نمی باشد بلکه سائل است لذا به محض تنجس همان جایی که عین نجس ریخته متنجس است نه همه آن.

إذا صب في الماء النجس

أو كان متنجسا فأذیب ینجس ظاهره و باطنه

چون وقتی در آب می ریزید مقداری از ظاهر باطن می شود و مقداری از باطن ظاهر می شود ظاهری که باطن می شود که متنجس بود و باطنی که ظاهر شد با ملاقات با ماء متنجس، متنجس می شود.

اما در جایی که طلاء را مذاب کردیم و داخل ماء متنجس نریختیم در اینجا فقط باطنی که قبلاً ظاهر بود می شود متنجس اما باطنی که ظاهر بود حتی با برخورد با ظاهر متنجس، متنجس نمی شود چرا که بین اجزاء طلا رطوبت مسری نمی باشد.

^۱ کمر بند.

و لا يقبل التطهير إلا ظاهره

این طلائی که ظاهر و باطنش نجس است را چه کنیم؟ ایشان می فرمایند که باطنش قابل تطهیر نمی باشد چرا که باطن که قابل غسل نمی باشد چه سائلا و چه جامدا.

فإذا أذیب ثانيا بعد تطهير ظاهره تنجس ظاهره ثانيا

تنجس ظاهره ثانيا مراد این نمی باشد که قطعه ای از طلا که طاهر بود متنجس می شود خیر به معنای اینکه آن باطن متنجس ظاهر می شود.

نعم لو احتمل عدم وصول النجاسة إلى جميع أجزائه

و أن ما ظهر منه بعد الذوبان الأجزاء الطاهرة يحكم بطهارته

بخطا اصل استصحاب عدم ملاقات قسمت مشکوک یعنی شک داریم که این که ظاهر شده است قبلا ظاهری بود که باطن شده بود و الان ظاهر شده است - یعنی اول ظاهر بوده است و بعد مذاب شده است برای اولین بار و باطن شده است و بعد برای بار دوم مذاب شده است و ظاهر شده است - و اصلا ملاقاتی با متنجس نداشته است یا خیر از اول باطن بوده است که ملاقات با متنجس نکرده است لذا احتمال عدم ملاقات می دهند استصحاب عدم ملاقات را جاری می کنیم.

یک قاعده طهارت هم داریم.

و على أي حال بعد تطهير ظاهره

لا مانع من استعماله وإن كان مثل القدر من الصفر

مثل قابلمه ای از مس. چرا که باطن نجس است و غذا و ماء با باطن ملاقات ندارد. حتی برای نماز مثل فلزاتی که انگشتر می شوند در اینجا هم مشکلی ندارد به دست

انداختن آن انگشتر چرا که در ادله ای که طهارت لباس در نماز شرط می داند اطلاقی ندارد که این مورد را بگیرد. ضمن اینکه اصلاً لباس نمی باشد و می شود حمل نجس که مشکلی ندارد. اما در لباس زر باف در خانمها باز نجاست باطن مشکلی ندارد چرا که ادله اطلاقی ندارد که این را بگیرد.

مسألة ۳۲ الحلي الذي يصوغه الكافر

إذا لم يعلم ملاقاته له مع الرطوبة يحكم بطهارته و مع العلم بها يجب غسله و يطهر ظاهره و إن بقي باطنه على النجاسة إذا كان متنجساً قبل الإذابة

طلائی که کافر درست می کند این مسئله مبتنی بر نجاست کافر است. نمی دانیم که با دستش ملاقات کرده است یا خیر؟ لذا استصحاب عدم ملاقات داریم و قاعده طهارت هم داریم. اگر این نجس باشد و ذوبش کنیم ظاهر می شود طاهر و باطن می شود متنجس و اشکالی ندارد و پوشیدن شیء نجس که حرام نمی باشد.

۱ مسألة ۳۳: النبات المتنجس يطهر بالغمس في الكثير

بل و الغسل بالقليل إذا علم جريان الماء عليه بوصف الإطلاق و كذا قطعه
الملح

چرا که در تمام این موارد عنوان غسل محقق می شود.

نعم لو صنع النبات من السكر المتنجس أو انجمد الملح بعد تنجسه ماءً لا
يكون حينئذ قابلاً للتطهير

چرا قابل تطهیر نمی باشد اگر در ماء کثیر بگذارید مستهلک شود و اگر در ماء
قلیل بگذارید ماء می شود مضاف. البته اگر ماء کر تبخیر شود نبات می ماند یا شکر می
ماند و طاهر است و لو شکر را تبدیل به نبات کنند آن نبات می شود طاهر کذلک الملح
الا اینکه گفته شود این دیگر این نبات دیگر آن نبات قبلی نمی باشد.

مسألة ۳۴: الكوز الذي صنع من طين نجس

أو كان مصنوعاً للكافر يطهر ظاهره بالقليل و باطنه أيضاً إذا وضع في
الكثير فنفذ الماء في أعماقه.

بخاطر اینکه در هر دو صورت غسل صدق می کند و محقق می شود.

مسألة ۳۵: اليد الدسمة^۱ إذا تنجست تطهر في الكثير و القليل

إذا لم يكن لدسومتها جرم وإلا فلا بد من إزالته أولاً...

سید یم فرمایند که چربی دو قسم است:

این چربی که عرض است مثل رطوبت و خیسی یا جرم دارد یا ندارد.

اگر جرم ندارد که مانع از رسیدن ماء به دست نمی شود لذا دست می شود طاهر
اما اگر این چربی جرم داشته باشد باید چربی را ازاله کنید. در حالیکه این خودش دو

^۱ یعنی چرب.

صورت دارد که یا دست من بعد از تنجس چرب شده است این تفصیل را سید نداده اند خوب در صورتیکه قبل از چرب شدن دست طاهر بوده است خوب نیاز به ازاله نمی باشد چرا که چربی مانع تنجس دست من بعد از ملاقات با متنجس یا نجس شده است و خوب چربی هم نجاست را انتقال نمی دهد چرا که مایع نمی باشد بلکه جامد است^۱، لذا همینکه زیر آب بگیریم کفایت می کند و اگر دست قبل از چرب شدن متنجس بوده است باید چربی ازاله شده و دست تطهیر شود.

&&&

... کذا اللحم الدسم و الألية فهذا المقدار من الدسومة لا يمنع من وصول الماء.

لعدم مانعية الدسومة و تحقق الغسل.

مسألة ۳۶: الظروف الكبار التي لا يمكن نقلها

كالحُب^۲ المثبت في الأرض و نحوه إذا تنجست يمكن تطهيرها بوجوه أحدها أن تملأ ماء ثم تفرغ ثلاث مرات

سه بار پرو خالی کنیم با کاسه در صورتیکه معنای افراغ اعم از اخراج باشد و الا در مورد ظرفهایی است که نقل نمی توان داد ولی می توان حرکت داد و آب آن را خالی کرد. در این صورت باید پر از آب کرد و آن را کج کرده و خالی کند.

^۱ بخلاف روغن زیتون که مایع است و باعث انتقال نجاست می شود یعنی اگر قبل از روغنی شدن متنجس نبوده است و بعد از فراگرفتن روغن زیتون تمام دست را، و ملاقات با متنجس یا نجس دست هم متنجس می شود.

^۲ خمره های بزرگ که در قدیم مقداری از آ را داخل خاک یا دیوار می کردند که منبع آب بود که با کاسه و مثال آن آب را خالی می کرده اند.

بخاطر موثقه عمار که در مورد اناء بود.&&

این فرمایش درست است اما دو اشکال دارد:

اشکال بنائی اینکه ما در اناء یکباری می باشیم.

اشکال بنائی اینکه آیا این ظرف اناء است یا خیر؟ ظاهراً اناء اسم است برای ظرفی که معد للاكل و الشرب می باشد. اللهم الا ان يقال کلمه کوزه و الاناء در روایت می باشد لذا قرینه است بر اینکه مراد از اناء ظرف می باشد. &&&& این سه احتمال در کلام سید می باشد.

۱... الثاني أن يجعل فيها الماء-

ثُمَّ يَدَارُ إِلَى أَطْرَافِهَا بِإِعَانَةِ الْيَدِ أَوْ غَيْرِهَا ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا مَاءُ الْغَسَالَةِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ...

یعنی این کار را سه بار انجام دهد نه اینکه سه ظرف آب از آن خارج کنند. البته در روایت پر کردن نیامده است اما احتمال فرق نمی باشد.

وجه: &&& در کوزه، کوزه را می چرخانند اما احتمال فرق نمی دهیم چرخاندن اناء خصوصیتی داشته باشد بلکه نکته در ایصال ماء به تمام اجزاء متنجس و تحقق مفهوم غسل است.

الثالث أن يدار الماء إلى أطرافها مبتدئاً بالأسفل إلى الأعلى

ثُمَّ يَخْرُجُ الْغَسَالَةُ الْمُجْتَمِعَةُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ...

یعنی اینجا با خود آب آب را به تمام اجزاء برسانیم بدون استعانه دست یا امثال آن.

وجه تطهیر: در نظر عرف فرقی نمی کند که مثل کوزه داخل روایت اول تحریک باشد و بعد وصول یا بالعکس &&&

الرابع أن يدار كذلك لكن من أعلاها إلى الأسفل

ثم يخرج ثلاث مرات

وجهش همان قبلی است یعنی در نظر عرف فرقی نمی کند که صب و تحریک با هم باشد یا جدا جدا

لا يشكل بأن الابتداء من أعلاها يوجب اجتماع الغسالة في أسفلها قبل أن يغسل

و مع اجتماعها لا يمكن إدارة الماء في أسفلها و ذلك لأن المجموع يعد غسلا واحدا فالماء الذي ينزل من الأعلى يغسل كلما جرى عليه إلى الأسفل و بعد الاجتماع يعد المجموع غسالة

اشکال این است که فرض می شود که مائی که در تطهیر استفاده می کند به اندازه چهارسانت از کف به بالا عمقش است خوب بعد از تطهیر که از بالا شروع می کنید قسمت پایین که آب جمع می شود، تحریک و اداره ممکن نمی باشد لذا غسل به عبور و مرور حاصل نمی شود.

جواب ایشان این است که این آب که در ته جمع می شود اینطور نمی باشد که اول غسله باشد خیر بلکه همه اینها و این جمع شدن هم جزء غسل است و بعد از افراغ است که غسله صدق می کند. یعنی اینطور نمی باشد که این آب جمع شده نسبت به اجزاء بالا غسله باشد. خیر اینهم غسل است.

و لا يلزم تطهير آلة إخراج الغسالة كل مرة و إن كان أحوط

در غسله دو حرف است یکی اینکه طاهر است و یکی اینکه نجس است خوب اگر طاهر باشد خوب واضح است که تطهیر نیاز ندارد اما اگر غسله نجس باشد دقت کنید وقتی که من با دست یا لیوان خالی می کنم این نجاست لیوان و دست نجاست زائد بر ماء نمی باشد لذا لازم نمی باشد که کاسه و لیوان دیگری بردارم. چرا که تمام اینها در یک غسل است.

وجه احتیاط این است که احتمال دارد که نجاست جدیدی ای باشد.

و يلزم المبادرة إلى إخراجها عرفا في كل غسلة

نکته مبادرات این است که در غسل باید عرفا یک تبادر عرفیه باشد و اگر تبادر نباشد دیگر به آن غسل نمی گویند.

مناقشه:

محقق غسل مبادرت نمی باشد و در صورت عدم تبادر شک در نجاست کرده و تمسک به قاعده طهارت می کنیم.

لكن لا يضر الفصل بين الغسلات الثلاث

و القطرات التي تقطر من الغسالة فيها لا بأس بها

ادله ای که در طهارت و غسل وارد شده است اطلاق دارد و نگفته اند که فاصله نیاندازید.

و اگر قرار باشد این قطرات نجس باشد عادتاً دیگر تطهیر امکان ندارد لذا اطمینان حاصل می شود ه این عدم تقاصر معتبر نمی باشد.

و هذه الوجوه تجري في الظروف الغير المثبتة أيضا

اطلاق ادله غسل.

و تزيد بإمكان غمسها في الكر أيضا

یعنی می توانید علاوه بر اشکال غسلی که در قبل گفته شد این را هم می توانید اضافه کنید که غمس در کر باشد.

و مما ذكرنا يظهر حال تطهير الحوض أيضا بالماء القليل.

این وجوه در مورد حوض هم می آید.

دلیل سید: الغاء خصوصیت از ادله اناء چرا که احتمال فرق بین حوض و اناء مثبت، نمی باشد. یعنی با توجه به اینکه از اناء مثبت نمی باشد و اصلاً اناء نمی باشد اما الغاء خصوصیت می شود و اطلاق عرفی دارد.

مسألة ۳۷: في تطهير شعر المرأة و لحية الرجل لا حاجة إلى العصر

وإن غسلًا بالقليل لا انفصال معظم الماء بدون العصر.

ایشان تعلیل آورده اند که معظم آب بدون عصر هم خارج می شود لذا لازم به عصر نمی باشد لازمه این تعلیل سید این اسکه اگر آقا یا خانومی موها و ریشهایی دار که اگر آب بریزد روی آن معظم آب خارج نشود باید عصر کند. لذا ایشان در اینجا عصر را تحقق معنای غسل لازم می داند.

مناقشه:

بله عصر نیاز نمی باشد و تعلیل درست نمی باشد چرا که در آن صورتی که معظم آب خارج نشود باز عصر نیاز نمی باشد.

اشیاء دو نوع می باشد:

اشیائی که ماء را جذب یم کند مثل پارچه اما اشیائی داریم که ماء بین اجزاء می ماند مثل رشته های جارو آبی را که ما قبول کرده بودیم اشیائی که ماء را جذب می کند احتمالا برای تحقق غسل نیاز به عصر دارد بخلاف جارو و موی سر که ماء به داخل آن نفوذ نمی کند بلکه ماء حبس می شود. ظاهرا در مفهوم غسل معتبر نمی باشد که معظم آب خارج شود.

در این موارد مرور هم صدق می کند یعنی از جزء اول عبور کرده و در جزء دوم حبس میشود.

اما اگر ما غساله را نجس دانستیم برای خروج غساله نیاز به عصر است اما سید اینجا از این باب نفروندند چرا که اگر از باب نجاست غساله عصر را می دانسته اند باید اگر جارو ماند و ماء آن تبخیر شد باید قائل به طهارت جارو شوند در حالیکه در آنجا قائل به تطهیر جارو نمی شوند.

مسألة ۳۸: إذا غسل ثوبه المتنجس

ثم رأى بعد ذلك فيه شيئاً من الطين أو من دقاق الأُشنان^۱ الذي كان متنجساً لا يضر ذلك بتطهيره بل يحكم بطهارته أيضاً لاغساله بغسل الثوب.

چرا که این پودر مانع وصول ماء نمی شود که غسل محقق شود.
خود این ذرات هم طاهر است چر که ماء در آنها نفوذ می کند و غسل محقق شده و طاهر می شود.

مسألة ۳۹: في حال إجراء الماء على المحل النجس من البدن أو الثوب

إذا وصل ذلك الماء إلى ما اتصل به من المحل الطاهر على ما هو المتعارف لا يلحقه حكم ملاقي الغسالة حتى يجب غسله ثانياً بل يطهر المحل النجس بتلك الغسلة و كذا إذا كان جزء من الثوب نجساً فغسل مجموعه فلا يقال إن المقدار الطاهر تنجس بهذه الغسلة فلا تكفيه بل الحال كذلك إذا ضم مع المتنجس شيئاً آخر طاهراً و صب الماء على المجموع فلو كان واحد من أصابعه نجساً فضم إليه البقية و أجرى الماء عليها بحيث وصل الماء الجاري

^۱ ماده ای بوده است که آن را می ساختند برای شستشوی لباس. شاید همان چوبکی باشد که در فارسی برای شستشوی لباس به کار می برده اند.

على النجس منها إلى البقية ثم انفصل تطهر بطهره و كذا إذا كان زنده نجسا
فأجرى الماء عليه فجرى على كفه ثم انفصل فلا يحتاج إلى غسل الكف
لوصول ماء الغسالة إليها

شبهه ای شده است که وقتی شما ماء قليل را می ریزید روی شیء نجس متعارفا از اجزاء نجس ماء جدا می شود و این ماء نجس است و تا از متنجس جدا شود مکانی را که سیر می کند برای انفصال متنجس یم کند.

سید می فرمایند که ما با اینکه قائلیم که غساله نجس است اما در برخورد به مکان لاحق حکم ملاقی با غساله را ندارد و جایی را نجس نمی کند.

خلاصه کلام سید این که در تطهیر شیء متنجس اگر ماء به جای دیگر هم رسید و جاری شد، نیاز به تطهیر آن نمی باشد.

دلیل سید:

سیره قطعیه متشرعه است در آن زما که آب کر نبوده است و ماء قليل بوده است با اینکه این آب به همه جا سرایت می کرده است و آن ها را نمی شستند.

البته این در صورت انفعال ماء قليل است اما در نظر ما که ماء قليل معتصم است اینها می شود علی القاعده.

در اینجا جای تمسک به قاعده لا حرج نمی باشد چرا که لا حرج حکم تکلیفی را بر می دارد نه حکم وضعی. را بله اگر به حرج برسد شربش حرام نمی باشد اما درعین حال نجس است.

و هکذا نعم لو ظفر الماء من المتنجس حين غسله علی محل طاهر

من یده أو ثوبه يجب غسله بناء علی نجاسة الغسالة

در اینجا جایی است که آب می پاشد نجس است چرا سیره در اینجا دیگر نمی آید. لذا ملاقی با متنجس و غسله می باشند که می شود متنجس.

و کذا لو وصل بعد ما انفصل عن المحل إلى طاهر منفصل.

اگر ماء غسله منفصل شد و به طاهر منفصلی از محل متنجس و مغسول شود باز متنجس است. دلیل این است که سیره این موارد را نمی گیرد.

ما گفتیم که غسله طاهر است و اگر قائل به نجاست غسله بودیم در این موارد قائل به طهارت می شدیم چرا که این امر طفره و پاشیدن امر متعارفی می باشد لذا اگر حکم به نجاست داشته به ما می رسید.

و الفرق أن المتصل بالمحل النجس يعد معه مغسولا واحدا بخلاف المنفصل

فرق بین موردی که ماء غسله جاری می شود و گفتیم طاهر است و جایی که می پاشد و گفتیم متنجس است این است که در اولی مجری علیه جزء مغسول است و همه مغسول واحد است بخلاف جایی که پاشد.

مناقشه:

دلیل ما در اولی سیره بوده است و سیره دلیل لبی است و قدر متیقن را می گیرد که اولی باشد.

پس فارق ما در صورت قول به انفعال ماء قليل در این است که جایی را که ماء بعد از برخورد با متنجس می باشد، طاهر است به سیره اما معبر ماء قليل و غسله و مجمع غسله متنجس است لذا اگر غسله روی میز ریخت و از آن عبور کرد و روی جای دیگر جمع شود هم میز که معبر است و هم جایی که ماء جمع شده است متنجس است. اما جایی را که ماء از متنجس جدا شده است و به جای دیگر پاشیده است متنجس نمی باشد به خاطر سیره.

&&& دوباره از اول بحث گوش داده شود.

۱ مسأله ۴۰: إِذَا أَكَلَ طَعَامًا نَجَسًا فَمَا يَبْقَى مِنْهُ بَيْنَ أَسْنَانِهِ بَاقٍ عَلَى نَجَاسَتِهِ...

اگر شخصی غذایی نجس خورد و اجزاء غذا در بین دندان گیر کرد سید می فرمایند این ذرات نجس است.

وجه نجاست:

دو وجه ذکر شده است:

وجه اول:

ما اطمینان داریم که آب دهان از مطهرات نمی باشد. خصوصا اینکه بخواهیم بگوییم مطهر باطن است.

ما یک مایع داریم و یک ماء مطلق داریم و یک ماء مضاف. آب دهان مایع است.

به لحاظ فقهی اطمینان داریم که آب دهان مطهر باشد. این وجه را قبول داریم.

وجه دوم:

استصحاب نجاست که این طبق مبنای کسانی درست است که استصحاب را در شبهات حکمیه جاری می دانند.

اگر این اطمینان نباشد مرجع ما می شود قاعده طهارت نه قاعده استصحاب نجاست.

و يطهر بالمضمضة...

اولا گفته شود که نیاز به تطهیر نمی باشد چرا که معلوم نمی باشد که حرمت اکل نجس اطلاقی داشته باشد و این را هم بگیرد، نداریم. چرا که در اطلاق گیری احتمال التفات نیاز است و در این موارد احتمال التفات را نمی دهیم.

اما اگر خواست تطهیر کند با مضمضه کردن طاهر می شود یعنی مضمیضه ای که موجب غسل شود و الا در روایت نیامده است که مضمضه کند خیر از این باب است که به این مضمضه غسل محقق می شود.

...و أما إذا كان الطعام طاهرا فخرج دم من بين أسنانه

فإن لم يلاقه لا يتنجس وإن تبلل بالريق الملاقي للدم لأن الريق لا يتنجس بذلك الدم ...

چرا این طعام طاهر است چرا که آب دهان و داخل دهان معتصم است یعنی در اثر ملاقات با متنجس یا نجس متنجس نمی شود. لذا اگر کسی اکل یا شرب نجس کند داخل دهانش و آب دهانش متنجس نمی شود. اجزاء داخل دهان مثل زبان و دندان هم معتصم می باشد.

این فرمایش مشهور بین علماء است.

داخل بینی هم معتصم است ما چند چیز داریم در بینی خود داخل بینی و موهای بینی و آب بینی و اخلاط بینی در نظر فقها اینها معتصم می باشند لذا خون داخل بینی نجس است اما داخل بینی را متنجس نمی کند. خون داخل بینی نجس است و این غیر خون در درون رگهاست که نجس نمی باشد.

این را دقت کنید کلا آمدند بدن انسان به یک باطن و یک ظاهر نیمه ظاهر و رباطن تقسیم کرده اند و ظاهر پوست است و داخل هم که داخل است و نیمه ظاهر رو باطن داخل بینی و دهان و داخل گوش می باشد که نه ظاهر ظاهر است و نه باطن باطن. مشهور بین فقها این است که داخل بینی و داخل دهان و گوش اینها در اثر ملاقات با نجس یا متنجس نجس نمی شوند.

مجموع سه وجه ذکر کرده اند برای عدم انفعال و نجاست این نیمه ظاهر و باطن. وجه اول:

گفته اند ما اصلا دلیلی نداریم که اعیان نجسه در داخل بدن نجس باشند. مثل خون داخل بینی و دهان و گوش.

مناقشه به دو اشکال :

اشکال اول:

اخص از بحث ما ست بحث ما این است که بواطن و این اجزاء باطن مثل دهان و بینی با نجاست بیرونی هم متنجس نمی شوند و این اخص از مدعا است و فقط اثبات می کنند که با نجاست داخلی متنجس نمی شود اما اثبات عدم تنجس به نجاست بیرونی را اثبات نمی کند. اگر این دلیل درست باشد.

شکال دوم:

ادله ای که گفته شده است در نجاست دم داریم دم داخل رگ را نمی گیرد اما دم مسفوح را می گیرد مراد از دم مسفوح یعنی دمی که از محل خودش خارج شده باشد مثلا از رگ داخل گوش و بینی که دیده نمی شود.

البته در خون زیر پوستی که از پاره شدن رگ حاصل می شود هم این بیان می آید و این را نمی گیرد ادله نجاست.

وجه دوم:

گفته شده است که ما در دلیل انفعال اطلاقاتی نداریم لذا مرجع می شود قاعده طهارت یعنی ادله انفعال اطلاقی ندارد که داخل بینی و گوش و دهان را هم بگیرد و فقط مخصوص ظاهر است و لباس. لذا مرجع می شود قاعده طهارت. و استصحاب طهارت در نزد کسانی که استصحاب را در شبهات حکمیه جاری م دانند.

وجه سوم:

سیره قطعیه متشرعه که در این سیره این طور نبوده است که دخل بین یو دهانش خون نیاید و اگر شستن داخل بینی و دهان لازم بود و اصحاب می رفتند و بخاطر طهارت می شستند نه بخاطر تمیزی این قطعا به ما می رسید. مردم دائما دندانیشان خون می آید و اما یکبار و یکجا هم نقل نشده است که شخص بینی یا دهانش را تطهیر می کرده است یا اطلاق مقامی شریعت حکم می کند که متنجس نمی شود با ملاقات با نجس و متنجس نجس داخلی یا نجس بیرونی. ائمه هیچ زمانی نگفته اند که اگر اکل یا شرب متنجس یا نجس کردید فضای داخل دهان را بشوئید.

۱...و إن لاقاه ففي الحكم بنجاسته إشكال من حيث إنه لاقي النجس في

الباطن لكن الأحوط الاجتناب عنه لأن القدر المعلوم أن النجس في الباطن لا

ينجس ما يلاقيه مما كان في الباطن ...

اما اگر طعام با خود نجس برخورد کرد ما قائل به تنجس شده ایم حال یا بخاطر اطلاق لفظی یا عرفی.

سید در اینجا احتیاط کرده اند.

این دندانهای مصنوعی که در زمان ما زیاد است یا دندان پر کردن متعارف است خوب اگر آبی خورد نجس و این آب با دندان برخورد کرد یا دندان روکش دارد آبی اینها متنجس می شود یا خیر متنجس نمی شود؟ در اینجا است که بعضی قائل به تفصیل داده اند به اینکه امکان خروج آن است متنجس می شود سطح ظاهری و الا خیر یا بعضی قائل به تنجس و بعضی قائل به تنجس شده اند و بعضی احتیاط کرده اند.

وجه اینها چیست؟ می دانید ما روایت نداریم و اینها به قاعده تمسک کرده اند. ما از کسانی هستیم که همه این اقسام نجس نمی شود قبل از اینکه دلیل آن را گفتم اشاره کنم بعضی از موارد از محل بحث خارج است مثلاً ما آب متنجس خوردیم و این دندان علی القاعده است که متنجس نمی شویم چرا که این دندان می شود متنجس دوم و متنجس دوم منجس نمی باشد لذا غذا و مائی که داخل دهان بیاید را نجس نمی کند و در نماز هم اطلاقی در ادله ای که گفته است باید بدن طاهر باشد اطلاقی ندارد که این مورد را هم بگیرد.

بله در نظر کسانی که متنجس دوم را منجس می دانند ثمره دارد.

ما ها گفتیم که در دهان حشو زوائد در بین دندان امر بسیراری متداولی بوده است و هیچ زمانی هم بنوده است که اگر متنجس خوردی به اعتبار ذرات و اعضائی که نوعاً اذغای متنجس در دهان است بروید و دهان را بشوئید حال یا به خاطر این که اصلاً نجس نبوده است یا خیر منجس نبوده است.

کما اینکه در بدن حیوان که قائل به عدم تنجس شده اند به خاطر اطلاق مقامی یا سیره بوده اس که نقل نشده است که بدن حیوان را باید تطهیر کرد از این می فهمیم که یا بدن حیوان متنجس نمی شود یا اگر متنجس می شود هم با زوال عین طاهر می شود.

در اینجا هم اینطور است در اینجا نگفته شده است که داخل دهان را بشوئید مضاف بر اینکه غیر از مسواک اجرام بین دندان را از بین نمی برد. از این فهمیده می شود که یا متنجس نبوده اند یا اگر هم بوده اند منجس نبوده اند. لذا تطهیر نیاز نمی باشد که می شود لذا عرفا فرقی نمی بینیم بین این ذرات و این اجرام مثل ذرات داخل دهان در برخورد با عین می باشد در برخورد با متنجس که گفتیم فایده ندارد کما اینکه در اینجا اطلاق مقامی هم نسبت به ذرات داریم و به وسیله اطلاق عرفی، سرایت می دهیم به دندان مصنوعی و اجزائی که با آنها داخل دندان را پر می کرده اند یا روکش دندان.

این اطلاق عرفی یکبار اطلاق عرفی به معنای الغاء خصوصیت در ادله لفظی است و تارة خیر این اطلاق عرفی از قبیل دوم است.

اما در نجاست داخل بدن داخل بدن ما ملو از نجاست است از خون و غیر خون و فضولات. حداقل از اعیان نجسه چهار تا در بدن ما می باشد که شایع ترین آن خون است که دو نوع است که تارة در محل طبیعی خودش است که داخل قلب یا رگ یا مویرگ است یا در محل طبیعی خودش نمی باشد اما در داخل بدن است مثلاً در اصل کوفتگی مویرگ پاره شده و خون زیر پوست می ماند. یا معده خون ریزی کند. آیا این خونها نجس است یا خیر؟

ما یک اطلاق لفظی داشته باشیم که این دو خون نجس می باشد، نداریم. ما نداریم که الدم نجس یا البول یا المني نجس یا الغائط نجس اگر آنچه ما در نجاست خون داریم یا دیگر اعیان داریم در مورد آنهايي است که از بدن انسان خارج شده است. انما الکلام در اطلاق عرفی آن است. این شبهه را بعضی کرده اند که گفته اند که اطلاق عرفی دارد و عرفا فرقی نمی باشد بین این خون در بدن و خون خارج شده از بدن.

اگر در اطلاق عرفی ادله نجاست هم شک کردیم خصوصاً قسم دوم ادله انفعال قطعاً اطلاقی لفظی و عرفی ندارند یعنی شک می کنم که اگر شیئی برخورد کرده با این خون آیا آن شیء نجس است یا طاهر؟ در اینجا قطعاً هیچ اطلاقی نداریم که شیء

متنجس شده است. این خون داخل بدن یا طاهر است یا اگر نجس است منجس نمی باشد. طهارت و برائت در جایی است که به لحاظ یک حکم تکلیفی باشد مثلاً دست من به این خون برخورد کرده است شک در صحت نماز و حرمت اکل می کنیم و تمسک می کنیم به قاعده طهارت یا برائت.. لذا در احکام وضعی هیچ اصلی جاری نمی شود ما دامی که موضوع یک حکم تکلیفی نباشند. حتی این اصول در مورد مستحبات و مکروهات هم جاری نمی شود.

۱ اگر سیره هم نداشته باشیم مرجع می شود قاعده طهارت در جایی که ما برای ادله دال بر نجاست اطلاق نمی کنیم.

... لا ما دخل إليه من الخارج

فلو كان في أنفه نقطة دم لا يحكم بتنجس باطن أنفه و لا يتنجس رطوبته بخلاف ما إذا أدخل إصبعه فلاقته فإن الأحوط غسله.

احتیاط سید مال جایی است که در داخل با دم ملاقات کرده است می آورد بیرون و در بیرون اصبع خونی نمی باشد. در اینجا هم دست متنجس است یا به مقتضای اطلاق لفظی ادله یا اطلاق عرفی. این اطلاق لفظی را تردید داریم اما در اطلاق عرفی شکی نداریم که این موارد را می گیرد. فرقی با سوزن آمپول که طاهر است این است که در آمپول ملاقات در باطن است اما در انگشت ملاقات در فضای نیمه ظاهر و باطن است نه در باطن.

مسألة ۴۱: آلات التطهير كاليد و الظرف الذي يغسل فيه تطهر بالتبع

فلا حاجة إلى غسلها و في الظرف لا يجب غسله ثلاث مرات بخلاف ما إذا
كان نجسا قبل الاستعمال في التطهير فإنه يجب غسله ثلاث مرات كما مر.

این مسئله ی خیلی مهمی است بخصوص این که بعضی از این مسئله می خواهند
تطهیر ماشین لباسشویی را توجیه کرده اند.

انشاء الله در بعد می آید ه یکی از مواردی که مطهر است تبعیت است که این موارد
تبعیت را ایشان استقراء کرده است.

وقتی شیء متنجس را داخل آب می گذاری و آب می شود متنجس و دست هم با
ماء برخورد می کند و دست می شود متنجس.

فقهاء گفته اند که دست ما ه مبه تبع شیء مغسول که بعد از غسل طاهر می شود ،
طاهر می شود.

دلیل اینها بر طهارت این آلات و ید سه دلیل است:

دلیل اول: سیره است که قطعاً اگر بعد از غسل شیء متنجس آلات و ید را می
شستند به ما می رسید.

دلیل دوم: اطلاق مقامی ادله تطهیر بوده است یعنی امام می فرمودند که وقتی که
لباست نجس می شود لغسله فی الممرکن مرتین خوب ممرکن نجس و دست ما نجس می
شود و اینجا جایی است که باید بگویند در حالیکه فرمودند.

دلیل سوم: اطلاق مقامی شریعت. مایک روایت در شریعت نداریم که بعد از تطهیر البسه دستتان و آلات را تطهیر کنید یعنی سکوت ائمه در عصر حضور.

اینها از تبعیت استفاده کرده اند که بعد از طهارت شیء متنجس، آلات و ید انسان هم طاهر می شود. یعنی قائل شدند به طاهریت تبعی. .

حتی فقها تعمیم داده اند که اگر کس دیگر در عصر به شما کمک کند دست معین و عصر می شود طاهر. بدنش هم در اثر ترشح می شود طاهر. حتی گفته اند اگر عصر را کسی کمکتان نکند بلکه فقط شما غسل را انجام دهی و دیگری عصر را انجام دهد طهارت بالتبع در مورد لباس و دست او هم می آید. و به محض عصر او دست من هم طاهر می شود. امر متداولی بوده است که از دیگران کمک می گرفتند. و اگر اینطور نباشد در بعضی از البسه و گلیم و امثال اینها تک نفری به طور عادی معظم آب خارج نمی شود.

بعضی ها اشکال کرده اند مثل مرحوم خوئی گفته اند که ما چیزی با به عنوان طهارت تبعی ید نداریم و باید دست هم شسته شود و بطور عادی دست هم تطهیر می شود چرا که با غسل البسه دست هم غسل می شود.

مناقشه:

اولا ترشحات را ایشان چه می کنند که امر متعارفی بوده است.

ثانیا غسل در مورد دست صورت نمی گیرد چرا که در زمان عصر لباس کما کان متنجس است و دست ما هم متنجس می شود و غسلی هم صورت نمی گیرد.

مختارنا:

این قول بالتبع مبتنی بر انفعال مال قلیل است و اگر قائل به اعتصام شویم دیگر نیاز به این قول نمی باشد. این را سابقا می گفتیم .

بعدها دیدیم باید قائل به تطهیر بالتبع شویم و با قول به اعتصام ماء قلیل باز مشکل حل نمی شود چرا که خیلی متعارف بود که عین نجس در البسه باشد مثل کهنه بچه یا

پارچه خونی که در عین نجس در آنها بوده است، خوب ماء قلیل که در برخورد با عین نجس که معتصم نمی باشد. مضافاً بر اینکه ما گفتیم که ماء طاهر است اما خود شیء مثل پارچه که متنجس است مثلاً پارچه متنجس می شود و ماء طاهر و دست من با پارچه برخورد می کند و دست ما می شود متنجس. اگر پارچه خونی باشد و می شود متنجس اول که منجس است. لذا باید تبعیت را قبول کرد و گریزی از آن نمی باشد و این تبعیت این سه دلیل را دارد و این سه دلیل تمام است.

مسئله غسلها مثل ماشین لباسشویی چه می شود بعضی کافی نمی دانند و بعضی احتیاط کرده اند

۱ تعلیقه: در صورتیکه عین نجس در متنجس نباشد دیگر دست من در بر. &&&&

ماشین لباسشویی:

مشکله در این ماشین لباسشویی چیست که فتاوی فقها متعدد شده است بعضی گفته اند که طاهر نمی شود لباس و بعضی گفته اند که لباس طاهر می شود و بعضی تفصیل بین وجود عین نجس و عدمه تفصیل داده اند و بعضی به صورت کبرای کلی گفته اند که اگر شرائط تطهیر موجود باشد، طاهر می باشد. خوب مشخص است اینکه دیگر گفتن ندارد و وقتی که شمای فقیه نفهمید که عامی به طریق اولی نمی فهمد لذا باید جواب دیگری دارد.

اسا این مشکله یک کلمه است و «اینکه وقتی آب ریخته می شود داخل ماشین این آب کر قطع می شود تا قطع شد این آب می شود متنجس این آب متنجس با قسمتهای از زیادی از این دستگاه ملاقات می کند به خصوص اطراف در که چین و چروک دارد و در نمی آید مگر اینکه در اثر گذشت زمان تبخیر شود و الا به صورت عادی خارج نمی شود. خوب همه می شود متنجس بار دوم آب می ریزد آن ماء دوم

می شود متنجس به متنجس قبلی قسمتهای متنجس قبلی باشد لذا علم به طهارت برای شما حاصل نمی شود لذا لباسهای می شود متنجس. چون دائما شک داریم که قسمتهایی که بار اول از دستگاه متنجس شد، طاهر شد در بار دوم یا خیر؟ یعنی غسل محقق شده است یا خیر؟ خوب اطمینان نمی آید که طاهر شده باشد و غسل حاصل شده باشد.

آب که خالی شد بار اول لباس می شود طاهر اما در بار دوم آب گیری با برخورد با اجزاء متنجس دوباره می شود متنجس که نوعا اطمینان حاصل می شود که برخورد می کند.

این اشکال باید رفع شود.

این مشکل اعم است از جایی که عین نجس باشد یا خیر.

باید روی همه مبانی حل شبهه کنیم.

در مختار ما که گفتیم که اگر عین نجس نباشد ماء قليل معتصم است و متنجس نمی شود و فقط لباس متنجس است و آن قسمتهایی از دستگاه که با لباس برخورد می کند. البته غسل محقق نمی شود بلکه باید تخلیه و فشاری باشد تا غسل محقق شود. این قبل از تخلیه آب است.

هرکجا از داخل دستگاه که ماء قليل بعد از ملاقات با متنجس، برخورد کرده است می شود طاهر. یعنی اول لباس برخورد کرد و بعد ماء قليل می شود مطهر.

آب به پشت این کاسه توری می رسد ولی لباس نمی رسد لذا آن پشت اصلا متنجس نمی شود اما قسمتهای داخل در اثر برخورد متنجس می شود و در برخورد با ماء قليل می شود طاهر. این بحث فعلا ثبوتی و ناظر به عالم واقع است و فعلا وارد احراز آن نشده ایم.

خود ماشین لباسشویی می شود متنجس دوم، لذا اگر برخورد کرد به بخش طاهر لباس دیگر منجس نمی باشد و لباس هم متنجس نمی شود.

از روایات مرکن استفاده می کردیم که لباس و تمام اجزاء دستگاه که ماء برخورد کرده است می شود، طاهر بعد از تخلیه. خود لباس به غسل و اجزاء دستگاه به تبعیتی که از اطلاق مقامی روایت مرکن می فهمیم. و از اطلاق عرفی مرکن لباسشوئی را ملحق کردیم یعنی عرف احتمال نمی دهد که اگر مرکن را روی زمین بگذاریم یا به صورت عمودی بگذاریم یا بجای اینکه ما بچرخانیم، دستگاه آن را بچرخاند حکم فرق کند. لذا از مرکن به ماشین لباسشوئی الغاء خصوصیت می کند.

اما در فتوای مشهور که ماء قليل منفعل است یا در مبنای خودمان که عین نجس در لباس است.

در این صورت ماء به هر جا که برسد خصوصا آنجائیکه ماء می ایستد و مهمتر این است که این آب پشت شبکه هم می رود و همه خلل و فرج را می گیرد.

نکته ای را توجه کنید که کی می شود پشت شبکه متنجس در جایی که ماء متنجس اول باشد یا اگر متنجس دوم است ما از کسانی هستیم که متنجس دوم را منجس نمی دانیم.

در این صورت ماء می شود متنجس اول طبق نظر ما اما طبق نظر مشهور به درد کسانی می خورد که متنجس دوم را هم منجس بدانند.

(لذا اگر از روی سرامیک اول عین نجس برطرف شود، طی که می مالند می شود متنجس دوم و دیگر اجزاء خانه و سالن را منجس نمی کند و اگر هم متنجس شوند دیگر جایی را نجس نمی کنند مثلاً غذایی روی آن بریزند غذا را می توان خورد)

^۱ دلیل ما بر اعتصام ماء قليل قاعده طهارت است چرا که دلیل نداریم بر انفعال ماء قليل فقط در برخورد با عین نجس داریم و موافق بار ارتکاز است چرا که نمیتواند متنجس طاهر باشد. &&&

وقتی شستشو انجام شد و ماء تخلیه شد. در ما نحن فیه ما یک لباس داریم و یکی داخل ماشین. کس یدر طهارت لباس اشکال نکرده است چرا که در متنجس به دم یک غسل کفایت می کند. این را مشهور قبول کرده اند در همان بار اول گفته اند که طاهر است به تمسک به اغسله یا روایت مرکن.

قبل از تخلیه آب با سه متنجس سر و کار داریم ماء و لباس و داخل ماشین این سه متنجس را داریم و مورد اتفاق می باشد و ماء متنجس اول است که با عین برخورد کرده است. و ما تخلیه نشده است.

می رویم سراغ بعد از تخلیه اول:

مشهور فائل می باشند که لباس طاهر است یعنی لباس و آن سطحی که در آن لباس قرار گرفته است بعد از تحقق غسل. که زمانی غسل محقق می شود که عمده ماء از لباس خارج شود. تا پر از آب هنوز غسل محقق نشده است وقتی که آب عمده اش گرفته شده است اینجا است که غسل محقق می شود.

می مان دو چیز داخل بدنه ماشین و یکی هم آن آبی که تخلیه نشده است.

این را دقت کنید ما ها از کسانی می باشیم که قائلیم که لباس متنجس استد راین حالت چر که ماها شرط در تطهیر را این رمی دانیم که تطهیر با ماء طاهر محقق می دانیم. یعنی در نظر ما هر سه متنجس می باشند. ماها قائلیم که غسل مزیل مطهر نمی باشد و غسل غیر مزیل مطهر است اما مشهور غسل مزیل را مطهر می دانند. ماء تخلیه نشده که در لابه لای لاستیک درب می ماند این متنجس است.

ما ها قائلیم که در تخلیه اول هیچکدام طاهر نمی شود.

مشهور و عده از متأخرین قائل شده اند تا آب تخلیه م شود و غسل محقق می شود لباس به عنوان غسل طاهر می شود و دستگاه بنا بر تبعیت طاهر می شود اما متعرض این آب نشده اند یعنی آبی که لا به لای لاستیک در می ماند این را نمی توانند به تبعیت درست کنند و اینجا را نمی گیرد که ملاقی نمی باشد. این نظر تبعیت را در اینجا دو

اشکال بهش وارد می کنیم. یکی اینکه این غسل مزیل است که ما مطهر نمی دانیم و اگر هم مطهر نمی دانستیم دیگر تبعیت این ماء لا به لای لاستیک درب را نمی گیرد. آن ماء لا به لای لاستیک متنجس اول است و منجس است اما برخورد با لباس ندارد.

لذا در نظر ما هر سه متنجس است.

این نظر اگر درست باشد باید کسی بدهد که قائل به این شود که متنجس دوم منجس نمی باشد. کما اینکه مشهور گفته اند که بعد از اتمام غسل که طاهر شد دوباره در اثر برخورد با دیواره های متنجس، متنجس می شوند لذا بدرد کسانی می خورد که متنجس دوم را منجس نمی داند.

عین نجس به دستگاه نمی خورد چرا که در لحظات اول مستهلک می شود لذا دستگاه با عین بخرورد نکرده است که متنجس اول باشد لذا دائما متنجس دوم است. این تماش در قصه مرحله اول است..

اما تا آب دوم ریخته می شود در اینجا آب که ریخته می شود که متصل به کر باشد یا خیر، آب دوم متنجس نمی باشد چرا که عین نجس در کار نمی باشد و هر چیزی که این آب برخورد کند طاهر می شود تمام لباس و داخل دستگاه می ماند آب متنجس که ما معتقدیم این آب مستهلک می شود و تمام قسمتهایی که برخورد کرده است طاهر می شود. اگر احتمال بدهیم که در غسل ثانی به نقاطی از دستگاه آب نرسیده است این احتمال را می دهیم اما از کجا علم داریم که دفعه اول برخورد با ماء متنجس کرده است و ثانیاً از کجا احراز شود که لباس با آن برخورد کرده اس تو اگر هم برخورد کرده باشد آن قسمت متنجس دوم است و منجس نمی باشد.

لذا در دفعه دوم ما قائل به طهارت همه سه شیء شدیم و نیاز به تبعیت هم نداریم. بخاطر اینکه غسل محقق شده است.

بنا بر مختار مشهور بار دوم که آب تخلیه میشد و لباس طاهر می شود و داخل دستگاه هم با غسل طاهر می شود و فقط ماء داخل لاستیک می ماند که مشهور با این به مشکل برخورد می کنند. &&&&

^۱ در صورتیکه متنجس دوم هم منجس نباشد، مشکل دیگری است و آن اینکه درست است که منجس نمی باشد اما تطهیر هم با آب طاهر باید صورت بگیرد و مائی که داخل دستگاه است طبق نظر مشهور که با ماء متنجس داخل لاستیک برخورد کرده است می شود متنجس و لو این منجس نمی باشد اما غسل هم حاصل نمی شود چرا که تطهیر با ماء متنجس صورت گرفته است اما این مشکل را با قاعده طهارت حل می کنیم که در این غسل به این ماء متنجس دوم شک می کنیم لذا شبهه حکمیه است و استصحاب نجاست نداریم لذا نوبت می رسد به اصل محکوم که قاعده طهارت باشد. لذا در هر صورت طهارت حاصل میشود به غسل به ماشین لباسشویی به هر مبنائی که بگوییم حال یا بعد از تخلیه اول یا دوم یا سوم که نوعاً ماشینهای لباسشویی سه بار را می شویند اگر بیشتر نباشد.

ما اگر از مبانی دست برداشتیم و یا غسل حاصل نشد، قائل به تبعیت می شویم و از روایت مرکن الغاء خصوصیت می کنیم. البته از اجزائی که عادتاً به آن برخورد می کند و محل ابتلاء هم است اما جاهای دیگر آن را باید از باب متنجس دوم رفع مشکل کنیم. &&&

&&&^۲

^۱ دوشنبه ۹۵/۲/۲۷.

^۲ دوشنبه ۹۵/۳/۳.

الثاني من المطهرات الأرض

دومین مطهر زمین است که خود زمین و اجزاء ارضیه مثل موزائیک و آجر و آسفالت در صورتیکه لایه نازک قیر روی آن زائل شود که همان شن و ماسه باشد. سرامیک ارض نمی باشد چرا که لایه نازکی روی آن می باشد. بتن هم ارض است. گچ هم ارض است لذا تیمم و سجده بر سیمان ارض است. یعنی معنای عرفی ارض شامل اینها می شود.

وهي تطهر باطن القدم والنعل بالمشي عليها أو المسح بها

سید می فرمایند که این زمین مطهر کف کفش می باشد در اثر مشی یا مسح بر زمین به شرائطی که یکی یکی ذکر می کند مراد ما از اینکه ارض مطهر است یعنی مشی و مسح بالارض مطهر است مثل این که ماء مطهر نمی باشد غسل به ماء مطهر می باشد. همه فی الجملة قبول دراند و کسی این را رد نکرده است &&& نصوصی داریم که بر این مطلب دلالت دارد:

روایت اول: صحیح زرارة.

۷۱۸-۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قُولَوَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ جَمِيعًا عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع رَجُلٌ وَطِئَ عَلَى

عَذْرَةٌ فَسَاحَتْ^۱ رِجْلُهُ فِيهَا أَيْ نَقَضَ ذَلِكَ وَضُوءَهُ وَ هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ غَسْلُهَا فَقَالَ لَا يَغْسِلُهَا إِلَّا أَنْ يَقْدَرَهَا وَلَكِنَّهُ يَمْسَحُهَا حَتَّى يَذْهَبَ أَثَرُهَا وَيُصَلِّيَ^۲.

امام فرمودند که مسح بکند فرمودند که به کجا مسح کند اما مشخص است که مراد امام مسح به ارض می باشد.

روایت دوم روایت محمد حلبی.

وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۵۸

۴۱۶۸-۴-۳ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: نَزَلْنَا فِي مَكَانٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْمَسْجِدِ رُقَاقٌ قَذِرٌ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ أَيْنَ نَزَلْتُمْ فَقُلْتُ نَزَلْنَا فِي دَارِ فُلَانٍ فَقَالَ إِنَّ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَسْجِدِ رُقَاقاً قَذِراً أَوْ قُلْنَا لَهُ إِنَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْمَسْجِدِ رُقَاقاً قَذِراً فَقَالَ لَا بَأْسَ الْأَرْضُ تُطَهَّرُ بَعْضُهَا بَعْضاً قُلْتُ فَالَسِّرَقِينُ الرَّطْبُ أَطَأَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا يَضُرُّكَ مِثْلُهُ^۴.

گویا در زمان قدیم متعارف بوده است که در کوچه قضاء حاجت می کرده اند.

یطهر بعضها بعضا یعنی قسمتی از زمین منجس و قسمتی دیگر مطهر است.

روایت سوم روایت معلى بن خنيس:

وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۵۸

۱ (۱) - ساخت قوائمہ فی الأرض - غابت (منہ قدہ). الصحاح ۱ - ۴۲۴.

۲ وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۷۳، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳ (۲) - الكافي ۳ - ۳۸ - ۳، تقدم ذيله في الحديث ۳ من الباب ۹ من هذه الأبواب.

۴ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۴۱۶۷-۳-۱ وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْخَنْزِيرِ يَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ فَيَمُرُّ عَلَى الطَّرِيقِ فَيَسِيلُ مِنْهُ الْمَاءُ أَمْرٌ عَلَيْهِ حَافِيًا فَقَالَ أَلَيْسَ وَرَاءَهُ شَيْءٌ جَافٌ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَلَا بَأْسَ إِنَّ الْأَرْضَ يَطْهَرُ بَعْضُهَا بَعْضًا.^۲

در جایی که فرش متنجس اول است منجس است و انسان علم دارد به این که مقداری از این فرش متنجس است می شود صغریای ملاقات به بعض اطراف علم اجمالی که خلافا للصدر و موافقا للمشهور نیاز به اجتناب نمی باشد و پای انسان محکوم به طهارت است اما اگر متنجس دوم باشد دیگر صغرای این مسئله نمی باشد چرا که متنجس دوم منجس نمی باشد.

روایت اول و دوم در مورد نجاست مدفوع انسان بود و روایت سوم در مورد خنزیر بود و روایت چهارم در مورد نجاست بول است. #

روایت چهارم روایت حلبی:

وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۵۹

۴۱۷۳-۹-۳ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ نَوَائِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ طَرِيقِي إِلَى الْمَسْجِدِ فِي رُقَاقٍ يُبَالُ فِيهِ فَرُبَّمَا مَرَرْتُ فِيهِ وَ لَيْسَ عَلَيَّ جِذَاءٌ فَيَلْصِقُ بِرِجْلِي مِنْ نَدَاوَتِهِ فَقَالَ أَلَيْسَ تَمْشِي بَعْدَ ذَلِكَ فِي أَرْضٍ يَابِسَةٍ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَلَا بَأْسَ إِنَّ الْأَرْضَ يَطْهَرُ بَعْضُهَا بَعْضًا قُلْتُ فَأَطَأُ عَلَى الرَّوْثِ الرَّطْبِ قَالَ لَا بَأْسَ أَنَا وَاللَّهُ رَبُّمَا وَطِئْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ أَصَلِّيَ وَ لَا أَعْسِلُهُ.^۴

از این روایات مشخص می شود که مسح و مشی بر ارض مطهر می باشد. در روایات سه تای آنها مشی آمده است و در یکی مسح آمده است لذا سید هر دو را فرموده اند اما اگر مسح نیامده بود به اطلاق عرفی می توان مسح را هم داخل کرد چرا که مسح اشد تنزیها می باشد چرا که در مشی فقط وضع است اما در مسح کشیدن است و اگر

۱ (۱) - الکافی ۳- ۳۹- ۵.

۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳ (۲) - مستطرفات السرائر - ۲۷- ۸.

۴ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

این مقدار کفایت نکند باید بیان می شده است اما اگر کسی بایستد و در جا قدم بزند بدون این که ججلو رود این مشی صدق نمی کند و مسح هم صدق نمی کند اما اطلاق عرفی آن را در بر می گردد # این سه روایت آخری سندش ضعیف است اما چون در سه روایت عبارت ان الارض يطهر بعضها بعضا مستفیضا تکرار شده است.

&&&& و سوال باقری.

سه راوی باید داشته باشد نه این که سه روایت باشد.

تا کسی که ثقه است استفاضه اثبات شود کفایت کند.

لذا عمده دلیل ما روایات است که فی الجملة مطهر است.

تفاصيل آن در آینده می آید.

سید می فرمایند:

بشرط زوال عین النجاسة إن کانت

یعنی مطهر است به شرط زوال عین .

چرا که در روایت و صحیح زراره داشتیم حتی یذهب اثرها. # سوال و جواب رفقا و باقری # اما دقت کنید ما ها گفتیم اگر روایت نداشتیم باز این طور است چرا که علی القاعده است تارة عین نجس حائل است و نمی گذارد که کف کفش با زمین تماس داشته باشد مثل اینکه عین نجس خشک شده کف کفش باشد و در روایت بود که کف کفش باید با زمین ملاقات کند.

این یک صورت و صورت دوم این است که حائل نمی باشد اما خودش دوباره منجس است مثلاً کف کفش ما بولی شده است و این بول خشک نشده است با اینکه چند قدم راه رفتیم. # اینجا هم باید عین بر طرف شده باشد به دو نکته یکی این است که تطهیر در جایی است که عین نجس طاهر شده باشد و نکته دوم این که اگر ارتکاز

را در نظر نگیریم قدم اول راکه بر می دارد کف می شود طاهر و دو باره بخاطر عین نجس می شود متنجس. حتی یذهب اثرها که در روایت آمده است در مورد عذره آمده است که حائل است لذا دال بر این نمی باشد که باید در مورد بول و دیگر اعیان نجسه که حائل نمی باشند عین نجس باید برطرف شود. &&&&# باید در حالی باشد که رطوبتی نباشد وقتی آن مایع باشد عرف می گوید ه ملاقاتی با زمینی نداشته است. &&& حتی اگر بگوییم که روایت شامل می شود باز با برداشتن پا از روی زمین دوباره متنجس می شود.

لذا این شرط سید درست است.